

An Affiliated Organization of
JEWISH FEDERATION COUNCIL
OF GREATER LOS ANGELES



چشم انداز

CHASHM ANDAAZ ®

شماره ۱۱۰ خرداد و تیر ۱۳۸۳ سیوان و تموز ۵۷۶۴ No. 110 June 2004

بدرود، رئیس جمهور تاریخ ساز

بهاء ۳ دلار

کیترینگ گلت کاشر شادی

SASON CATERING

WWW.SASONCATERING.COM
(310) 659-5982 TEL.

کیترینگ گلت کاشر **شادی** زیر نظر رابانوت ایرانی و امریکایی یا زیر نظر هر
مقام مذهبی که شما معرفی نمایید از مهمانان شما پذیرائی می نماید.
کیترینگ گلت کاشر **شادی** مورد تأیید همگان



8626
West Pico
Boulevard
Los Angeles,
California
90035
Fax
(310) 360-0138

در این شماره می‌خوانید



Published by: IRANIAN-AMERICAN JEWISH ASSOCIATION
P.O. BOX 3074
BEVERLY HILLS CA 90212-9879

سردبیر: داریوش فاخری
با همکاری: شهره حکمتی نوفر - دکتر موسی میکائیل - آلبرت دانش‌راد - پیمان اخلاقی - منیژه یمطوبیان.
نویسنده همراه: پرفسور امنون نتصر مدیر داخلی: لیلی کاهن
روابط عمومی: عاشر آرام‌نیا تایپ و صفحه‌آرائی: مینو حمودوت ۵۱۷۳-۲۷۴(۳۱۰)
با همیاری: اختر برلوا، سعید بنایان، فریدون فولادی و شهرام سیمان

چشم‌انداز نشریه‌ایست برای بازتاب افکار و دست‌آوردهای یهودیان دنیا، هدف ما روشنگری واقعیت یهودیت، مسایل، آرزوها و امید یهودیان، مبارزه با نژادپرستی و همراهی با هدف‌های بشر دوستانه انسان‌های جهان می‌باشد.

نظرهای نویسندگان، متعلق به آنان است و لزوماً بازتاب دیدگاه چشم انداز نیست. چشم‌انداز، در انتخاب مقاله‌های رسیده آزاد است و درستی و نادرستی مندرجات آگهی‌ها، به عهده‌ی صاحبانشان است. نوشته‌ها و عکس‌های رسیده، بازپس فرستاده نمی‌شوند. نامه‌های بدون نام و نشانی، قابل استفاده نخواهد بود. در صورت تمایل، از مقالات شما، با امضاء محفوظ، تحت حمایت قوانین آمریکا استفاده می‌شود.

شماره تلفن و فکس سازمان سیامک:
تلفن: ۹۸۴۶-۸۴۳(۳۱۰) فکس: ۹۲۶۶-۸۴۳(۳۱۰)
P.O. Box 3074, Beverly Hills, CA 90212

مجتمع فرهنگی ارتص - سیامک

در غرب لوس آنجلس

مراسم روزهای مقدّس روش هشانا سال ۵۷۶۵ عبری

برابر با ۲۰۰۴ میلادی را در سالن و فضای با شکوه و زیبای

Riviera Country Club, Pacific Palisades

و

مراسم شب و روز کیپور در سال مجلل

Sheraton Hotel, LAX

برگزار می‌نماید

مراسم روزهای روش هشانا ۱۶ و ۱۷ سپتامبر

مراسم شب و روز کیپور ۲۴ و ۲۵ سپتامبر اجراء خواهد شد

اقامت شب کیپور در هتل را مهمان سازمان سیامک خواهید بود

چند برنامه گفتگو و بحث آزاد (Open Discussions) در شب روزهای فوق برای جوانان در نظر گرفته شده است.

بهای بلیط‌های ورودی برای هر ۴ برنامه ۱۲۵ دلار می‌باشد.
کودکان کمتر از ۵ سال در اطاق مخصوص کودکان نگهداری می‌شوند.
بهای بلیط برای کودکان ۲۰ دلار خواهد بود.
بلیط پارکینگ را می‌توانید برای هر ۴ برنامه را به مبلغ ۲۰ دلار از دفتر سازمان تهیه نمائید.

تلفن: ۹۸۴۶-۸۴۳ (۳۱۰)

سال نو مبارک

در ولی

مراسم روزهای مقدّس روش هشانا سال ۵۷۶۵ عبری

برابر با ۲۰۰۴ میلادی را در سالن و فضای با شکوه و زیبای

Eretz Siamak Cultural Center

آدرس:

6107 Wilbur Avenue
Tarzana, California 91335

برگزار می‌نماید

مراسم روزهای روش هشانا ۱۶ و ۱۷ سپتامبر

مراسم شب و روز کیپور ۲۴ و ۲۵ سپتامبر
اجراء خواهد شد

بهای بلیط‌های ورودی برای هر ۴ برنامه
۶۰ دلار می‌باشد.
دو روز روش هشانا ۲۰ دلار
و شب و روز کیپور ۴۰ دلار

تلفن: ۹۳۰۳-۳۴۲ (۸۱۸)

سال نو مبارک

با همیاری و همکاری پُر لطف و مهر شما عزیزان

سازمان سیامک

در ایام اخیر این خدمات را به جامعه انجام داده است

تنظیم: لیلی کاهن

۱ - طبق برنامه سازمان کوپنهای غذائی بین خانواده ها پخش شد.

۲ - اجاره خانواده ای که یکماه اجاره آنها عقب افتاده بود پرداخت شد. در ضمن مادر این خانواده که سرپرستی دو کودک را دارد با همیاری و کمک سازمان در کالج مشغول تحصیل است.

۳ - نان آور خانواده ای به سرطان چشم مبتلا شد که سازمان او را به یک پزشک چشم معرفی نمود و قرار است که هر چه زودتر تحت عمل جراحی قرار گیرد. این عمل با همیاری و کمک شما عزیزان عملی میشود.

۴ - دختر خانمی که از آپارتمان خود بیرون آمده و هزینه پرداخت اجاره خود را ندارد و فامیل نزدیکی هم در آمریکا ندارد مدتی بود که در ماشین خود در اطراف خیابان لوس آنجلس میخوابید و روزها به کالج میرفت. اگر خانواده ای احتیاج به یک هم اطاقی به طور رایگان دارند لطفاً با سازمان سیامک تماس بگیرند.

تشکر

بدینوسیله از خانم اُفلیا سومخ برای برگزاری جشن با شکوه کازینو نایت سپاسگزاری مینمائیم.

هیئت مدیره سازمان سیامک



در جستجوی چه بودیم که به اینجا رسیده‌ایم

با این همه دلهای پراکنده

نوشتهٔ: داریوش فاخری

ربای ولپی، ربای کنیسای کانسرواتیو ساینای در غرب لس آنجلس، بنا به دعوت کنیسای ایرانیان نصح، برای حاضرین در جلسه ای سخنرانی نمود. پیش از آن بنا به دعوت مجتمع فرهنگی ارتص سیامک، ربای فاین ستین، ربای کنیسای کانسرواتیو ولی بت شالم و ربای آرتسون، رئیس دانشگاه یهودیت (کانسرواتیو) نیز چهار جلسه سخنرانی و بحث و گفتگو با حاضرین برگزار کرده بودند. سالهاست که ربای درشویتز، ربای اسبق کنیسای ساینای در محل کنیسای متعلق به سازمان فدراسیون یهودیان ایرانی به اجرای مراسم شبات مشغول است.

سالهاست که بسیاری از قشر تحصیلکرده و طالب درک مطالب یهودیت برای اجرای مراسم شبات و ایام متبارکه به کنیساهای غیر ایرانی میروند. فرزندان خود را به مدارس این مجتمع های فرهنگی میفرستند و امور زندگی خود را بر مبنای و با کمک فکری رهبران مذهبی این مؤسسات دینی به انجام میرسانند.

در پی آمد سخنرانی اخری ربای ولپی، شخص عزیزی به نام مایکل نعیم نامه ای را به صورتی وسیع در اینترنت و برای ایرانیان یهودی پخش نمود. در این نامه ایشان ربای ولپی را آقای ولپی نامیده و ضمن خیر مقدم و تمجید از اینکه ایشان سخنرانی ورزیده و متفکری استثنایی میباشند، ربای ولپی را رهبر روحانی بعضی از روحهای سرگردان قلمداد کردند.

من شخصاً از گروه مدیریت مجتمع نصح سپاسگزارم که درهای مغز و مجتمع خود را بر چنین شخصیت های منحصر بفردی نمی بندند و در این مورد با آنان هم عقیده ام. ولی در این نامه نکاتی بود که ناشی از عدم تحقیقات لازمه و برخورد عقایدی منطقی و همچنین احترام به ربائی با دست آوردهایی چنین بزرگ در حین داشتن سنی چنین کم میباشد.

ربای ولپی نویسنده ۵ کتاب، میهمان برنامه های بیشمار تلویزیونی و رادیویی، به عنوان مقامی صاحب دانش و منطق و یا ارزشی است که با مقامات مذهبی ادیان دیگر به بحث و گفتگو می نشیند. سایت های اینترنتی و مطبوعات بیشماری مقالات هفتگی و ماهیانه ایشان را در سراسر آمریکا و دنیا به معرض دید یهودیان میگذارند. ایشان در دانشگاه یهودیت لس آنجلس و کالج هانتر نیویورک تعلیم داده و معاون دانشگاه تربیت ربای های کانسرواتیو در نیویورک بوده است.

چنین شخصیتی که ما نمونه اش را در جامعه خودمان هرگز نداشته ایم و شاید متأسفانه تا سالهای فراوانی در آینده نیز نداشته باشیم را منصفانه نیست ربای ننامید و آقا صدا کرد. این لقب و این شخصیت جهانی را،آن هم در این سن کم، تنها میتوان با پشتکار و نبوغ فکری بدست آورد. با مطالعه، بحث، آموزش، با عشق پاک و لایزال به حرفه خود داشتن به دست می‌آید.

آقای نعیم در این نامه اشاره فرموده اند به اینکه برادران ایرانی ایشان که "زیر دست" ربای ولپی قرار دارند دست آوردها و خرد نسلهای خود را به ظواهر اغوا کننده روشنفکر نما خواهند باخت و به این ترتیب مذهب را به فراموشی خواهند سپرد. ایشان جنبش کانسرواتیو را چون دیگر جنبش های مذهبی، جنبشهای واکنش گرا مینامد.

باید پرسید:

وقتی صحبت از خرد نسلهای گذشته میکنیم بهتر است بجای کلی بافی، این خردها را یکی یکی توضیح بدهیم. شعار دادن ممکن است عده ای را به آفرین گویی برانگیزد ولی زمینهٔ روشنفکرانه ای برای بحث و گفت و گو و از آن راه به سرانجامی دلپذیر برای جامعه رسیدن، نیست.

به راستی اگر ما با زمینه و کوله بار قومی ای چنین پر بار از خرد نسلهایمان به آمریکا آمده ایم چرا پس از کمتر از ۲۵

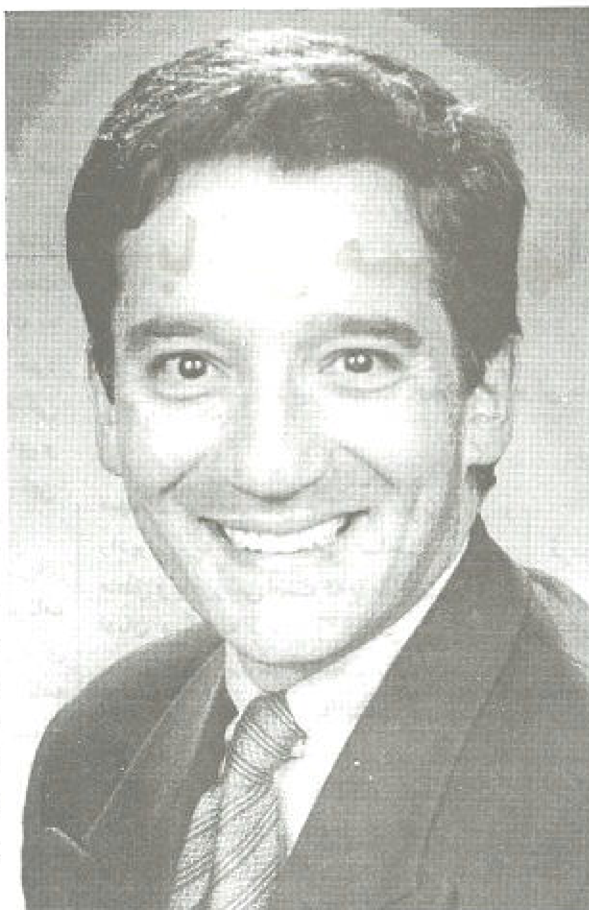
سال چنین از هم پاشیدیم که هیچ گونه فلسفه و نقطه اتکای مذهبی ای نداریم؟ طلاق دارد در میان ما بیداد میکند. ازدواج مختلط در جماعت ما غوغا میکند. برای هم زد و بند میکنیم و انجام میتصوا در میان ما کم است. کنیساهای ما نمیتوانند بصورت گسترده نه جوان را به خود جلب کنند نه تین ایجر، نه زن و نه روشنفکر را؟ آیا این امکان است که مذهب ما را نیز پول پرستی آلوده کرده باشد و یا دیکتاتوری. خرافات و آدم پرستی. شاید به خاطر اینکه...

باید پرسید اگر این خرد و توشه مذهبی نسلها را با خودمان آورده ایم، چرا این چنین و چون برگ خزان در برابر دکانهای عرفانی شاه مقصودی و مولوی و است و بنیان و کبالاها و خانقاه علی الهی ها داریم میریزیم و پرپر میشویم؟ کمتر کسی واکنشی جامعه برانگیز و سازمان یافته نشان میدهد و نه رباهای دلسوز جامعه ایرانی حرفی میزنند؟ آری میتوان نوشت که بچه های ما "**رفتارها و تعلیمات گرانبهای مذهبی و هنجارهای فرهنگی**"مان را با در آغوش گرفتن ارزشهای غلط و محیط اغواگر عوض خواهند نمود. آیا کنیسای کانسرواتیو محیط مخرب و اغواگر و ربایی این چنین دانشمند و سخنرانی مبرز و دلسوز و آینده نگر تعلیمات غلطی میدهد که نسل جوان ما را از ما دور میکند؟

چرا فکر میکنید و بعضی از مذهبیون افراط گرای دگماتیست نیز شنیدن حرف ربای های غیر خودی را، دور شدن از تورا میدانند.

راه تورا را چه کسی تعیین میکند؟ تعبیر چگونگی اجرای دستورات تورا در میان مذهبیون افراطی هم حتی دارای شعبات فکری بسیار و متعددی است که در آن حتی خود، خودشان را قبول ندارند و دیگری را کافر میدانند.

در این نامه صحبت از "**اخلاقیات غیر قابل تعدیل یهودیت**" زده شده است. این درست خلاف درک ما از تاریخ یهودیان ایرانی بالاخص و یهودیان جهان بطور اعم میباشد. یکی از زیبائی های



دین ما استاتیک نبودن و پویایی آن است. شاید یکی از دلایل آن قطر ضخیم تلمود است یا دستور خداوند است که در مورد بین خودمان مشورت کنیم و تصمیم نهایی را خودمان بگیریم،است. شجاعت هارامبام است و مردود شدن و بعد که به حد فهم او رسیدیم دنباله رو او شدن است. اسپینوزا را در زمان خودش درک نکردن و بعد به اشتباه خودمان پی بردن است. کجا میتوان نمونه ای پیدا نمود که ما داریم مثل دوران و طبق روش حتی چند صد سال پیش زندگی میکنیم؟ ما همیشه و در همه دورانها با آغوش باز دیگر فرهنگها را سنجیدیم خودمان را با آنها آشتی دادیم و از پس آن روشن تر، قوی تر و با درکی بیشتر تورا و یهودیت را و تعلیمات آن را پذیرفتیم. راشی نه اولین و نه آخرین عالم یهود بود.

دوست عزیز این اشتباه است که فکر میکنیم که قشری گری ما و از دنیا بریدن ما باعث "**زنده بودن و ترقی ما**" شده است. کجای تاریخ گواه این نظریه است؟ شما تنها به رفتارمان با عیسی، این ربای جوان یهودی نگاه کنید و تاریخ خونبار ما را در عرصه دنیا ببینید. شما به قشری گری و آلوده گی مذهبیون دیکتاتور ما نگاه کنید و رد پای خرابی بیت همیقداش را ببینید.

در پاراگراف چهارم این نامه هتاکی به شخصیت والای ربای ولیی بسیار واضح و مشخص تر به چشم می خورد. ایشان را نه ربای واقعی میدانند و نه رهبر مذهبی در حد مقایسه اشاره میکند به ربای های فروتن و مورد علاقه جامعه خودمان (شاید جامعه مذهبی را هم شامل میشود) که ستونهای ایمان ما را با از خود گذشتگی های هر روزه پا بر جا نگاه میدارند.

من منکر این نیستم که چه در جامعه ما و چه در جامعه جهانی یهود رباهای از خودگذشته و فروتنی نیز وجود دارند که تنها مشغله فکری شان تداوم یهودیت و اجرای دستورات زیبای یهودیت است و همچنین تمامی قوم یهود را یکی و یکسان و یک پارچه میدانند و زنده و جاوید میخواهند.

و باید از آنها یاد گرفت که آنان در فکر جدا کردن ما از یکدیگر نیستند حتی اگر با آنها کاملاً موافق نباشیم. آنها به چند مارک کاشر و گلات کاشر اعتقاد ندارند. از

مذهب به عنوان وسیله ای که هر روزه بتوان علیرغم حقوق کنیسا پول در آورد نمیباشند. کلاه گیس را برای آنکه دیگر خیلی شبیه موی طبیعی شده قدغن نمی نمایند و خواندن روزنامه با نوشته عبری در توالت را ممنوع نمیکنند. قربانیان هالاکاست را سزاوار مرگ نمیدانند و سیاستمداران کشور اسرائیل را نفرین و در برابر مریدانش محکوم به مرگ نمی نمایند.

در مورد جامعه کوچک خودمان از ربای داوید شوفط گرفته که فارغ التحصیل همان دانشکده ربای های کانسرواتیو است که ربای ولپی معاون آن بوده تا دیگران دیگر که زیر نظر ربای های ارتدکس تر اشکنازی تربیت شده اند، محصولی ایرانی نداریم.

البته باید رهبران مذهبی و جامعه ۷۵ سال ایران را روزی در این باره به سئوال کشید و نه اینکه احترام گذاشت. که برای ما نه ربای تربیت کردند نه کتاب منتشر کردند نه پشیوا ساختند و نه قومی با ارزشهای خوب یهودیت بعمل آوردند.

شعار دادن بسیار ساده است. اگر روشنفکرانه قضاوت کنید نویسنده این نامه و دیگران باید گذشته نه چندان دور را برای این نابسامانی فکری نسل بزرگسال جامعه مقصر بشناسند و دنبال چاره باشند. ننویسند که پدران و مادران و پدر بزرگها و مادر بزرگهای ما با وحشت عظیمی ناظر از دست دادن بچه های خود به ایدئولوژی ورشکسته ربای ولپی هستند. آینه ای به دست رهبران مذهبی و سازمانهای اجتماعی بدهید - ببینید در ایران چه کردند که این پایه را قوی کنند و چرا و چگونه نسلی را از لحاظ مذهبی نابود نمودند.

اگر که برادران و خواهران ایرانی ما به ساینای یا ولی بت شالم و یا دیگر کنیساهای شهر میروند. شاید به خاطر این است که دنبال یک ربای دلسوزی هستند که آنها را قضاوت نمیکند. **"اگر خواستند"** آنها را راهنمایی میکند. در فکر این نیست که بگوید چه بخورند چه بپوشند و چگونه به هم عشق بورزند. شاید به خاطر این است که مدرسه ای با استاندارد بسیار عالی در سطح جامعه بزرگتر آمریکائی برای آموزش بچه هایشان ترتیب داده اند. شاید برای آنکه آنها اعضای کنیسای خود را به اسم میشناسند و با درد خانواده هایشان و شادیهای آنها آشناست و همراه است. شاید به خاطر اینکه وقتی دو یا سه نسلی از یک خانواده **"با هم و کنار هم"** نشسته اند به یک مقدار از دنیای معلومات و عشق او بهره میبرند. شاید به خاطر اینکه از صبح در محل کنیسا به مطالعه مشغول است و رسیدن به امور شخصی مراجعین (گاه فرق نمیکند که اعضاء کنیسای خودش باشند) یا دارد کتاب مینویسد و مقاله برای نشریات آماده میکند تا سهم و وظیفه خودش را بنا به شغل قابل احترام خود به جامعه ادا کند و به حقوق خود از کنیسا بسنده کند. نه اینکه صبح تا شب یا میلا کند یا در بهشتیه باشد یا در مجلس ختم یا در مجلس عروسی تا بیشتر از حقوقی که میگیرد با حرص غیر قابل سیراب ناشدنی ای هر چه بیشتر **پول** بسازد. شاید برای اینکه دنبال مارک کاشر نمیرود تا برای اینکه شکم چندین بچه خودش را با پول جماعت پر کند، دکان یهودیان را ببندد و از نان خوردن، خانواده هایی یهودی را محروم کند. در بحبوبه ترورهائی که خون زن و بچه و پیر و جوان اسرائیلی را در کوچه خیابان ها میریختند و مملکت اسرائیل برای پرداخت مخارج نظامی و اجتماعی دست و پا میزد، اعلامیه بدهد که کسی میوه های اسرائیلی را به خاطر کشت سال هفتم در لس آنجلس نباید خریداری کند!! گاه میبینیم که برخی از افراد جامعه به غلط بدون آنکه به وقایع دهشتناک عمل خود فکر کنند، ارتدکسی را دلیل بقا و جنبش های غیر از آن را محکوم به شکست و نابودی میدانند و از این راه بین یهودیان فاصله میاندازند و یهودیان را از یکدیگر میترسانند. با اینکه اجرای مراسم یهودی وظیفه هر یهودی، بسیار زیبا و مفید است ولی این کار بستگی به توانایی فردی اشخاص دارد. گواه حرف من، تورا و سپس تعداد مختلف شعبه های ارتدکسهاست که آنها هم با هم بسیار اختلاف عقیده، مرام و رفتار دارند.

گفتم که کلی دیدن و کلی بافی ما را از درک عمق مسئله و پیدا نمودن راه حل دور دور میکند. طبق آخرین آماری که من دیده ام تعداد یهودیان در حال حاضر و آمریکا:

ریفورم	٪۴۲
کانسرواتیو	٪۳۸
ارتدکس	٪۷
ریکانستراکشنیست	٪۱
فقط یهودی	٪۵
دین دیگر	٪۶

میباشند.

در بعضی از این مرام ها، شاهد نزول جمعیت و در برخی دیگر افزایش جمعیت میباشیم برخی به خاطر افزایش تعداد فرزندان - برخی به خاطر روش بهتری برای جذب یهودیان به طرف مرام خود شاهد افزایش چشمگیرتری میباشند.

برای ما یهودیان که در معرض خطر یهودی ستیزی و رشد بی سابقه ازدواجهای مختلف و روبرو بودن با فرهنگی در بر گیرنده و پذیرائی هستیم که گاه ارزشهای منحطی را در بر دارد، مرامهای مختلف یهودی، خطر بزرگ نیستند.

ما تعدادی از خانواده هائی را داریم که پدر و مادر از دو دین مختلف اند. تعدادی در جامعه ما به کلّی از دین بریده اند. برخی حاشیه نشین داریم و برخی نیز چون شما و من و دیگرانی از این دست، دل نگران اند و میخواهند کاری بکنند. پس قبول دارید که ما یک دست نیستیم.

در عوض و خوشبختانه علیرغم برداشت غلطی که بسیاری از آمریکا دارند، ما در یکی از مذهبی ترین کشورها و فرهنگ دنیای غرب زندگی میکنیم. نصف مردم

آمریکا، طبق یکی از آمارهای جدید، مذهب را رکنی اصلی در زندگی خود قلمداد کرده اند. ۴۴٪ مردم به کلیسا میروند (در مقابل رقم ۴٪ در کشوری مثل سوئد).

گناه از آواز نیست. ببینیم گناه آواز خوانان کجاست. اگر طبق سنّت یهودی پیرو مکتب "هیلل" باشیم - قضاوت نکنیم - سخت گیری و ملا لغطی بودن مکتب "شمای" را رد کنیم، آنگاه میتوانیم چون گروه خباد، ۲۴۰۰ مرکز یهودی و عبادت را درسراسر دنیا، حتی در گمنام ترین شهرهای آن، ایجاد کنیم و رشد بی سابقه و خدمات ذیقیمت آنها را ببینیم که چگونه پیر و جوان را به سوی دین میکشند.

نکته دیگر آن که اگر عده ای به کنیساهای مختلف میروند (در مورد ساینای شاید یهودیان ایرانی بنا به قول ربای ولبی ۷۰ درصد صندلیهای آنجا را پر میکنند) میتوانند تنها، اثر پذیر باشند. ما در آن کنیسا و در این شهر و کنیساهای دیگر انسانهای عاقل، تحصیلکرده و عاشق به یهودیت و بقای آن را داریم. چرا ما نتوانیم جنبه های مثبت جامعه خود را به آنان نشان بدهیم و بر آنها اثر بگذاریم و از این راه هر دو جامعه کامل تر و پر بارتر نشوند؟

در یهودیت امروز، تعیین درجه یهودیت هر فرد و جامعه ای غیر ممکن است. کسی نمیتواند حکم یا قضاوت کند که آیا تنها شبات را نگاه داشتن انسان را یهودی کامل میکند؟آیا هر روز و شب تفیلا خواندن لازم و کافی است؟ آیا چون عارفان و علمای دینی باید تا عمق تورا رفت و معنی هر کلام و جمله را کاملاً فهمید؟ آیا باید تمامی تلمود را مطالعه کرد و درک نمود؟آیا باید فقط به کار خیریه و کمک به نیازمندان رسید؟

همانگونه که گفتیم دین ما دینی راکد نیست - ما و دین ما و برداشت ما از جهان و خودمان، دائماً در حال تغییر است. ما هرگز در جا نزده ایم. از ما نخواسته اند هیچ چیزی را دربست و چشم بسته قبول کنیم. ربای ایسرائل مئیر اکوهن (۱۹۳۳-۱۸۳۸) بود که رل سنتی زن را شکست و ممنوعیت آموزش عالی برای زنان را به این دلیل که چون زمانه عوض شده، رد کرد و پس از آن شاهد گشایش مدارس برای زنان یهودی شدیم.

من با تمامی ایده ها و برداشتهای مکتب کانسرواتیو موافق نیستم ولی ما با ترس از شنیدن نقطه نظر دیگران یهودی نمی مانیم. ما با رد کردن و راندن دیگر یهودیان از جامعه مان بیشتر ضرر میکنیم. این را به بچه هایمان یاد ندهیم. این ترس و سم را نباید به بچه هایمان هم منتقل کنیم. این کار باعث جراحت و زخم عمیقی میشود. زخمی ماندگار، که خونریزی آن عاقبت باعث مرگمان میشود.

ما دیگر در ایران نیستیم. آنچه در ایران صد سال پیش کارساز بود، دیگر کارساز نیست. ما بایستی سنتهایمان و توشه راهمان را با شرایط لس آنجلس و در سال ۲۰۰۴ بررسی کنیم. خوبها را نگاه داریم، بدیها را دور بریزیم و خوبیها و بدیهای این محیط را سنجیده انتخاب کنیم و به کار ببریم.

اگر دختر من نمیتواند پیش من بنشیند، اگر زن من باید در پشت پرده ای تنها نظاره گر عبادت و نیایش من باشد، پس باید کار هم نکند و تنها در خانه و با فرزندان من باشد. باید من در جامعه ای مردسالار چون ایران فعلی باشم. زنم را در چادر و یا کلاه گیس حبس کنم. درهای دنیا را نیز بر روی او ببندم و غیره.

بگذارید. بگذارید زندگی مشترکمان را با یهودیان این مملکت و در این زمان جشن بگیریم. روزهای بهتر تنها در این صورت با ما خواهد بود.

شالم
اول جون ۲۰۰۴

تصحیحات من و گنجشکهای شماره قبل:
پاراگراف ۱۲ - نمی ببینیم بجای نمیبینم.
پاراگراف ۱۳ - ذرّه بجای درّه.
پاراگراف ۱۴ - به آنها میدهیم بجای به او میدهیم.
پاراگراف ۱۸ - صفاد بجای صغاد.
پاراگراف ۱۹ - موقعیت شیشه ای به جای شایسته ای.
شعر آخر -
غربت شب به جای غرب شب
اون درخت سر سپرده به جای او درخت
پاراگراف آخر - لس آنجلس به جای لس آنجس.

تسلیت

خانواده یداله و وجیه صمدی فوت آقای عنایت اله صمدی در نیویورک را به شما و خانواده عزیزتان تسلیت گفته بقای عمر شما و خانواده را خواستاریم.

هیئت مدیره سازمان سیامک



متن سخنرانی ربای دیوید وُلپی در کنیسای سایناي

یوسف را در مصر به جای نگذارید

روز نخست پسح، سال ۲۰۰۴، لس آنجلس

(این سخنرانی از روی نوار سخنرانی برداشته شده است)

حدود هفت سال پیش که تازه آمدم تا راو کنیسای سایناي بشوم، نمیدانستم یهودی ایرانی کیست. میدانستم چنین کشوری وجود دارد؛ میدانستم که آن کشور جمعیتی یهودی دارد؛ و میدانستم که برخی از آنان مقیم لوس آنجلس هستند. اما هر چند که پیش از آن در کلاسهای خود در "دانشگاه یهودیت" شماری از یهودیان ایرانی را داشته بودم، نمیدانستم که چیزی به نام یهودی ایرانی وجود دارد یا آن که معنای آن چیست. برخی از آنان در ایام مبارکه، در مراسم نیایشی که من حدود ۱۵ یا ۱۶ سال بود هدایت میکردم و آن موقع در طبقهٔ چهارم برگزار میشد، شرکت کرده بودند و با این وجود، هنوز نمیدانستم که آنان که هستند یا [یهودی ایرانی] به چه معنا است.

از آن هنگام تا کنون

خیلی چیزها تغییر کرده اند. در واقع اگر به اطراف خود نگاه کنید و مخصوصاً اگر در ردیف های جلو نشسته اید به سوی عقب کنیسا نگاهی بیاندازید - ارزش آن را دارد که لحظه ای چنین کنید - خواهید دید که از حدود ۲۰۰۰ نفری که امروز در این مراسم شرکت کرده اند با تخمین محافظه کارانهٔ من، ۷۰ درصد آنان - تأکید میکنم که این تخمین محتاطانهٔ من است - از یهودیان ایرانی هستند (تشویق حاضران). من قبلا نیز، هر چند فکر نمیکنم از پشت تریبون، گفته ام و باز میگویم که در پاسخ کسانی که از من میپرسند، "موفقیت کنیسای خود را به چه عاملی نسبت میدهی؟"، میگویم: "خمینی"! (خندهٔ حضار) او در حق کنیسای سایناي بیشتر از هر فرد دیگری خدمت کرده! (خندهٔ حضار) با آن که هرگز نمیگویم به خاطر خمینی احساس سپاس میکنم، اما مطمئناً به خاطر نتیجهٔ حاصله شکرگزارم.

میخواهم با یهودیان ایرانی جوانتر صحبت کنم که زندگی بسیار پیچیده و سختی دارند. اینان میان نیروهای گوناگون فراوانی در زندگی خود تعادل ایجاد میکنند.

با این حال مسلّم است که این امر طی مدتی طولانی و توسط افرادی فراوان انجام یافته است. قبل از آن که ادامه دهم، میخواهم به سهم بزرگ راوهای پیش از خود، یعنی ربی شرانتز، ربی تاتن هاور، ربی راتستین، ربی سیلورمن، و به ویژه ربی درشویتز در این امر اذعان کنم. (بفرمایید،

میتوانید برای ربی درشویتز دست بزنید؛ چرا که نه؟) آنان تلاش فراوان کردند تا به یهودیان ایرانی خیر مقدم بگویند،آنان را در آغوش خویش بپذیرند و دریابند که اجتماع یهودیان ایرانی چه هدیهٔ بزرگی برای اجتماع ما و افراد قوم ما در آمریکا میباشد.

با این حال، من هر اندازه نیز که اجتماع یهودیان ایرانی را بهتر بشناسم، هرگز فردی داخلی نخواهم بود. من در این اجتماع بزرگ نشده ام، فارسی صحبت نمیکنم، و به همین دلیل،آن اجتماع را همواره از بیرون نظاره خواهم کرد. با آن که من و الینا (همسر ربای ولپی) به واسطهٔ کارم در کنیسای ساینای، داشتن یک پرزیدنت یهودی ایرانی، یعنی شخص **جیمی دلشاد**؛ و فرصت همکاری با بنیاد مگبیت و برخی از گروه های جوانان یهودی، به جایی رسیده ایم که بسیاری از اعضای این اجتماع و کلّیت این اجتماع را دوست داشته باشیم، اما ما هنوز هم خارجی هستیم.

با این حال تا آنجا که حق هر کسی است، یک ربی حق دارد که جماعت یک کنیسا را جماعت خود بخواند. این جماعت (کنیسای) من است و وظیفهٔ من این است که به بهترین وجهی که میدانم با جماعت خود سخن بگویم و در این راستا، هم از نکات مثبت تمجید کنم (**شوح**) و هم آنچه را که سنّت ما، "یسورین **شلَ اَهوا**"، یعنی "**انتقاد از روی محبت**" میخواند، مطرح سازم. من میخواهم به ویژه با یهودیان ایرانی جوانتر صحبت کنم که زندگی بسیار پیچیده و سختی دارند. اینان میان نیروهای گوناگون فراوانی در زندگی خود تعادل ایجاد میکنند که بخشی از آن به دلیل نعمتهای بزرگی است که از طرف خانواده و اجتماعشان به آنها داده شده است و بخشی دیگر به واسطهٔ ابهام و دشواری زندگی، به عنوان یک یهودی، در آمریکا است. بی شک این عامل اخیر صرفاً با مسائل و پرسشهای مربوط به زندگی به عنوان یک یهودی ایرانی در آمریکا پیچیده تر هم میشود.

سالها پیش، **ربی آیزاک کلاین**، که یکی از راوهای برجستهٔ جنبش کنسرواتیو بود، در یکی از موعظه های خود اشاره به دعایی کرد که در کتاب نیایش روز کیپور ثبت شده است و گفته شده که دعایی است که متعلق به ساکنان **شارون** بوده است. شارون ناحیه ای زلزله خیز بود و ساکنان آن هر ساله به سوی خداوند دعا میکردند و میگفتند: "**خداوندا؛ باشد که خانه هایمان گورهای ما نشوند**". ربی کلاین گفته است که معنی واقعی این دعا این است "باشد که برکت هایمان به نفرینهای ما تبدیل نشوند"، چرا که هر برکتی میتواند یک نفرین نیز باشد. من نیز میخواهم با دوستانم در اجتماع جوانتر ایرانی دربارهٔ برکت هایتان صحبت کنم و از آن بگویم که گاه چگونه این چیزها میتوانند به نفرینهای شما تبدیل شوند. دلیل آن که این حرفها را با شما در میان میگذارم این نیست که چنین چیزهایی در اجتماع اشکنازی وجود ندارند - چرا که همانطور که خواهید شنید، وجود دارند. دلیل این امر آن است که به ویژه با در نظر گرفتن سهم شما در این کنیسا و این اجتماع، و با توجه به امید و دعای فراوان ما مبنی بر آن که در آینده نیز همچنان بخشی از آن باشید، هر از گاهی سزاوار آن هستید که کسی فقط با شما صحبت کند. و اینک اصل مطلب.

> **"باشد که برکت هایمان به نفرین های ما تبدیل نشوند".**

نخستین برکت، برکت ثروت است، یا اگر صریح تر بگوییم، همان برکت پول. اصلاً اشتباه نکنید؛ پول تا آنجا که به مَن مربوط است، برکت بزرگی است. بدون آن که قصد هیچ گونه طعنی را داشته باشم میگویم که یهودیان هر اندازه ثروتمند شوند هنوز کم است، چرا که پول در این دنیا به آدمی قدرت می بخشد و ما به قدرت نیاز داریم. پول چیز خیلی خوبی است، و ضمناً، دوست داشتن چیزهای زیبا هیچ ایرادی ندارد. سنّت ما حاوی مفهومی است که **هیدور میتصوا، یعنی زیبا کردن میتصوا** عنوان دارد. ربی ها از آن میگویند که آدمی اگر بتواند باید مزوزایی زیبا و شمعدان حنوکای قشنگی از آن خود داشته باشد. این یکی از راههای تجلیل از خداوند است. [آنان میگویند] که کیفیت هنری و زیبایی، بخشی از چیزهایی هستند که خداوند به ما داده است - و این چیز خوبی است.

امّا شما، مخصوصاً با زندگی در این شهر، میدانید که ثروت میتواند یک نفرین نیز باشد. ثروت میتواند به خودنمایی تبدیل شود، به این که شما نه به جهت علاقهٔ خود به چیزهای زیبا، بلکه به خاطر آن که میخواهید نشان دهید از نفر بغل دستی تان بیشتر دارید، دارایی تان را به نمایش بگذارید. ثروت باعث میشود که در اجتماعی واحد، گروهی که ثروتمند نیستند احساس کنند که باید تظاهر به داشتن کنند، چرا که در غیر این صورت به آنان به دیدهٔ تحقیر نگریسته خواهد شد. یکی از آموزش هایی که یهودیت بارها وبارها تکرار میکند این است که ارزش شما به عنوان یک انسان هیچ ربطی به این ندارد که چقدر پول دارید. هیچ! یهودیت میگوید که ثروت، در نهایت روح و روان و اعمال شما است، نه موجودی بانکی تان، و [بدانید] که اگر صاحب دارایی مادّی هستید، یکی از دلایل آن که این ثروت به شما داده شده است این است که بیچارگی و درد و نیازهای دیگران را التیام ببخشید.

به اطراف خود نگاه کنید. فکر میکنید این محل چگونه ساخته شده است؟

بنای این محل از آن رو میّسر شد که عده ای از مردم دفترهای چکی و دلهای خود را گشودند. بله، حقیقت این است. چرا که اینان باور داشتند دارایی آنان ثروتی همیشگی نیست، بلکه به عنوان وام به آنان داده شده است. خدا میداند که شما نیز در اجتماع خود سرمشقهایی فراوان از آدمهایی دارید که به دارایی شان همینگونه میاندیشند و نه تنها به کنیسا، بلکه به اجتماع، به یکدیگر، کمک مالی میکنند. برخی از آنان در همین جمع نشسته اند. شماری از اجتماع یهودیان ایرانی در این جماعت حاضرند (اگر به من اجازه داده بودند، از آنان نام میبردم) که مرا به کناری کشیده اند و گفته اند: "ربی؛ اگر هر کس، هر موقع در این کنیسا مشکلی داشت، به من تلفن کنید و من آن را برطرف خواهم کرد". من برای آن دسته از شما که جوانترید، چه آنها که ثروتمند هستند و چه آنها که خواهند شد، به درگاه خداوند دعا میکنم که شما نیز چنین انسانهایی باشید و بشوید.

اجازه ندهید ثروتتان شما را به دام بیاندازد. آنجا که تک تک کسانی که اینجا نشسته اند، تقریباً بدون استثنا، از ۹۹ درصد انسانهایی که تا به حال در دنیا زیسته اند بیشتر دارند، نگذارید ثروتتان دور این موضوع بچرخد که چه کسی بیشتر دارد. آیا میخواهید هدف نهایی زندگی تان را در رسیدن به ۹۹/۲ درصد یا ۹۹/۳ درصد بکنید؟آن وقت به یک نفرین تبدیل خواهد شد. نگذارید چنین اتفاقی رخ دهد. شما وروح شما بهتر از آنید؛ بگذارید اعمالتان نیز بهتر از آن باشند. طبق گفتهٔ راشی [مفسر تورا]، واژهٔ ایسرائل [نام دیگر یعقوب] به معنای کوشش است و واژهٔ عساو [نام برادر یعقوب] به معنای آنچه از پیش ساخته شده. به بیان دیگر، غایت ما رسیدن به جایی است و نه آنجا بودن و این تماماً بستگی به آن دارد که به کجا میخواهید برسید. برای یک یهودی پول داشتن و نبخشیدن کمتر از یک تواوا یعنی "عملی مکروه" نیست. این امر در سنّت ما یک شرم و یک گناه است.

برکت دوّم آزادی است. آزادی یک برکت است. آزادی موضوع همین عید است. خدا را سپاس که ما در سرزمینی آزاد زندگی میکنیم. هیچ کس نمیخواهد خلاف آن را بگوید و نیازی نیست که به شما بگویم آزادی چه برکتی است. امّا آزادی برکتی است که میتواند به یک نفرین تبدیل شود زیرا آزادی بدون انضباط معادل آشفتگی مطلق است - همین و نه کمتر از آن. این را در هر جای دنیا میتوانید ببینید. به آنچه اینک در عراق رخ میدهد نگاه کنید. عراق، دیدگاه سیاسی تان هر چه باشد، جایی است که آزادی هست ولی هنوز انضباط نیست. و همین است که آشفتگی می‌آفرینند. موضوع یهودیت همین است،این که آدمهایی را که برده بوده اند بگیرید، به آنها آزادی بدهید و به آنها بیاموزید که چگونه بر دوش خود مسئولیت بپذیرید، دیگر نه به خاطر آن که اربابی با شلاق بر سرشان ایستاده است، بلکه از آن رو که به شکل خداوند خلق شده اند.

نخستین برکت، برکت ثروت است...برکت دوم آزادی است...برکت سوم خانواده های مستحکم و اجتماعی نزدیک است...

انضباط لازم است تا بتوان در این شهر، در این کشور، در این دنیا خانواده ای یهودی تشکیل داد. هر چه باشد آزادی دارید. هر چه بخواهید میتوانید انجام دهید. امّا اگر هر یهودی و یا حتی بیشتر یهودیان این انضباط را بر خود تقبّل نکنند که برای ازدواج، افرادی یهودی را برگزینند، یا کسی را انتخاب کنند که تصمیم گرفته است یهودی بشود، و سپس فرزندان خود را یهودی بار آورند، یهودیتْ ناپدید خواهد شد. آزادی برای ما به ورطهٔ آشفتگی خواهد لغزید و وفاداری به سنت، آن عشق،آن نزدیکی که برای هزاران سال از مشخصه های قوم ما بوده است، در یک لحظه از میان خواهد رفت.

اینک برکت سوّم. برکت سوّم، خانواده های مستحکم و اجتماعی نزدیک است. این یک برکت است و فکر نمیکنم مخصوصاً در کشوری که خانواده ها از هم میپاشند،نیازی باشد به شما بگویم که داشتن خانواده های مستحکم و اجتماع نزدیک چه برکت بزرگی است. نه در هر خانواده و نه در هر جنبه ای از این اجتماع، اما در مجموع، این امر حقیقت دارد و یک برکت است. خوب پس نفرین کجا است؟ هر چه باشد، نفرین یک اجتماع کوچک در چیست؟ غیبت؟ بله، غیبت یکی از آنها است. (مکث) کلیشه سازی و طبقه بندی مردم. هر کس دیگری را میشناسد، پس هر کس دقیقاً میداند که دیگری چگونه است. اگر ممکن باشد لحظه ای در اینجا خودمانی باشیم، باید به شما بگویم که هر یهودی جوانی که با من در دفترم پیرامون جنس مخالف صحبت میکند (و تعدادشان فراوان بوده است) شکایت از آن دارد که آنان درباره شان کلیشه سازی میکنند. مردها شکایت از زنها میکنند که چطور به آنها

کلیشه ای فکر میکنند و زنها از مردها گلایه دارند که دربارهٔ آنان کلیشه ای میاندیشند. حالا این وسط یک نفر باید تقصیر داشته باشد. شنیدم کسی گفت: مردها! (خندهٔ حضار). من جواب را به شما میگویم. از قضا جواب را میدانم! پاسخ این است: به محض آن که وقت کافی صرف صحبت با کسی کنید، آن شخص دیگر یک کلیشه نخواهد بود. یهودیان این تجربه را داشته اند. شما با کسانی دوست میشوید و بعد ناگهان کشف میکنید که از یهودیان خوششان نمی‌آید، امّا از آنجا که شما را میشناسند چه میگویند؟ میگویند: "شما متفاوت هستید"، "شما فرق دارید"، "شما مثل بقیهٔ آنها نیستید". انسانها کلیشه نیستند، بلکه انسان هستند. آدمها موجوداتی انسانی هستند. آنان به شمایل خداوند آفریده شده اند. نه در حق خودتان و نه در حق دیگران چنین نکنید.

اذعان میکنم که این ماجرای کلیشه سازی و غیبت کردن و غیره در هر اجتماع کوچکی وجود دارد. من گاه از این کنیسا به عنوان یک دهکده سخن میگویم. این کنیسا مثل یک دهکده است. به تعداد یک دهکدهٔ متوسط جمعیت دارد و همان چیزها این جا هم وجود دارند، گروهی برای گروهی دیگر کلیشه سازی میکند؛ دربارهٔ این یا آن شایعه سازی وغیبت میشود. امّا بگذارید برایتان از چیزی بگویم که تقریبا هر روز تجربه میکنم. نه هر روز، ولی تقریبا هر روز کسی پیش من می‌آید و دربارهٔ دیگری داستانی میگوید - و دوست من، داستان او بسیار قانع کننده است! اما بعد طرف دیگر قضیه می‌آید و داستانشان را [از زاویه ای دیگر] تعریف میکند - و این هم به همان اندازه قانع کننده است. و من متوجه میشوم که اگر میخواهید کلیشه های خود را فرو بشکنید، باید ۵ دقیقه با یک نفر صحبت کنید. راهش همین است. این گفته به معنای آن نیست که همه با شما دوست یا بیش از یک دوست خواهند شد. اما شما نیز همچون همهٔ انسانهای دیگر درخواهید یافت که به دلایل زیادی منصفانه نیست که همهٔ مردها را در قالب مردان، زنها را در قالب زنان یا یهودیها را در قالب یهودیان روی هم تلنبار کرد. مضافاً آن که ما با تن دادن، یعنی پذیرفتن و اجازه دادن به چنین انواعی از کلیشه ها در حق خود یک بد خدمتی میکنیم.

یکی از آموزش های یهودیت که بارها و بارها تکرار میکند این است که ارزش شما به عنوان یک انسان هیچ ربطی به این ندارد که چه اندازه پول دارید. هیچ!

ثروت در نهایت روح و روان و اعمال شما است، نه موجودی بانکی تان...

اگر شما به فهمیدن این مسائل قانع نشوید و چنان آغاز به عمل کنید که گویی پول به معنای مسئولیت است، بدگویی و غیبت و کلیشه سازی، افراد و شهرت انسانها را نابود میکنند، آزادی سخت است و محدودیتها ضروری هستند، دنیا تغییر خواهد کرد. منظورم این است که هر چه باشد، این بخش از یهودیت است، این که سیستمی است که برخی از مرزها را تعیین میکند. نویسنده ای مذهبی از دینی دیگر، مثالی میزند که در آن همه آدمها مشغول بازی بر فراز یک قله هستند. آنچه دین و ایمان میکند این است که دور این قله حصاری میگذارد تا شما آزاد باشید یا در بازی شرکت کنید، و در عین حال بدانید که از لبهٔ کوه سقوط نخواهید کرد.

اینک دو نکته نیز برای والدین شما دارم. نخست آن که والدین عزیز؛ آنچه به فرزندانتان داده اید خیره کننده است. اجتماع شما اجتماعی چشمگیر است و اجتماع جوان ایرانی جزو موفق ترین، متفکرترین، با هوش ترین و بلند پروازترین (در معنای مثبت کلمه) گروههای انسانی هستند که دیده ام، چه برسد که از نزدیک شناخته باشم این هم حقیقت دارد که آنها را به لوس آنجلس آورده اید و شما و آنها باید با همهٔ ابهام زندگی در لوس آنجلس زندگی کنید: جایی که در آن به ما میگویند آنچه میبینید و نه آنچه هستید، اهمیت دارد؛ ماشینی که میرانید و خانه ای که در آن زندگی میکنید. و نه آدمهایی که کمک میکنید نه ارزشهایی که عزیز میدارید و باورهایتان، معیارهای ارزش شما هستند.

اما شما باید به فرزندانتان کمک کنید و منظور من از کمک به آنها این نیست که بگویید چه کنند. میخواهیم نخستین اندرزی را که به طور مشخص در کتاب مقدس به شما داده شده است به شما یادآوری کنم. تورا میگوید: "**عَل کن یَعَزوو آدام ات آویو وایمو و داوَک به ایشتو...**" این متن دَر اتباط با آدم و حوا میگوید: "**از این رو مرد پدر و مادرش**

را ترک خواهد کرد و به همسرش خواهد پیوست".

این جمله را تکرار میکنم: "از این رو مرد پدر و مادرش را ترک خواهد کرد و به همسرش خواهد پیوست". من دیده ام - و برایم مشکل ترین چیزی است که امروز صبح میخواهم بگویم - ازدواج ها و نامزدیهایی را دیده ام که نابود شده اند. به خاطر این واقعیت نابود شده اند که مرد به مادرش نزدیک تر بوده است تا به همسرش (تشویق حضار).

در حق فرزندانتان چنین نکنید، چرا که اگر این امر حقیقت داشته باشد، آنان هرگز، هرگز خانواده ای از آن خویش نخواهند آفرید. آنان چنین نخواهند کرد. آنان نخواهند توانست که چنین کنند. و این منصفانه نیست - دوباره میگویم - منصفانه نیست. تعداد بسیار اندکی از مردم دقیقاً با کسی ازدواج میکنند که والدینشان میخواهند و والدین هوشمند دو کار میکنند؛ نخست آن که آنها از فردی که میخواهید با او ازدواج کنید تعریف و تمجید میکنند، چرا که هر چه باشد شما او را برگزیده اید. دوم آن که راجع به جنبه هایی از همسر برگزیدهٔ شما که فرزندانتان نمیتوانند تحملش کنند چنین میکنند: آنان جانب سکوت را اختیار میکنند. این است آنچه والدین هوشمند میکنند. وظیفهٔ پدر و مادر نیست که کمبودهای فرد مورد علاقهٔ فرزند خود را برشمرند. این کار شما نیست. شما مجبور نیستید که با آنها ازدواج کنید. شما دنیا را به گونه ای دیگر میبینید و میخواهید آنها نیز خانواده هایی مستحکم مثل آن که شما ساخته اید تشکیل دهند. همین عامل، خانواده ای را از هم میراند. وظیفهٔ ما این است که یکدیگر را به هم نزدیک کنیم - و من برای شما خبری دارم: این میتصوای بزرگی نیست که وقتی همه چیز یک نفر را دوست دارید او را به خودتان نزدیک تر کنید. نکته اینجا است که شما کسی را که کاملاً نمی پسندید به خود نزدیک کنید که حتی گاهی این کار بسیار برایتان دشوار است، زیرا که قبول کرده اید معنای تشکیل خانه و خانواده همین است و میدانید که اگر فرزندتان همسرش را بر شما ترجیح دهد، رنج خواهید برد. این امر اهمیت فراوانی دارد و برای فرزندانتان مهم است که بدانند آنها را درک میکنید برای شما نیز مهم است که این طور واکنش نشان بدهید.

هر کسی در زندگی، فرصت خودش را پیدا میکند. شما فرصت خود را داشتید، و اینک نوبت فرزندان شما است. از این رو میگویم: اگر شما آن اندازه خوشبخت هستید که فرزندان شما برای ازدواج، فردی یهودی را انتخاب کرده اند - یهودی به آن معنا که یهودی به دنیا آمده است، یا در مذهبی دیگر به دنیا آمده و خدا را شکر، تصمیم میگیرد که یهودی شود - اگر فرزندانتان برای ازدواج یک یهودی را برگزیده اند، شادی کنید؛ خوش باشید؛ برایشان سرشار از شعف شوید. به آنان کمک کنید.

و اینک به عنوان آخرین تذکر، به اجتماع جوان ایرانی باز میگردم. ایام پسح است و در پسح به ما آموخته میشود که بنی اسرائیل به هنگام ترک مصر چه کردند. به یاد آورید که چه کردند: آنان ثروت مصریان را با خود بروند. آنها پیش خود فکر کردند: "هی، ببین؛ ما صدها سال بردگی کردیم. حالا آنها به ما یک بدهی دارند!" طبق گفتهٔ ربی ها، مصریان آن چیزها را به میل خود دادند، اما ما برای مدتی این نکته را کنار میگذاریم. پیرامون ثروت، شما احتیاجی به پند من ندارید؛ باور کنید؛ من نمیتوانم به کسی بگویم چگونه ثروت بیاندوزد. من از تجارت چیزی نمیدانم. افراد فراوانی هستند که میتوانید با آنها صحبت کنید و میتوانند به شما کمک کنند تا حرفه ای موفق بیافرینید - که دوباره میگویم، تجارت کاری شگفت آور و مهم است. اما موسی چنین نکرد. موسی هنگامی که بنی اسرائیل، مصر را ترک میکردند، نرفت گشتی بزند و ثروتی جمع کند. موسی استخوان های یوسف، (ژوزف) را پیدا کرد، یوسفی که صدها سال پیش تر از آن در مصر دفن شده بود. موسی قولی را که یوسف از بنی اسرائیل، از برادران و از فرزندان خود گرفته بود به یاد آورد، که آنان به هنگام خروج، او را در مصر به جای نگذارند. و موسی چنین کرد زیرا که میدانست اگر گذشتهٔ خود را با خود حمل نکنیم، هرگز نخواهیم دانست گذشته مان کجا است که به سویش میرویم. و حقیقتاً استدعایی که از شما دارم این است: بالا تر از هر چیز، یوسف را در مصر به جای نگذارید. فریب شگفتی ها و شکوه محیط پیرامونتان را نخورید [...]

غایت ما رسیدن به جایی است، نه آنجا بودن.
آزادی بدون انضباط معادل آشفتگی مطلق است.
نفرین اجتماع کوچک...غیبت و کلیشه سازی است.
اگر فرزندانتان برای ازدواج یک یهودی را برگزیده اند، شادی کنید...به آنان کمک کنید.



رونالد ویلسون ریگان

۱۹۱۱-۲۰۰۴

نوشته: ایرج فرنوش

رونالد ویلسون ریگان رئیس جمهور اسبق آمریکا در تاریخ ۵ ژوئن ۲۰۰۴ در سن ۹۳ سالگی چشم از جهان فرو بست. وی چند سال پس از بازنشستگی در سال ۱۹۸۹ به بیماری آلزایمر (فراموشی) دچار شده بود. این بیماری در طی یکی دو سال گذشته در وی شدت پیدا کرده بود و به گونه ای که در این اواخر حتی قادر به راه رفتن و یا صحبت کردن هم نبود. در این مدت رئیس جمهور سابق به ندرت از خواب بیدار میشد و زمانی که بیدار بود تنها به درختان بیرون خیره میشد و برایش اتفاقات گذشته و اطرافیانش هیچ مفهومی نداشت.

پرزیدنت ریگان در سال ۱۹۷۹

درست در بحبوحه گروگان گیری دیپلماتهای آمریکایی در تهران در مبارزات انتخاباتی رئیس جمهوری از حزب جمهوریخواه شرکت و رقیب انتخاباتی خود جیمی کارتر که برای دوره دوم فعالیت میکرد را شکست داد و به عنوان چهلمین رئیس جمهور انتخاب گردید. درست در روزیکه سوگند وفاداری و مراسم تحلیف را بجا می‌آورد، ۵۲ دیپلمات گروگان گرفته شده توسط رژیم خمینی آزاد گردیدند. وی در سن ۶۹ سالگی سالمندترین شخصی بود که به مقام ریاست جمهوری رسیده بود.

رونالد ریگان در تاریخ ۶ فوریه ۱۹۱۱ در شهر تمپیکو (Tampico) در ایالت ایلینوز به دنیا آمد وی دوران مدرسه خود را در شهر دیکسون گذارنید. اولین شغل او در سال ۱۹۲۶ به عنوان نجات غریق در باشگاهی در مجاورت رودخانه راک در ایالت ایلینوز بود. در این سمت او ۷۷ نفر را از خطر غرق شدن نجات داد. وی در جوانی به بازی فوتبال علاقه وافری داشت و جزو تیم فوتبال مدرسه بود. در سال ۱۹۳۲از کالج یوریکا (Eureka) در رشته اقتصاد و جامعه شناسی فارغ التحصیل گردید. چندی پس از فارغ التحصیل شدنش گرایشهای او به امور هنری و ورزشی بسیار اوج گرفت و توانست ذوق خود را به عنوان گوینده

ورزشی در ایستگاه رادیوئی WOC در شهر دون پورث (Devenport) در ایالت ایوا به اثبات برساند.

در سال ۱۹۳۷ تصمیم به مهاجرت به ایالت کالیفرنیا گرفت و وارد شهر لوس آنجلس گردید. در این شهر آرزوهای او برای ورود به عالم هالیوود به ثمر نشست و اولین قرارداد سینمایی خود را با کمپانی برادران وارنر امضاء کرد و در اولین فیلم سینمائی به نام "Love is on the air" شرکت جست. به دنبال آن طی دو دهه در ۵۳ فیلم ایفای نقش کرد.

در سال ۱۹۴۰ با "جین ویمن" ستاره سینما و همبازی او در فیلم "Biothers Rat" ازدواج کرد. ثمره این ازدواج دو فرزند به نامهای مورین و میشل بود (مورین چندی قبل به علت سرطان درگذشت).

در سال ۱۹۴۲ در جریان جنگ جهانی دوّم به عنوان افسر ذخیره در نیروی هوایی آمریکا به خدمت در آمد. وظیفه او در آن زمان تهیه فیلمهای آموزشی برای تعلیم افسران و خلبانان نیروی هوایی و بالا بردن روحیه آنان بود. وی تا سال ۱۹۴۵ به خدمت خود در نیروی هوایی ادامه داد و از آن به بعد به عنوان افسر ذخیره در آمد.

در دهه ۱۹۴۰ و اوایل دهه ۱۹۵۰ رونالد ریگان چند بار به ریاست سازمان هنرپیشگان (Screen Actors Guild) انتخاب شد. در این سمت او فعالیتهای زیادی بر علیه طرفداران کمونیست در عالم هالیوود آغاز کرد و به عنوان یک فرد ضد کمونیست در جامعه آمریکا شهرت پیدا کرد.

در سال ۱۹۴۹ از زن اولش "جین ویمن" به علت فعالیتهای سیاسی و حرفه ای طلاق گرفت و در سال ۱۹۵۳ با نانسی دیویس ستاره دیگر هالیوود برای بار دوم ازدواج کرد. دو فرزند به نامهای پاتریشیا و رونالد ثمره این پیوند زناشویی بود.

با وجودی که وی عضو حزب دمکرات بود ولی به خاطر کینه او از رژیم کمونیستی و نرم بودن دمکراتها در مقابل کمونیستها در سال ۱۹۵۲ از نامزدی دوایت آیزنهاور که از حزب جمهوریخواه برای نامزدی رئیس جمهوری انتخاب شده بود طرفداری کرد. پس از پیروزی آیزنهاور در سال ۱۹۵۲، رونالد ریگان در سال ۱۹۵۶ دوباره پشتیبانی مجدد خود را برای آیزنهاور برای دوره دوم رئیس جمهوری اعلام کرد.

بالاخره در سال ۱۹۶۲ رسماً حزب خود را از دمکرات به جمهوریخواه تغییر داد.

در سال ۱۹۶۲ ریچارد نیکسون نامزدی خود را برای فرمانداری ایالت کالیفرنیا از حزب جمهوریخواه اعلام داشت ولی او از ادموند براون نامزد حزب دمکرات شکست خورد. چهار سال بعد در سال ۱۹۶۶ رونالد ریگان خود را برای فرمانداری کالیفرنیا نامزد کرد و با مقابله با ادموند براون که برای دوره دوم نامزد شده بود پرداخت. در این مبارزه رونالد ریگان در مبارزات انتخاباتی پیروز و در سال ۱۹۶۶ به سمت فرماندار کالیفرنیا انتخاب شد. وی برای بار دوم در سال ۱۹۷۲ به این سمت انتخاب گردید.

رونالد ریگان در سال ۱۹۸۰ به عنوان نامزد جمهوریخواهان اولین مبارزه انتخابات ریاست جمهوری خود را آغاز کرد و توانست رقیب انتخاباتی خود جیمی کارتر که برای دوره دوم از طرف حزب دمکرات نامزد شده بود را شکست فاحشی بدهد. او توانست با کسب ۴۸۹ رای الکترال در مقابل ۴۹ رای بر **جیمی کارتر** پیروز شود و وارد کاخ سفید شود. مدت زیادی از ورود او به کاخ سفید نگذشته بود که مورد سوء قصد قرار گرفت و خوشبختانه او در این سوء قصد مجروح و جان سالم بدر برد. پس از مرخصی از بیمارستان شهرتش چند برابر شد.

پرزیدنت ریگان در سال ۱۹۷۹ درست در بحبوحه گروگان گیری دیپلماتهای آمریکایی در تهران در مبارزات انتخاباتی رئیس جمهوری از حزب جمهوریخواه شرکت و رقیب انتخاباتی خود جیمی کارتر که برای دوره دوّم فعالیت میکرد را شکست داد و به عنوان چهلمین رئیس جمهور انتخاب گردید.

او با کنگره آمریکا رابطه بسیار خوبی داشت و توانست قوانین زیادی را در کنگره به تصویب برساند. قوانینی که از طرف او به تصویب رسیده بود موجب افزایش رشد اقتصادی آمریکا، جلوگیری از تورم اقتصادی و کاهش بیکاری و افزایش توان دفاع ملی شده بود. یکی از مهمترین قوانین کم کردن مالیات بر درآمد بود که منجر به رونق زیاد اقتصادی گردید.

پرزیدنت ریگان توانست بار دیگر در سال ۱۹۸۴ با معاونت بوش (پدر) یکبار دیگر زمام امور در آمریکا را برای چهار سال دیگر در دست بگیرد.

ریگان در سیاست خارجی خود

رویه سلطه و اقتدار از طریق قدرت نظامی دنبال کرد. در زمان ریاست خود هزینه های دفاعی آمریکا را ۳۵ درصد افزایش داد. یکی از ایده های او که بحث و جنجالهای زیاد در سراسر جهان بوجود آورد طرح بلند پروازانه جنگ ستارگان بود. او احساسات ضد کمونیستی خود را هیچگاه پنهان نکرد و علناً رژیم شوروی سابق را امپراطوری اهریمنی مینامید. در طی نطقی که در سال ۱۹۸۴ به مناسبت چهلمین سال پایان جنگ جهانی در شهر برلین شرکت نموده بود در مقابل دیوار برلین خطاب به میخائیل گورباچف رئیس جمهور وقت شوروی گفت "آقای گورباچف این دیوار را خراب کن".

در همین راستا وی توانست با میخائیل گورباچف به توافقی پیرامون متوقف ساختن تولید موشکهای میان برد بپردازد. او برای آزادی چند فرد آمریکایی که توسط گروه تروریستی حزب اله لبنان ربوده شده بودند حاضر شد برای ارسال موشکهای دفاعی به ایران وارد مذاکره گردد و قصد داشت که پول ناشی از فروش موشکها را به مبارزان ضد کمونیست در نیکاراگوئه منتقل کند. این معامله افشاء و انجام نگرفت.

رونالد ریگان در جریان جنگ ایران و عراق با اعزام نیروهای آمریکائی به خلیج فارس امنیت چاههای نفت منطقه و جریان استخراج و توزیع نفت را تأمین کرد و نگذاشت که در استخراج و توزیع نفت خللی بوجود آید. ریگان در دوران سیاسی اش همیشه از تلاشهای ضد کمونیستی چه در آمریکای جنوبی، چه در آمریکا حمایت میکرد.

رابطه ریگان با کشور اسرائیل در مدت ۸ سال زمامداریش در چند مورد باعث کدورت بین او و مقامات اسرائیلی گردید ولی رویهمرفته رونالد ریگان از جمله رئیس جمهورانی بود که رابطه نزدیک و دوستانه ای با اسرائیل داشت و همیشه از حق موجودیت اسرائیل بدون قید و شرط طرفداری میکرد.

وقتی که در سال ۱۹۸۱ اسرائیلیان کوره اتمی عراق را بمباران و آن را منهدم کردند، رونالد ریگان ناخشنودی خود را از عمل اسرائیلیان ابراز داشت و از آنان گله کرد که این عمل را بدون مشورت با دولت آمریکا انجام داده اند.

از طرفی دولت اسرائیل ناخشنودی خود را در مورد فروش رادارهای پرنده مدرن و پیشرفته به کشور عربستان به مقامات آمریکایی اظهار داشتند ولی دولت ریگان به درخواست دولت اسرائیل در مورد عدم فروش رادارهای مدرن و پیشرفته به کشور عربستان اهمیتی نداد. در صورتی که کنگره آمریکا با این عمل مخالفت داشت.

در جریان حمله اسرائیل به خاک لبنان در سال ۱۹۸۲ حکومت ریگان به سختی اسرائیل را مورد سرزنش قرار داد و عمل اسرائیل را به هولوکاست تشبیه کرد. در جواب به اعتراض دولت ریگان، مناخیم بگین نخست وزیر وقت اسرائیل در نامه ای که به پرزیدنت ریگان نوشت اظهار داشت که "آقای پرزیدنت من به خوبی معنی هولوکاست را میفهمم". به دنبال این مشاجره دولت آمریکا تحویل اسلحه های خریداری شده توسط اسرائیل را به تعویق انداخت.

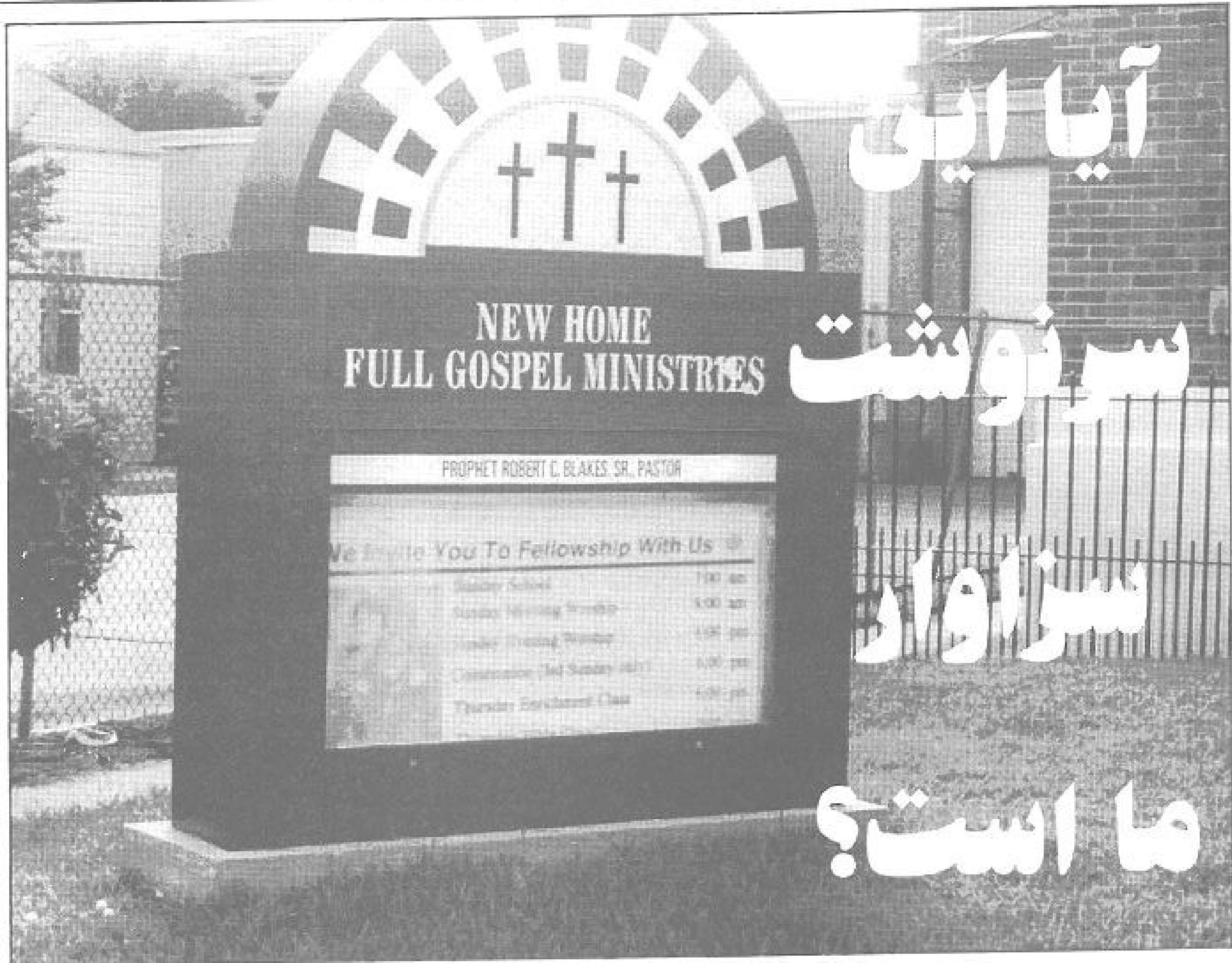
با وجود تنشهای موجود بین دو کشور پرزیدنت رونالد ریگان طی یک قرارداد استراتژیکی که با مناخیم بگین امضاء کرد موجودیت کشور اسرائیل را تضمین کرد. قراردادی که هنوز دارای اعتبار است. یکی دیگر از اقدامات رونالد ریگان فشار او بر مقامات شوروی سابق در مورد آزادی یهودیان و اجازه مهاجرت آنان به کشور اسرائیل بود.

با وجود کارنامه کاری با ویژگیهای منحصر بفرد درخشانش، بدون شک پرزیدنت رونالد ریگان در تاریخ آمریکا به عنوان یکی از محبوب ترین رئیس جمهوران آمریکا به ثبت خواهد رسید.

با وجود کارنامه کاری با ویژگیهای منحصر بفرد درخشانش، بدون شک پرزیدنت رونالد ریگان در تاریخ آمریکا به عنوان یکی از محبوب ترین رئیس جمهوران آمریکا به ثبت خواهد رسید.

با وجود تنشهای موجود بین دو کشور پرزیدنت رونالد ریگان طی یک قرارداد استراتژیکی که با مناخیم بگین امضاء کرد موجودیت کشور اسرائیل را تضمین کرد.

آیا این سرنوشت سزاوار ما است؟



نوشته: شهره حکمتی نوفر
ماه می ۲۰۰۴

چندی قبل در مسافرتی که به شهر نیواولئان در ایالت لوئیزینا، یکی از ایالتهای جنوبی آمریکا داشتم، منورا، صیونیت و ده فرمان بزرگی به روی ساختمان سفید و زیبای قدیمی ای توجهم را جلب کرد. میدانستم نیواورلئان یکی از قدیمی ترین شهرهای آمریکاست که اول به دست فرانسویها در قرن شانزدهم بنیانگزاری شده بعد به دست اسپانیایی ها افتاده و دوباره به دست فرانسویها و سرانجام در سال ۱۸۰۳ لوئیزینا و چندین ایالت اطراف توسط رئیس جمهور وقت آمریکا، تاموس جفرسون به مبلغ ۱۵ میلیون دلا ر از فرانسه خریداری شده. اطلاع داشتم که در قرن هفدهم و هجدهم ایالتهای جنوبی آمریکا بزرگترین جمعیت یهودی آمریکا که اکثر آنان را سفارادیک ها تشکیل میدادند در خود جای داده بود.

به گفته پسرم که در نیواورلئان به تحصیل مشغول است جمعیت یهودی چندانی در این شهر زندگی نمیکنند. با دیدن بنای زیبای کنیسا و عظمت ساختمانش از پسرم پرسیدم: "اگر یهودی کم است پس این کنیسا متعلق به کیست؟" در جوابم به تابلویی که در گوشه حیاط ورودی بود اشاره کرد. نگاهی به تابلو قلبم را به درد آورد. کنیسای عظیم و بزرگ شهر نیواورلئان اکنون در دست فرقه Southern Baptist است و به صورت کلیسای مسیحی از آن استفاده میشود.

تمام طول مسافرت در این فکر بودم که آیا سرنوشت ما نیز چنین خواهد بود؟

پس از پائین افتادن پرده های آهنین در بلوک شرق و ایجاد رابطه سیاسی این کشورها با دولت اسرائیل، بازماندگان کوره های آتش، که دوباره به لهستان باز گشته بودند و در هکده ای زندگی میکردند از سازمانهای خیریه یهودی خواسته بودند تا به جای فرستادن ربای و کتاب مذهبی ترتیبی بدهند تا نوجوانی از هر کجای دنیا مراسم برمیتصوای خود را در کنیسای کوچک دهکده برگذار کند. به گفته آنان نیم



قرن مراسم برمیتصوا در آن دهکده برگذار نشده بود.

وابستگی ما یهودیان با یکدیگر در هر کجای دنیا به آسانی از میان نمی رود. متأسفانه همیشه کم لطفی، بی محلی و "بابا ولش کن" کار دستمان داده است.

هفته ها بعد از بازگشتم از نیاورلئان هنوز در فکر آن کنیسا و نگران سرنوشت و آینده مرکز فرهنگی ارتص بودم. میدانستم به دلائل گوناگون نه تنها جمعیت کنیسا رو به افزون نبوده بلکه با عدم شرکت جوانان و بالا رفتن میانگین سن افراد و اعضاء کاهش چشمگیری را نشان میدهد که در روزهای شبات میتوان احساس کرد و دید. نگران آن روزی بودم تا از روی ترحم، کسی مراسم برمیتصوایش را در آن کنیسا برگزار کند.

چندی بعد با دعوت منیژه **یمطوبیان، روبن دخانیان و داریوش فاخری** به جمع کوچک سازمان نوپای ارتص - سیامک پیوستم تا بتوانم از صمیم قلب برای بازسازی آن بکوشم.

در چند ماهی که از همیاری این دو سازمان قدیمی گذشته، همگی ما از گوشه و کنار اظهار محبت های بسیاری را شنیده ایم، نامه های محبت آمیز دریافته ایم ولی متأسفانه بی لطفی دیده ایم و پوزخندی تمسخرآمیز را نیز تجربه کرده ایم.

آقای **الیاس اسحاقیان** یکی از خدمتگزارترین و محترم ترین افراد این جامعه چه در ایران و چه در آمریکا وقتی چند هفته قبل مرا گله مند از کم لطفی های بعضی دید گفت: "حالا کجا را دیده ای! باید پوستت را کلفت کنی. مبادا به این آسانی دلسرد شوی. همه ما این راه را رفته ایم. هدفتان مقدّس است و سرافراز خواهید شد".

ملکه ویکتوریا امپراطور انگلستان، بریتانیا را مرکز جهان میدانست و به دستور او تمام دنیا را بر اساس مرکزیت انگلستان تقسیم کرده بودند وگرنه خاورمیانه و خاوردور و خاور نزدیک، شرق کدام جا و مکانی بوده اند. چرا مرکز دنیا را آفریقا حساب نکردند مگر نه اینکه انسانهای اولیه از آفریقا برخاسته اند. چرا مرکز دنیا را ایران و چین و مصر به حساب نیاورده اند مگر نه اینکه این کشورها هزاران سال تاریخ مدوّن داشته اند.

همچون ملکه ویکتوریا که لندن را مرکز دنیا میدانست عده ای از ساکنان ایرانی و یهودی شهر فرشته ها نیز مرکز دنیا را فاصله ای چند مایلی از تقاطع شاهراه ۴۰۵ و خیابان ویلشر میدانند. یکی میگوید: "سیامک چرا رفته" ولی آن دیگری میگوید:

"ارتص محل زیبایی است حیف که اینطرف نیست. یکی بلندگو را در روز شبات بهانه میکند و آن دیگری لقب جالب دیگری را ارائه میدهد.

همه ما عاشق یهودیتیم. قلبمان برای اسرائیل می تپد. برای سربازان جوانان هر روز دست دعا بر میداریم. آلبرت اینشتن گفته بود: "ای کاش یهودی به دنیا نمی آمدم تا با میل خودم یهودی میشدم و یهودی باقی می ماندم". دوستان، یهودی زادگیمان و یهودی از میان رفتنمان آنقدر اهمیت ندارد که چگونه یهودی زیسته ایم. بازیگری در صحنه نمایش زندگی است که میراث ما خواهد بود.

در این روزگاری که همه خواهان مقام ریاست هستند و در زمانی که بعضی دست اندر کاران کارهای اجتماعی را دیکتاتور و یک دنده میخوانند، در موقعیتی که فقط در خیابان ونتورا و در فاصله کمتر از دو مایل بیشتر از ۱۰ کنیسا با تمایلات ارتدکسی روئیده اند، کسانی را که میخواهند میراث های یهودی ایرانی را که "میزراحی"[۱] است و نه سفارادی یا اشکنازی پا بر جا نگهدارند تنها نگذارید. این دو گروه سیامک و ارتص، بسیار از خودگذشتگی نشان داده اند و کاری تاریخی کرده اند.

ربع قرن پیش و در زمان کوچ اجباری و موج بزرگ مهاجرت ایرانیان یهودی به لوس آنجلس بنیانگذاران مجتمع فرهنگی ارتص با پشتکار و از خود گذشتگی فراوان توانستند مرکز زیبا و آبرومندی را برای تمام یهودیان ایرانی بر پا کنند. مجتمع فرهنگی ارتص سالها گل سرسبد تمام مراکز ایرانی برون مرزی بوده است.

از طرفی دیگر سازمان سیامک خدماتی که در ۲۵ سال گذشته و بدون در نظر گرفتن مرام مذهبی برای جامعه کرده است که بی شمارند. از کمک به معتادین و بی خانمانان لوس آنجلس تا همیاری به کودکان و نوجوانان و خانواده های نیازمند. از کمک به رهایی یهودیان اسیر در زندانهای ایران و تماس با سیاستمداران و دست اندر کاران تا چاپ بی وقفه مجله چشم انداز در تمام این سالها سازمان سیامک توانسته خود را به عنوان یکی از ارکان مهم جامعه یهودی ایرانی به همگان بشناساند.

سازمان نوپای ارتص- سیامک همچون کودکی است که برای رشد خود به غیر از پدر و مادر احتیاج به همیاری و کمک و محبت دیگر افراد خانواده نیز داره. به ما بپیوندید. ما را در این مهم تنها نگذارید.

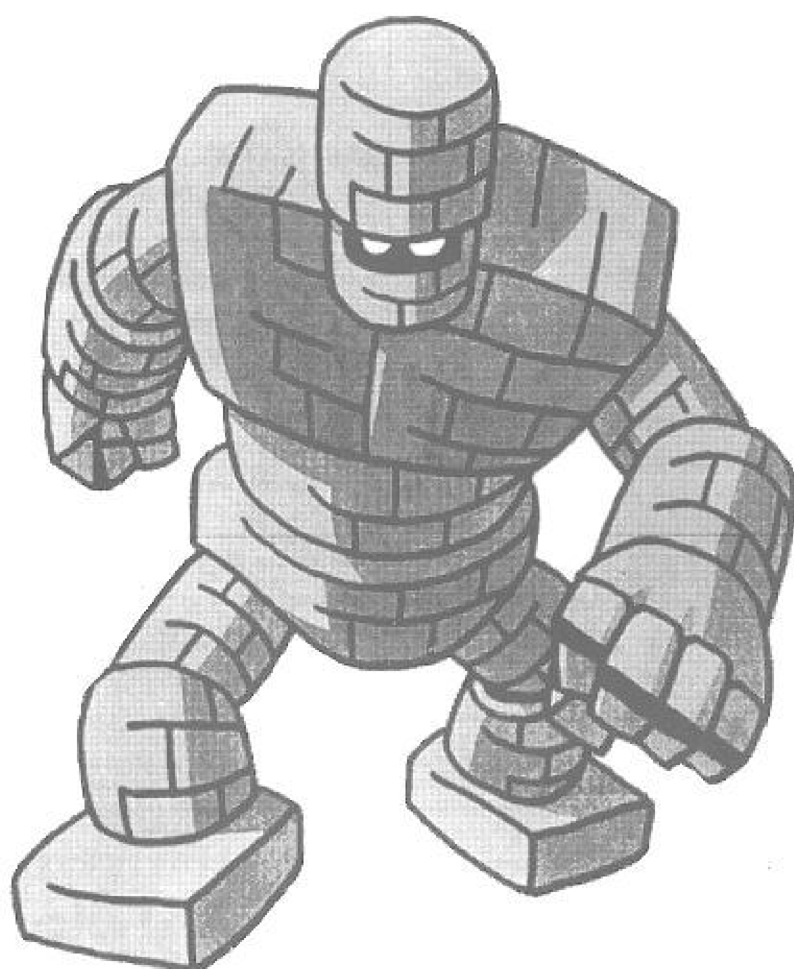
ما برای سالی که در پیش داریم برنامه های مختلفی را در نظر گرفته ایم و برای به ثمر رساندن آنها نظرات سازنده شما میتواند بسیار کارساز باشد.

با ما باشید تا مرکز ارتص - سیامک همیشه همچون نگینی بدرخشد. ما سزاوار آینده ای همچون کنیسای بزرگ شهر نیواورلئان نیستیم.

۱- میزراحی یهودیانی هستند که از خاورمیانه خارج نشده اند.

نویسنده: Uri Avnery

برگردان: آلبرت دانش راد - لس آنجلس



مانند "Golem" در افسانهٔ یهودی، هیولائی به وجود آمده که با خالق خود رودررو ایستاده است. اکنون خود ملّت در معرض خطر است.

امکان دارد شارون در ایجاد یک هیولا - نهضت آبادی نشین اسرائیل - کمک کرده باشد

در افسانهٔ یهودی، Golem یک مخلوق ساخت دست بشر بود که از قدرت عظیمی برخوردار بود. ربای Judah Loew، اهل پراک که به نام Mahapal هم شناخته میشد، از خاک رس او را ساخت و با قرار دادن کاغذی که بر روی آن نام محرمانهٔ خداوند نوشته شده بود و در زیر زبان آن مخلوق گلی گذاشت، به او جان بخشید. Golem به یهودیان برای دفاع از

خود در برابر آشوبهای یهودی ستیزی، کمک کرد تا اینکه روزی علیه خالق خود قیام کرد و به تخریب و انهدام پرداخت. بالاخره در آخرین لحظه ربّای با خارج کردن آن کاغذ از دهان Golem بر او چیره شد و آن مخلوق دوباره مبدل به تپه خاک رس شد.

اریل شارون یک ربّای نیست و کتاب قبالا برای او بسته است. با وجود این یک Golem خلق کرده: نهضت آبادی نشین در سرزمینهای اشغالی. او مطمئن بود که Golem برای او کنیزی خوش خدمت خواهد بود. زیرا که آبادی نشینها همه چیز را مدیون او بودند. شارون بود که دهها سال از آنها پرستاری کرد، وجوه فراوانی را به سوی آنها سرازیر کرد، در هر مقامی که بود آنرا یکی پس از دیگری به خدمت آنها گماشت: رهبری وزارتخانه های کشاورزی، دفاع، امور خارجه، مسکن، صنایع و بازرگانی، زیربنائی و بالاخره دفتر نخست وزیری.

از هنگامی که او در مقام ژنرال فرماندهی بخش جنوب در سالهای اولیهٔ ۱۹۷۰ بود، او با هر که ملاقات میکرد، چه اسرائیلی و چه خارجی، با آنها سخن از آبادی نشینها میگفت. به عقیدهٔ شارون، ایجاد شهرک های یهودی نشین از اهمیت حیاتی برخوردار بود تا بتوان ارتص ایسرائل را از دریای مدیترانه تا حداقل رود اردن به یک کشور یهودی مبدل کرد و اراضی فلسطینی را تکه پاره کرده و از ایجاد یک کشور فلسطینی جلوگیری کرد.

شارون مانند یک بولدوزر بدون ترمز، تمام مخالفین را از میان برداشت مراقب بود که ده ها بیلیون دلار در اختیار آبادی نشینها گذاشته شود، قوانین را به نفع آنها خم نمود و افسرهای ارتش را به خدمت آنها گماشت. بدین ترتیب شبکه ای از آبادی نشینها به وجود آمد و جاده ها و راههای مخصوص برای رسیدن به آنها آماده شدند.



هنگامی که عبارت "جداسازی یکجانبه" (Unilateral Disengagement) را ضرب زد و هنگامی که طرح خروج از باریکهٔ غزه و باز گرداندن آبادی نشینها به اسرائیل را مطرح کرد، هرگز به فکرش خطور نمیکرد که با مخالفت آنها روبرو شود. آیا آنها فرزندان او نیستند؟ آیا آنها مدیون او نیستند؟ شارون به آنها طرحی را ارائه کرد که به نظر او آشکارا معقول و عادلانه بود. چند آبادی نشین از هم دور افتاده که چند هزار سکنه دارند را به خاطر امنیت بلوک های آبادی نشین بزرگ ترک کن و ۸۰ درصد سکنه آبادی نشینها را در داخل اسرائیل سکنی بده.

چند انگشت را فدای نجات تمام بدن بنما. بدین ترتیب ما نه فقط نقشهٔ آبادی نشینی را نجات میدهیم بلکه قسمت جنوبی از کرانهٔ باختری را هم صاحب میشویم.

اما Golem وقتی که "کاغذ" در زیر زبانش قرار دارد، منطق خودش را به کار میگیرد. او قصد ندارد از چند آبادی نشین کوچک صرفنظر کند علی الخصوص که فناتیک های سرسخت ظهور ماشیح ساکن آنجا هستند. Golem همچنین درک کرد که تخلیهٔ اولین آبادی سابقه ای را ایجاد میکند که همه شهرک نشینهای دیگر را به مخاطره میاندازد. شارون، مانند Mahapal، Golem خود را دست کم گرفت. با او مانند یک کنیز رفتار کرد. چگونه میتوانست مخلوقی را که با دست خود بوجود آورده بود محترم بشمارد؟ اکنون دارد در می یابد که خلق کردن یک Golem به مراتب آسان تر ا. ت تا به عقب برگردان یک رویداد.

در مصاحبه های مکرری که در خلال آخر هفته بعمل آورد، شارون اظهار داشت که شهرک نشینها تنها اقلیت کوچکی از مردم میباشند، و بنا به ادعای خود شهرک نشینها، آنها ۴ درصد کل شهروندان اسرائیل را تشکیل میدهند. ولی عدد، منعکس کنندهٔ قدرت واقعی آنها نیست. در یک جامعه

مردم سالاری، یک اقلیت کوچک فناتیک که به شدت تحریک و تهیج شده میتواند اوضاع را بیش از یک اکثریت خونسرد و سست، تحت تأثیر قرار دهد.

در طول دهها سال ساکنین شهرکها وسیلهٔ گستردهٔ کنترل و تبلیغات را پی ریزی کرده اند. صبورانه در ارتش رخنه کرده اند و مقام و مواضعی را در اختیار گرفته اند که سابقاً به کیبوتصنیک ها تعلق داشت. دارای وجوه بسیار زیادی میباشند که از طریق صدها کانال از خزانه کشور به آنها میرسد که سوای هدایای نقدی فراوان یهودیان مولتی میلیونر آمریکا و نیز از منابع زیاد مسیحیان اوانژلیست آمریکائی میباشد که به تولد دوبارهٔ کشور اسرائیل طبق کتاب مقدس امید دارند.

در اینجا میتوان پرسید هنگامی که تصمیم دربارهٔ سرنوشت طرح خود را بر عهدهٔ اعضای حزب خودش، لیکود، واگذار کرد چه نادانی او را فرا گرفته بود؟آیا او متوجه نبود که این تنها میدانی است که ساکنین آن شهرکها در آن از تسلط برتری برخوردارند؟

چرا؟ طبق معمول ژنرالهای سرمست از پیروزی با تکبر کامل، در حین خوار شمردن حریف و در اوج قدرت سیاسی، او ساکنین شهرکها را ناچیز شمرد و آمادگی احساسات تهیج شده آنها را در جلب کردن توجه و وسائل لوژیستیگی روان شده که با بودجه دولت آفریده شده بود را دست کم گرفت.

اکثر سکنهٔآبادی نشینها مردمان با انضباطی میباشند و از اوامر فرماندهانشان، یعنی Yasha Rabbi (Yasha) در زبان عبری از کلمات یهود، شمرون و غزه تشکیل شده)، بدون چون و چرا پیروی مینمایند.

به گفتهٔیکی از اعضای حزب لیکود، "سر من پشتیبان شارون است ولی قلبم از شهرک نشینها حمایت میکند." جانی که خانواده ای با کودکش که به آنها حمله شده، در خانهٔ این عضو حزب را میکوبد و از او میپرسد: "آیا میخواهید ما را از خانه بیرون برانید؟" او چگونه میتواند مقاومت کند؟ هر چه باشد از روز تولدش شنیده است که هدف، تملک تمامی ارتص اسرائل میباشد و سکنهٔ شهرک نشینها نمک روی کره زمین میباشند.

از این همه پرسی یک چیز خوب به دست آمد: به ناگاه عموم مردم را از خواب بیدار ساخته و دیده اند که Golem در میان آنها جاندار شده. بر روی دیوار نوشته شده: نهضت آبای نشینی دارد مغز استخوان کشور را میمکد. اکنون، عموم مردم نیز خطری که این Golem طغیان گر در بر دارد را می بینند.

هنوز زمان برای خارج کردن تکه کاغذ از زیر زبان Golem خیلی دیر نیست.

تصادم احساسات ملّی اعراب از نظر صیونیست



نویسنده: Scott Copeland *

برگردان: آلبرت دانش راد

در اواخر قرن نوزدهم و اوائل قرن بیستم، دو نوع نهضت ملّی شکل گرفته و به رقابت برخاستند: نهضت صیونیزم و نهضت ملّی عرب، از نظر لزوم و حقانیت، یهودی خواستار حاکمیت بر حداقل قسمتی از سرزمین اسرائیل بود و ناسیونالیزم عرب به دنیای عرب، به صورت یک پارچه مینگریست. در مورد تک تک کشورهائی که تازه ایجاد و یا آزاد شده بودند، می کوشید بین هویت محلی و یگانگی عرب موازنهٔ ویژه ای برقرار سازد.

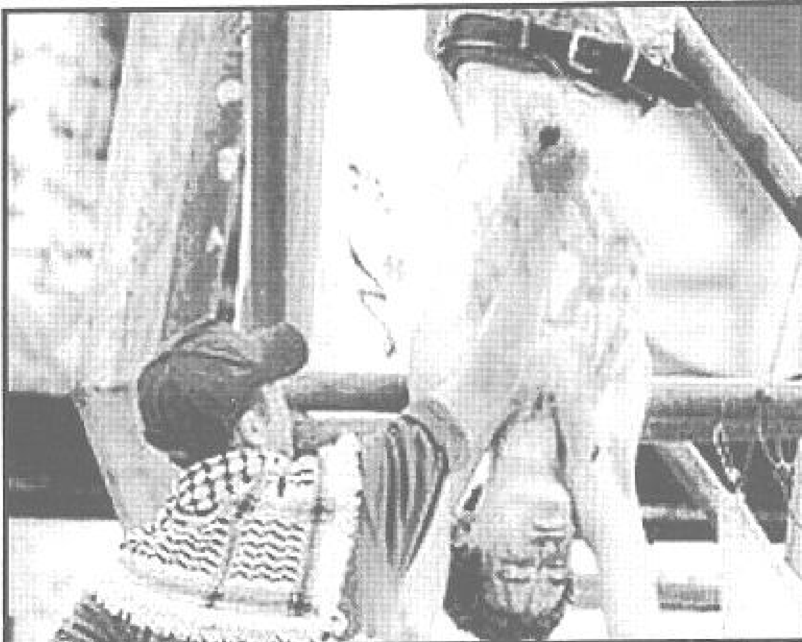
این نهضت های نوپا در مسیر یک تصادم با یکدیگر قرار داشتند. شبکه های پیچیدهٔ ایجاد هویت و رقابت بر سر منابع طبیعی مانند حدود قلمرو و آب، و نیز منابع روحی از قبیل غرور، احترام و اقتدار ریشهٔ این اختلاف بودند.

نهضت صیونیست چه در سالهای قبل از استقلال ۱۹۴۸ و چه بعد از آن رودرروی این پرسش قرار گرفته بود: آیا عربهای ساکن سرزمین اسرائیل یک جامعهٔ منحصر بفرد قومی ملی با حقوق سیاسی مشخصه میباشند؟ نهضت ملی عرب نیز به

سهم خود می پرسید: آیا یهودیان برای یک نوع قلمرو حاکمیت در فلسطین از حقوق سیاسی و معنوی برخوردارند؟

عرب ها در فلسطین؟

در بین اندیشمندان اولیه صیونیست، بودند کسانی که از اهالی بومی فلسطین بی خبر بودند. سایرین نیز معتقد بودند که حضور یهودیان در فلسطین نتایج مدرنی ببار می‌آورد که اعراب هم از آن بهره خواهند برد.



Amos Elon، ژورنالیست کارآزمودهٔ اسرائیلی، داستان موثری از تئودور هرتصل، پدر "صیونیزم مدرن" تعریف میکند به این مضمون که روزی Max Nordau ، وردست اصلی هرتصل، سراسیمه پیش او میرود و میگوید: "در فلسطین عربها هم هستند! من از این موضوع بی اطلاع بودم. ما داریم مرتکب یک بی عدالتی میشویم".

این داستان چه یک افسانه باشد و خواه تاریخچه، منصفانه است که بگوئیم هرتصل اهالی عرب سرزمین اسرائیل را مانع مهمی در راه تحقق آرمان صیونیست نمی پنداشت. در کشور یهودیان، برنامهٔ سیاسی هرتصل برای یهودی شدن کشور، نامی از عربها برده نشده، ولی Reschidzey شخصیت عرب نمایندهٔ هرتصل، در داستانی خیالی Altneuland ، از یهودیان به خاطر آوردن پیشرفت و خوشبختی به سبک اروپائی به خاورمیانهٔ فقیر و دورافتاده تشکر میکند.

سایر رهبران صیونیست انعکاسی از هرتصل بودند. آنها ایمان داشتند که نهضت صیونیزم در طول زمان به عنوان جلودار توسعه و مدرنیزه سازی از طرف مردم محلی خاورمیانه با حسن استقبال روبرو خواهد شد.



ولی کسان دیگری در داخل نهضت صیونیزم از چنین خوش بینی ای برخوردار نبودند Ahad Ha-Am ، عمده ترین انتقادگر، در همان اوائل مخالفت عرب با صیونیزم را چیزی که به آسانی رفع گردد نپنداشت. Ahad Ha-Am در پی بازدیدی از Yishuv نوشت: ما در خارج مایل هستیم بپنداریم که این روزها فلسطین جائی تقریباً کاملاً متروکه و یک بیابان لم یزرع میباشد و هر کسی میتواند به آنجا بیاید و هر مقدار زمین که دلش بخواهد خریداری نماید ولی حقیقت اینطور نیست. در سرزمینهای عربی مشکل است جائی را آیش یافت...

"ما در خارج تمایل به این اعتقاد داریم که تمام عربها وحشی های صحرائی هستند، افرادی نفهم که آنچه را در دور و برشان میگذرد درک نمیکنند. این یک اشتباه اساسی است...عربها و بخصوص افراد شهرنشین، آنچه را ما میخواهیم و در آن کشور انجام میدهیم به خوبی درک میکنند...

"ولی روزی خواهد آمد که زندگانی مردم ما در سرزمین اسرائیل به آن درجه توسعه خواهد یافت که کم کم و یا به طور زیاد مردم بومی را به کنار خواهد زد و پس از آن حاضر به پس دادن آنجا نخواهند شد". (۱)

ناسیونالیزم فلسطینی

جامعهٔ فلسطینی، به صورت یک نهضت ملی مشخص، از سال ۱۹۲۰ الی ۱۹۶۷ یک دوران حاملگی را گذراند. هویت ملی فلسطینی به صورت واکنشی در برابر قیمومت انگلیس و رشد Yishuv ظاهر شد. خشونت عرب محلی که در سالهای ۱۹۲۰ و ۱۹۲۱ به صورت عملیات توده ای پراکنده آغاز شده بود در سالهای ۱۹۳۶ تا ۱۹۳۹ در جریان شورشهای عرب مبدل به فعالیت سیاسی و نظامی شد.

نبرد استقلال اسرائیل، خروج

1 - ("Truth from the land of Israel", The complete writing of ahad Ma-Am, 1946, p. 29)

تقریباً ۷۰۰ هزار فلسطینی، نه تنها مسئلهٔ اصلی ادامهٔ اختلافات را باقی گذارد، بلکه یک احساس سهیم بودن در تاریخ، خاطره و زبان دیدن، به ایجاد یک نهضت ملی استحکام بیشتر بخشید.

در خلال قیمومت انگلستان، در داخل نهضت صیونیزم، در رابطه با روابط یهودی و عرب چندین طرز فکر بوجود آمد. موضع گیری سه شخصیت از اهمیت خاص برخوردار است: مارتین بوبر (Martin Buber)، زوجابوتینسکی (Zev Jabotinsky) و داوید بن گوریون.

بوبر (Buber)

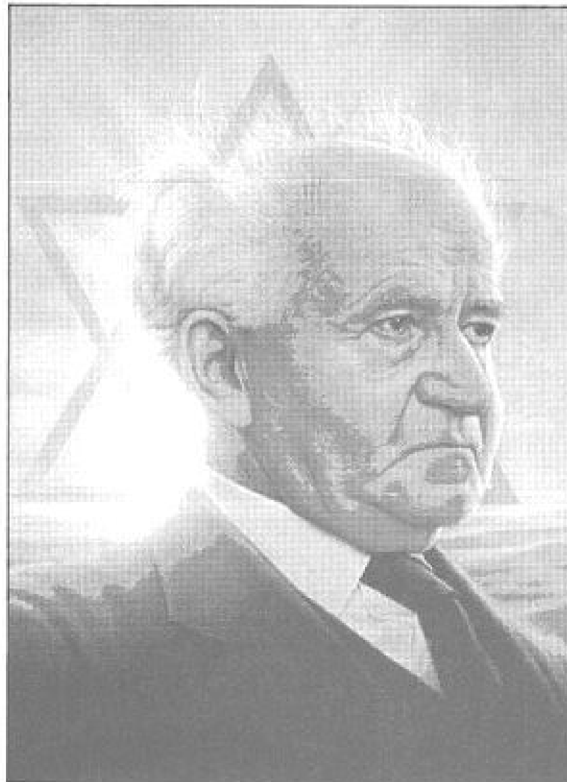
بوبر گر چه در سال ۱۹۳۹ در سن ۵۹ سالگی به آن سرزمین مهاجرت کرد، بخش عمده ای از زندگی دوران سالمندیش را صرف سرسپردگی به صیونیزم کرد. به تصور بوبر، یک صیونیزم که هوس ایجاد یک نوع کشوری چون آلبانی یهودی و یا سوئیس یهودی را در سر بپروراند، مأموریت سیاسی - مذهبی مردم یهود را در دنیا از دست میدهد.

بوبر و تعدادی از فعالان اصلی صیونیزم اروپای مرکزی و اندیشمندانی مانند Mugo Bergman، Shmuel Gershom Scholem و Henrietta Szold، در سازمانهای سیاسی از قبیل Zev Shalom و Ichod که برای برقراری روابط بین یهودی وعرب تلاش میکردند شرکت کردند. آنها استدلال میکردند که صیونیزم تنها در صورتی موفق میشود که راهی برای تطبیق دعاوی مشروع یهودیان و اعراب برای تعیین نوعی سرنوشت ملی در سرزمین اسرائیل پیدا کند.

اصرار آنها بر مساوات حقوق ملّی، آنها را به حمایت از محدود کردن داوطلبانهٔ مهاجرت یهودیان رهنمون کرد تا اطمینان اعراب بدین وسیله تأمین گردد و یک کشور دو ملّیتی که در آن هر دو گروه در اثر سهیم بودن در قدرت سیاسی راهی برای ابراز فرهنگ ملی بیابند بوجود آید.

زو جابوتینسکی (Zev Jobotinsky)

زو جابوتینسکی، مؤسس صیونیزم اصلاح شده (Revisionist Zionism)، که از تأسیس یک کشور یهودی در دو سوی رود اردن



پشتیبانی میکرد، از موضع کاملً متفاوتی دفاع میکرد.

جابوتینسکی معتقد بود که مخالفت عربی را با وعده و وعیدهای مزایا و منافعی که مهاجرت و اسکان یهود در منطقه بوجود می‌آورد نمیتوان خرید. او بوبر و نهضت صیونیزم کارگر و دیگران را به باد انتقاد گرفت و آنها را به عنوان آماتورهای سیاسی که لزوم نیروی نظامی را در سرکوبی مخالفت عرب با صیونیزم را ناچیز شمرده اند توصیف کرد. او معتقد بود که مخالفت عرب با صیونیزم یک جنبه ملی داشته و اگر انتظار این باشد که عربها به طرح های مهاجرت توده ای یهودی، استقرار سازمان یافتهٔ یهودی و بالاخره ایجاد کشور یهودی تن در بدهند، این انتظار با شکست مواجه خواهد شد.

جابوتینسکی در سال ۱۹۲۴ طی یک مقالهٔ اساسی، خواستار تأسیس یک "دیوار آهنین" شد - یک نیروی نظامی که عربها را به قبول هدف قدرت و دوام همیشگی و شجاعانه صیونیزم متقاعد سازد. او معتقد بود عدم مخالفت عرب را میتوان از طریق نیروی بازدارندهٔ نظامی، همکاری فعالانه انگلیس در امر Yishuv، و تشریح مفصل و روشن هدف نهضت صیونیت برای تأسیس یک کشور یهودی برای افکار عموم، به دست آورد.

گر چه جابوتینسکی امکان برآوردن آرزوهای ملی یهودیان و عربها را در داخل قیمومت انگلستان مردود شمرد، او از حقوق مدنی و مذهبی شهروندان عرب در یک کشور یهودی دفاع کرد.

داوید بن گوریون

داوید بن گوریون، اولین نخست وزیر اسرائیل، این اندیشه را که عربهای ساکن سرزمین اسرائیل، به اندازهٔ مردم یهودی، از ادعای ملّی آن سرزمین برخوردارند رد کرد. بن گوریون متوجه ظهور ناسیونالیزم عربی در سرتاسر خاورمیانه شد، ولی او این عقیده را که عربهای فلسطین یک گروه ملی مجزا میباشند که با ادعای صیونیزم به رقابت برخاسته اند رد کرد.

در قالب یک فرد سوسیالیست، بن گوریون کوشید که حقوق انسانی، مدنی عرب را با پروژهٔ ساختن یک کشور یهودی هماهنگ کند. تعهد اساسی بن گوریون در

قالب یک صیونیست، بخصوص در رابطه با هالوکاست، حصول اطمینان از تأسیس یک خانهٔ ملی یهود به عنوان جانشین تاریخی قیمومت انگلیس بود. با تأسیس کشور **اسرائیل** در ماه ۱۹۴۸ سئوالات مربوط به اجرای ایده ئولوژی عملی، مواجه شد با تهاجم نیروهای عرب بر علیه اسرائیل.

ادامهٔ کشمکش

طی ده ها سال پس از آن زمان، با وجود تغییرات حاصله، روابط پیچیده بین کشور اسرائیل و نهضت ملی فلسطین بدون تغییر مانده است. ریشهٔ اساسی این کشمکش را برخورد بین دو ادعا، دو حقوق، سهیم بودن در یک تراژدی تشکیل میدهد. Amos Oz ، نوولیست اسرائیلی، با مروری بر گذشته چنین ادامه میدهد:

"تعریف تراژدی از نظر من برخورد بین ذیحق با ذیحق است و از این نظر کشمکش اسرائیل و فلسطین یک تراژدی بود.

"اکنون چنین برخوردی بین این دو ادعای ذیحق به یکی از دو طریق زیر حل میشود. یکی، رفع تراژدی بر اساس حدیث شکسپیری، که صحنهٔ آن از اجساد مرده پر شده و به صورتی عدالت برقرار میگردد. ولی در عوض حدیث چخوف هم وجود دارد که در پایان تراژدی به سبک چخوف همه افراد مأیوس، سرخورده، اوقات تلخ، شکسته قلب ولی زنده هستند".

علی رغم آثار شکسپیر و چخوف، در ادامهٔ داستان این کشمکش، کاری در جریان است. ولی در مورد خاتمه آن گر چه هنوز پوشیده و نهان است ولی هر روز به وسیلهٔ بازیگران عمده از نو نوشته میشود.

من یاسین را ملاقات کردم

مروری با نقشه ای جامع

نوشته: جیل سدان

بازگردان: ایرج فرنوش



به عنوان روزنامه نگار من دو بار "شیخ احمد یاسین" بنیانگذار ستیزه جوی حماس که خود نیز قربانی خشونت گشت دیده بودم. بار اول در سال ۱۹۸۴ زمانی که در یک دادگاه نظامی اسرائیلی محاکمه میشد. او در آن دادگاه به جرم دامن زدن به اغتشاشات و تحریکات ضد یهودی و رهبری عملیات تروریستی بر علیه شهروندان اسرائیلی محاکمه و مجرم شناخته شد و به ۱۳ سال زندان محکوم گردید. وی پس از گذراندن یک سال در زندان در جریان تبادل چند زندانی و اسیر اسرائیلی با صدها زندانی فلسطینی از زندان آزاد گردید و به باریکه غزه باز گشت. بار دوم در اواخر دهه ۸۰ چند سال بعد از آزاد شدنش در خانه اش با او مصاحبه کردم. در ضمن این ملاقات مرا به اطاق مرتبی که به عنوان دفتر کارش بود راهنمائی شدم. در آنجا شیخ یاسین را بر روی یک تشک نشسته دیدم و به مخده ای تکیه داده بود. با لبخندی مرا به نشستن روبروی خود دعوت کرد. با وجودی که میدانست من یک خبرنگار اسرائیلی بودم با گرمی از من استقبال و با کمال خوشروئی به من خوش آمد گفت. وی به تمام سئوالات من با کمال ادب پاسخ داد او از حاضر جوابی خاصی برخوردار بود و از جواب دادن هیچ سئوالی طفره نمیرفت. احساسی که بعد از این ملاقاتها با او به من دست داد این بود که او را شیخی پر کین و عقده مند یافتم. با وجود معلولیت و سالخوردگی متوجه شدم که او مغزی سالم ولی کینه توز داشت. دارای اراده ای قوی و شخصی یکدنده و لجوج بود و همیشه یک لبخند (یا پوزخند) بر لب داشت.

او هدفی را برای خود تعیین کرده بود و هدفش آن بود که به جای کشور یهودی اسرائیل یک کشور فناتیک اسلامی که مرز شرقی آن رود اردن و مرز غربی اش دریای مدیترانه باشد بوجود آورد. شیخ یاسین به طور واقعیت رهبر یک سازمان تمام عیار تروریستی بود که کوچکترین ارزشی برای جان انسانها قائل نبود. یاسین از نابودی اسرائیل سخن میگفت و آرزو داشت با کشتن شهروندان اسرائیلی به این هدف برسد. یاسین در یک سرزمین بزرگ اسلامی سخن میگفت که در آن جایی برای کشور یهودی باقی نمی ماند.

در اوائل فعالیت سیاسی اش، او هیچ مخالفتی با موجودیت اسرائیل بعنوان یک کشور یهودی نداشت. اصرار او این بود که اسرائیل باید از کلیه سرزمینهایی که در جریان جنگ تحمیلی شش روزه به تسخیر در آورده بود بدون قید و شرط خارج گردد. ولی به مرور زمان نظر او در مورد موجودیت اسرائیل عوض و سیاست بسیار ستیزانه ای در پیش گرفت. وی علنا با معاهدهٔ صلح اسلو بین اسرائیلیان و سازمان آزادی بخش فلسطین (ساف) که به سرپرستی یاسر عرفات به امضاء رسیده بود مخالفت میکرد. در این زمان محبوبیت او و در بین جوانان فلسطینی زیاد شد و مردم به او به صورت



یک رهبر روحانی و قائد معنوی نگاه میکردند. او به جوانان فلسطینی تلقین میکرد و به آنان شستشوی مغزی شیطانی میداد که با آدم کُشی انتحاری آنان میتوانند نه تنها بر رژیم صیونیستی پیروز شد بلکه با کشته شدن خود شهید محسوب شده و راهی بهشت میگردند و با حوریان همدم میگردند.

او پنجاه سال به علت علیلی از صندلی چرخدار استفاده میکرد و از قدرت بینائی ناچیزی برخوردار بود. صدای نازک و لرزان داشت ولی خطبه های او همانند صدای رعد در گوش طرفدارانش طنینی میانداخت. با وجود علیل بودن و داشتن جثه ای ضعیف او یک رهبر مذهبی با نفوذ به شمار می‌آمد. در حقیقت علیل بودن و کم سوئی او باعث ازدیاد محبوبیت او شده بود. همانگونه که "عمر عبدل رحمان" شیخ نابینای مصری که در آمریکا به جرم رهبری عملیات تروریستی در زندان است.

شیخ احمد یاسین در سال ۱۹۳۸ دردهکدهٔ "ژورا" درحومه بندر اشکلون به دنیا و در دوران کودکی در اثر ضایعه ای در جریان بازی فوتبال صدمه دید و قسمتی از بدن او فلج گردید و از آن زمان مجبور به استفاده از صندلی چرخدار شد. در سال ۱۹۴۸ در جریان جنگ استقلال اسرائیل جزء کسانی بود که از دهکده خود فرار و به باریکه غزه رفت و در جرگه پناهندگان و آوارگان فلسطینی در آمد. چند سال بعد در دانشگاه "الازهر" در شهر قاهره به تحصیل پرداخت و از آنجا فعالیتهای سیاسی خود را آغاز کرد. او در قاهره به عضویت "اخوان المسلمین" در آمد. شعار این گروه مخالفت با سران کشورهای اسلامی منطقه بود و هدف آنان اسلامیزسیون کردن منطقه و برقراری حکومتهای اسلامی در خاورمیانه و شمال آفریقا بود.

شیخ یاسین در سال ۱۹۷۹ سازمان حماس را بنیاد گذاشت. حماس که به زبان عربی به معنی "بی قرار" و در عبری به معنی "شیطان" است. سازمان حماس درحقیقت ساخته و پرداخته سازمان موساد بود که برای تضعیف عرفات و سازمان آزادی بخش فلسطین بوجود آمد. اسرائیلیان امیدوار بودند که با بوجود آوردن یک سازمان خیریه و اجتماعی و فرهنگی که بتواندبا ارائه خدمات مجانی به پناهندگان و آوارگان فلسطینی جلو نفوذ یاسر عرفات گرفته شود. ولی به مرور زمان حماس از یک مؤسسه خیریه به یک سازمان تروریستی تبدیل گشت و تمام راهبردهای سیاسی و گفتگوهای مسالمت آمیز را با اسرائیل میکرده میدانست و علیه آن فتوا میداد.

در سال ۱۹۸۹ یک بار دیگر به علت تحریکات ضد اسرائیلی و تروریستی و دستور کشتن فلسطینیانی که متهم به همکاری با اسرائیلیان شده بودند محاکمه گردید و به زندان ابد محکوم گردید. ولی او سال ۱۹۹۷ در نتیجه تبادل زندانیان اسرائیلی و توافقی که با کشور اردن بوجود آمد، از زندان نجات پیدا کرد و یک بار دیگر عملیات تروریستی خود بر علیه اسرائیل شروع کرد.

با وجودی که لقب شیخ داشت ولی او به هیچ وجه یک مقام مذهبی نبود و با وجودی که ازمحبوبیت خاصی در بین افراد برخوردار بود ولی مغزی کینه توز داشت و هیچ اهمیتی برای جان جوانان قائل نبود. زیرا که او آنان رابه مردن تشویق میکرد. او کودک چهارده ساله را با کمربند انتحاری به سوی شهروندان اسرائیلی میفرستاد بدون اینکه ارزشی برای جان این کودک بی گناه قائل شود.

تصور دنیا از او یک فرد معلول و یک مقام روحانی و رهبر معنوی بود و واقعیت نادیده شده این بود که یاسین معدوم رهبر یک سازمان تمام عیار تروریستی بودکه کوچکترین ارزشی برای جان انسانها قائل نمیشد.

به نظر خیلی ها هیچ تفاوتی از این لحاظ بین "شیخ یاسین" و "اسامه بن لادن" وجود ندارد. هر دو از یک مکتب پیروی میکنند. هر دو انسان ستیزه جو بوده و دستهای هر دو به خون بیگناهان آلوده است.

هدایای یهودیان

نویسنده: توماس کاهیل
ترجمه: فریدون اخوان

احساس حیرت‌آورِ پدیده جدیدی به نام «زمان» به یک باره به ایسرائلیان معلوم نشد. درک اولیه آن با سفر ابراهام شروع شد. به این ترتیب که به ابراهام ندا آمد که منطقه‌اش را و مردمانش را ترک گوید و سفر خویش را به سوی یک مقصد نامعلوم تدارک ببیند.

و سپس این ایده با احضار حضرت موسی: که از او خواسته شده بود مردم اسیر در غلامی را از مصر خارج کند؛ به اوج خود رسید.

از سرزمینی خارج کند که به زندگی دَوَرانی و تکراری و بدون «زمان» باور داشتند.

سرزمینی که باور داشتند همه چیز قبلاً انجام شده، به تمام سوآلات مهم پاسخ داده شده و تمام واقعیت‌ها، در مجسمه‌های بی حرکت و بهت زده و سنگ واره فرعون مصر تثبیت شده است.

در این مهاجرت‌ها ما از یک سفر فردی (سفر ابراهام) به یک سفر گروهی (سفر دستجمعی ایسرائلیان) رسیده‌ایم. از خدای حافظ و حامی خود رسیده‌ایم به یهوه که قدرت او بالاتر است از بالاترین قدرت‌های روی زمین.



نویسنده کتاب؛ توماس کاهیل تلاش میکند تاریخ سرنوشت ساز یهودیان را از زیر آوار خرافات؛ تعصبات، پیچیده گیها، پرگوئی‌ها و سردرگمی‌ها؛ بیرون بکشد و واقعیات را نمایان کند.

حرکات سرنوشت سازی که همچون نوار طویل درخشانی، در تمامی دوران‌های زندگی یهودیان بوده و هست.

اگر این دو سفر را در کنار هم بگذاریم این دو فرار با شکوه، حس «گذشته» و «آینده» را در ما ایجاد می‌کند. گذشته برای ساختن زمان حاضر و آینده، حقیقتی که ناشناخته است. اما زمان حاضر چیست؟ آیا فقط یک لحظه زودگذر و کوتاهی است بین گذشته و آینده که نباید به آن توجهی کرد؟ نه. زمان حاضر نبض تپنده زندگی است مرکز داغ و درخشان تمامی رویدادهاست. جائی است که در تمامی لحظات آن خدا را می‌توان یافت.

این دیدگاه بدیع مذهب یهود در آینده نیز موجب فضیلت و هوشیاری تمام مردم، روحانیون، و پیامبران و پادشاهانی خواهد شد که دنباله تاریخ ایسرائلیان را پر خواهند کرد.

آنان تمام مهارت و از خودگذشتگی تاریخ اعقاب خود را مورد توجه قرار داده و آموخته‌اند که گذشته را احترام کنند بدون اینکه آنرا بپرستند و به سوی آینده حرکت کنند بدون اینکه واهمه داشته باشند و نه درگذشته زندگی کنند و نه در آینده بلکه در لحظه حاضر.

این گروه رنگارنگ غلامان فراری پس از فرار پیروزمندانه، متوجه واقعیت‌های توان فرسای زندگی در بیابان شدند.

بیابان همان شبه جزیره سینا می‌باشد - یک پیش رفتگی خاک در آب - که مابین سرزمین‌های مصر و کنعان دراز کشیده و یکی از حزن انگیزترین مکان‌های سیاره زمین است. سرزمینی که به آن رسیده بودند احتمالاً منطقه مرگ بود. منطقه‌ای بود عاری از کلیه وسایل زندگی. در بعضی مناطق درختان و گیاهان اندکی نمایان بود. برای زندگی در این صحرا احتیاج به تفکر، ابتکار و تلاش بود. بدون اینها انسان در مدت کوتاهی می‌مرد.

اما این صحرا برای مسافران ما مرگ نیاورد. بلکه برای آنان موجب «ظهور» شد. موجب تجلی فراخ‌ترین، جامع‌ترین و عظیم‌ترین کتاب عالم: تورات.

در عین حال آنان در حالی که در صحرای پر مخاطره سرگردان بودند. دائم شکایت می‌کردند که ما آب آشامیدنی نداریم، که غذا در حال اتمام است، که ابداً آب دیگر وجود ندارد. به تمام شکایت‌ها خدا پاسخ مناسب و رضایت بخش می‌داد: به وسیله ایجاد آب شیرین و آشامیدنی و یا به وسیله دادن «مان» برای غذا و یا ضربه زدن موسی به یک صخره که چشمه آب جاری شد. اما علیرغم پاسخ‌های پی در پی معجزه‌آمیز، مردم به شکایت خود ادامه می‌دادند و آرزو می‌کردند ای کاش در اسارت مرده بودند.

مُشه احتیاج داشت تا خدا از او حمایت کند. زیرا اعتقاد داشت که فراست سیاسی خودش برای رهبری چنین کاری اندک است. یترو پدرزن مُشه نظر خود را اظهار داشته گفت: «کمبود تشکیلاتی موجب آزردگی و اندوه است. چرا همه کارها را خود به تنهائی به عهده گرفته‌ای و بخصوص تمام مدت از طلوع آفتاب تا غروب آفتاب پاسخ گوی تمامی مردم گرداگرد خود باشی»؟ مُشه توضیح داد که خودش مسئول حفظ صلح و امنیت و قضاوت بین مردم است.

«این طریقی که تو عمل میکنی درست نیست تو خسته و کوفته خواهی شد و همینطور مردمی که با تو هستند خسته خواهند شد. این امور برای تو فوق‌العاده سنگین است. تو نمی‌توانی کلیه مسئولیت‌ها را به تنهائی انجام دهی».

به عنوان اولین مشاور، در عالم، یترو به مُشه پیشنهاد داد که او احتیاج به تیم اداره کنندگان بینابینی دارد. تا خود مُشه بتواند نیرویش را بر اولویت‌ها متمرکز کند و بنابراین: «چنین عمل خواهد شد که هر موضوع مهم را آنان نزد تو خواهند آورد. اما هر موضوع کوچک را آنان بین خود قضاوت خواهند کرد».

حتی طرح جواهرات یترو دگرگون شده و الهام گرفته از فرار ایسرائلیان از مصر بود. تصاویر روی جواهرات وی، سنگ‌های قیمتی یترو، عبارت بود از تصویر کاروان‌های ایسرائل در معبر کوه. همان جائی که برای نخستین بار خدا با موسی سخن گفته و به او قول داده بود دوباره چنان کند.

پیشنهاد یترو پی‌آمدهای ثمر بخش خود را به بار آورد به طوری که یهودیان در صحرا در اوج هرج و مرج و گله گزاری در غیاب موسی برای حل اختلافات خود از میان خود افرادی را انتخاب کردند که یک نوآوری بود. قبل از بالا رفتن موسی به کوه، خدا به او ابلاغ کرد که به مردم ناسپاس مطالب زیر را اعلام کند که همیشه مراعات کنند:

«شما با چشم‌های خود دیده‌اید که من در مصر چه‌ها کردم، که من چگونه شما را بر بالهای عقاب سوار کردم و به سوی خود آوردم. اگر شما مرا می‌شنوید، بله اگر صدای مرا می‌شنوید و پیمان مرا مراعات می‌کنید. آنوقت شما برای من از میان همه ملل، یک گنج بی همتا خواهید بود. به علاوه تمامی زمین مال من است، و تمامی شما هم به من تعلق خواهید داشت، یک پادشاه روحانی. با یک ملت مقدس».

در میدراش توسط راب‌های اولیه توضیح داده شده که خدای بزرگ «یهوه» به تنهائی بر همه عالم مسلط است. اما خدا در اینجا ایسرائل را به فرزندی قبول می‌کند و یا همچون خواستگاری که به یک زن اظهار علاقه کند، ایسرائل را برای با هم بودن دعوت می‌کند و با بردباری توضیح می‌دهد که چه تعالی و قدرتی زندگی مشترک به بار می‌آورد.

و مردم برای چیزی بیشتر از آنچه در گذشته تجربه کرده بودند؛ آماده می‌شدند. موسی می‌دانست که برای صحبت با خدا باید تنها به کوه صعود کند اما نقشی نیز به مردم واگذار شد زیرا خدا به مُشه گفت که «در یک ابر ضخیم» ظاهر خواهد شد و «مردم موقعی که من با تو صحبت می‌کنم

خواهند شنید».

در موقع مناسب تمامی مقدمات کامل شد. مردم تطهیر شدند و به آنان آموزش داده شد که حتی کوه را هم لمس نکنند. کوه در حال لرزیدن بود. در دود و آتش پیچیده شده بود و در واقع یک آتشفشان فعال و خشمگین بود. این نبضِ نقطه‌ای بود که مُشه می‌بایستی به آن نزدیک شود. مُشه نخستین انسانی که می‌توانست با خدا روبرو شود. او به سوی فضای مه‌آلود و شعله‌ور بالا رفت، بدون اطلاع و آگاهی از آنچه خواهد آمد. و اولین ظهور خدا به انسان صورت گرفت. و کلماتی صادر شد که نه تنها انسانهای انتخاب شدهِ گرد هم آمده در ته کوه را فرا گرفت، بلکه آدم‌های تمام اعصار آینده را نیز فرا گرفت. و هم اکنون تمامی کلمات آن در قلب میلیاردها زن و مرد نهادینه شده است:

«من یهوه هستم؛ خدای تو. که ترا از سرزمین مصر - از خانه بندگان - خارج ساختم. نباید غیر از من خدایان دیگری داشته باشی و از آنان مجسمه سازی و یا تصویر نگاری کنی.

اگر خدایان دیگری در آسمانها هستند؛ و یا در اعماق زمین هستند و یا در عمق آبها هستند؛ شما نباید در برابر آنها خم شوید، نباید در خدمت آنها باشید. زیرا که من یهوه خدای شما هستم. من خدای غیوری هستم و از آنانی که از من نفرت دارند؛ بازخواست خواهم کرد و حساب پدران را از پسران - حتی تا سومین و چهارمین نسل - بازخواست خواهم کرد.

اما علاقه خودم را به آنها که مرا دوست دارند و به آنها که فرامین مرا مراعات می‌کنند نشان خواهم داد و وفاداری خود را تا هزارمین پشت حفظ خواهم کرد شما نباید قسم دروغ بگوئید. شما نباید نام یهوه خدای خود را بیهوده بر زبان آرید. برای یهوه خوش‌آیند نخواهد بود که نامش بیهوده به کار گرفته شود.

روز شبات را به یاد بیاور و آنرا گرامی دار. برای مدت ۶ روز تو می‌توانی کار کنی و تمامی کارهایت را انجام دهی. اما روز هفتم مخصوص خدا خدای توست. در این روز مقدس؛ هیچ کاری نباید انجام دهی؛ نه تو، نه پسرت، نه دخترت، نه خدمتگزارت، نه ندیمه‌ات، نه حیواناتت و نه غریبی که در محدوده دروازه‌های توست.

برای مدت ۶ روز یهوه آسمانها و زمین را و دریا و تمام چیزهایی که درون اوست را ساخت و در روز هفتم استراحت کرد. بنابراین خدا روز شبات را روز نیایش اعلام داشت و آن را مقدس کرد.

پدر و مادر را ارج بگذار تا با تکیه به معنویتی که یهوه؛ خدای تو به تو می‌دهد، روزهای زندگیت طویل گردد. قتل مکن. زنا مکن، دزدی مکن، شهادت دروغ علیه کسی نگو، تو نباید خانه همسایه‌ات را آرزو کنی. تو نباید زن همسایه‌ات را آرزو کنی. نه خدمتکارش را نه ندیمه‌اش را و نه کارش را، نه الاغش را و یا هر چیز دیگری که متعلق به اوست.

و حالا تمامی مردم در دامنه کوه شاهد غرش رعدها، و جرقه مشعل‌ها، و صدای شوفار، و دودی که دورتادور کوه را محاصره کرده بود، بودند.

وقتی مردم این رویدادها را دیدند دچار لکنت شدند و از صحنه دور شدند».

مردم به مُشه اعتراض کرده گفتند: «تو با ما گفتگو کردی و ما پذیرفتیم اما تو نگذاشتی ما خودمان با خدا هم کلام شویم».

و مُشه به آنان گفت: «*مطمئن باشید اینها علائمی بود که خدا خواهد آمد. تا شما خدا را پرستیده و مرتکب گناه نشوید*».

اما همچنان که مردم فاصله خود را از کوه حفظ کرده بودند مُشه در بالاترین قله‌های کوه در طوفان فرو رفته بود.

این در واقع ارائه نخستین ده فرمان تورات است اما به خاطر گوناگونی از نقل قول‌ها دلیلی وجود ندارد که فرض کنیم که تمام کلمات عیناً همان چیزی است که خدا گفته است.

با توجه به گوناگونی روایت‌ها و با توجه با جدول زبان شناسی و متن شناسی و مقایسه نمونه‌ها اکثر دانشوران به این نتیجه رسیده‌اند اصل و مبداء فرمان‌ها همه واضح و رُک و خلاصه بوده است. به این حالت که تو نباید قتل کنی. و شاید کوتاهتر که در واقع هر کدام ممکن است فقط یک کلمه باشد به این معنی که هر فرمان شامل یک فعل امر، یک پیش کلمه منفیِ یک سیلابی و مجموعاً ۱۰ کلمه: مانند **No Kill, No Steal, No Lie**.

این ۱۰ کلمه به آسانی به خاطر سپرده می‌شد حتی ساده‌ترین چادرنشینان آن عصر نیز می‌توانستند این ۱۰ کلمه را به وسیله ۱۰ انگشت شمارش کرده و به یاد بیاورند. و دستورات آن را در هسته مرکز، زندگی روزانه‌شان رسوخ دهند.

خوانندگان عصر ما که به خاطر عدم رعایت اصول دهگانه مورد انتقام جدی خدا قرار گرفته‌اند برای کسب آرامش به پذیرفتن ۱۰ فرمان روی بیاورید.

در میان ادبیات جهان سندی مانند ده فرمان وجود ندارد البته راهنمائی‌های اخلاقی در سایر فرهنگ‌ها وجود دارد اما این راهنمائی‌ها همیشه در یک چهارچوب، و مشروط بشرایطی پیشنهاد می‌شود:

به طور مثال: اگر شما این طور عمل کنید، بعداً پیامدهای این عمل این طور خواهد بود.

و یا به عنوان یک رهنمود کلی: اگر شما می‌خواهید از یک زندگی شادمانه‌ای برخوردار شوید باید حتماً این کار و آن کار را انجام دهید. و از این کار و آن کار پرهیز کنید.

ولی در اینجا برای اولین بار و من فکر می‌کنم برای آخرین بار موجود انسانی نظام نامه‌ای؛ بدون توجیه و شرط تقدیم کرده است. زیرا این رمز خداوندی است و توجیه لازم ندارد.

چه کسی به جز خداوند می‌تواند؛ با چنان اقتداری ده کلمه را بیان کند؟ که به کلمات بیشتری نیاز نداشته باشد؟ □

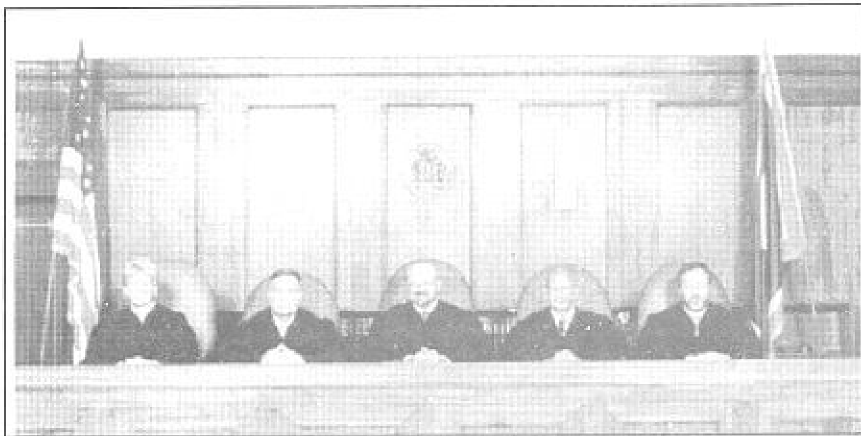
برگردان: پیمان اخلاقی
برگرفته از: اینترنت

تجلیلی از سیستم قضایی کشور اسرائیل

آقای استیفن بریر یکی از قضّات دیوان عالی آمریکا میباشند. ایشان معتقدند که قضّات اسرائیل "راه حلهای میانه ای" را به کار گرفته اند که در عین آن که تهدیدهای امنیتی را که کشور با آنها روبرو است در نظر دارند. میان این مخاطرات و تعهّد ملّت اسرائیل به دموکراسی و آزادی های فردی توازن ایجاد میکنند.

آقای استیفن بریر بر این باور است که سیستم قضایی ایالات متحدۀ آمریکا میتواند از مطالعۀ تجربۀ دادگاههای اسرائیل در ایجاد تعادلی، ظریف میان نبرد با تروریسم و نگرانیهای مربوط به حقوق بشر، بسیار چیزها بیاموزد.

این قاضی عالی رتبه که هفته پیش [از نگارش مقاله] نکتۀ بالا را طی سخنرانی خود در دانشکدۀ حقوق دانشگاه کلمبیا اظهار داشت. وی به جمعیت حاضر توضیح داد که قضات اسرائیلی آنچه را او "راه حل های میانه" خواند به کار گرفته اند تا در عین در نظر داشتن تهدیدی امنیتی که اسرائیل با آنها روبرو است، میان این مخاطرات و تعهّد این ملّت به دمکراسی و آزادی های فردی توازن ایجاد کنند.



یکی از قضات دیوان عالی آمریکا معتقد است که اسرائیل میتواند در زمینۀ ایجاد تعادل میان حقوق بشر و نبرد با تروریسم، سرمشقی برای آمریکا باشد.

بر اساس گزارش اسوشیتد پرس از این سخنرانی، آقای بریر گفت: "چاره های فراوانی وجود دارند که چیزی را مطابق میل همه حل نمی کنند... امّا نه به اندازۀ راه حلی افراطی حقوق بشر را محدود میکنند، و نه به اندازۀ راه حلهای افراطی دیگر خطرناکند".

آقای بریر به عنوان نمونه شیوۀ برخورد دادگاه های اسرائیل با آن دسته از افراد متهم به تروریسم را مطرح کرد که احتمال دارد سعی کنند از ملاقات با وکیل خود برای انتقال دستورالعمل های تروریستی از پشت میله های زندان بهره جویند. او گفت که ممکن است مخاطرات امنیتی در چنین موارد چنان شدید تلقی شوند که اجازه دادن به متهم برای ملاقات با هر وکیلی که خود برگزینند را ناممکن سازند. با این حال، هنوز راهی وجود دارد که بتوان اطمینان حاصل کرد که متهم دارای وکیل باشد، به این شکل که به او این امکان را داد تا وکیل خود را از میان فهرستی از وکلای تأیید شده انتخاب کند. بریر گفت که: "داشتن یک وکیل، هر چند که وکیل منتخب متهم نبوده باشد، از نداشتن وکیل بهتر است".

آقای بریر گفت که تجربۀ اسرائیل و سنجش میان مسائل امنیتی و حقوق بشر، به ویژه در اوضاع کنونی، اهمیتی بی واسطه برای دادگاههای آمریکا دارد. این سخن وی اشاره ای تلویحی امّا آشکار به تجربۀ

دهشت بار حملات ۱۱ سپتامبر بود.

هفتهٔ پیش، خانم دالیا دورنر، یکی از قضات دیوان عالی اسرائیل، در واکنش به اظهارات قاضی بریر گفت که با او هم عقیده است. او نیز گفت که قضات اسرائیلی در ایجاد تعادل میان حقوق بشر و ملاحظات امنیتی تجربه دارند و از این رو میتوانند سرمشقی برای قضات دیگر کشورها باشند.

خانم دورنر به دانشجویان حقوق دانشگاه آمریکایی گفت که "محتمل است اسرائیل حقیقتاً صاحب آخرین و جامع ترین تجربیات دست اول در برخورد با این موضوع دشوار باشد، موضوعی که شمار روز افزونی از کشورهای دنیا دچارش شده اند".

قاضی دورنر هشدار داد که دولتها در مواقع اضطراری ممکن است تمام توجه خود را اختصاصاً بر مسألهٔ امنیت متمرکز کنند. در این صورت "دادگاه ها به نگهبان و حافظ اصلی حقوق بشر تبدیل میشوند".

آقای بریر بی آنکه به صراحت قوانین اسرائیل را تأیید کند از برخورد فعالانهٔ قاضی اهرون باراک، ریاست دیوان عالی اسرائیل، در کلنجار رفتن با این پرسشها ستایش کرد. او گفت "[قاضی باراک] وظیفهٔ اجرای چنان سیستم را بر عهده داشته است و وقتی که میخوانم او در مواردی خاص چگونه عمل کرده است، با خود می اندیشم که آری، چیزهایی هست که میتوانیم یاد بگیریم و چه بسا معلوم شود چیزهایی کاملاً مربوط به موقعیت خود ما باشد".

قاضی باراک بارها از تعهد قوهٔ قضاییهٔ اسرائیل به حفاظت از طبیعت دمکراتیک این کشور سخن گفته است و نیاز به ایجاد توازن میان امنیت ملی و آزادی های فردی را مطرح کرده است. او در اوائل سال جاری، طی سخنرانی خود در کنفرانس بین المللی در دانشگاه حیفا اظهار داشت که "حقوق بشر نمیتواند تضعیف امنیت ملی را در هر مورد و تحت هر شرایطی توجیه کند. حقوق بشر صحنه ای برای نابودی ملی نیست". با اینحال، روی دیگر سکه این است که "امنیت ملی نیز اجازه ای بی قید و شرط برای آسیب رساندن به فرد را اعطا نمیکند".

قاضی باراک در مجموع باور دارد که در همهٔ پرونده های قانونی "دادگاه باید متقاعد شود که ملاحظات امنیتی نه صرفاً یک بهانه، بلکه انگیزهٔ اصلی و فعال اقدامی از سوی دولت بوده اند. دادگاه باید متقاعد شود که اقدامات امنیتی اتخاذ شده از سوی دولت اقداماتی ضروری، مجاز و با حداقل آسیب به حقوق بشر بوده اند". او پیش تر با تأکید اظهار داشته است که "تروریسم قصور از هنجارهای پذیرفته شدهٔ قانونی را توجیه نمیکند".



قاضی باراک در سخنان خود به پرونده ای اشاره کرد که طی آن دیوان عالی اسرائیل رأی بر آن داد که خشونت جسمی به هنگام بازجویی از فردی مظنون به تروریسم مجاز نیست، حتی اگر استفاده از خشونت موجب نجات جان شماری از انسانها شود. او اصرار ورزید که "شاید بازبینی قضایی قانونی بودن جنگ علیه تروریسم د رکوتاه مدت نبرد علیه تروریسم را سخت تر کند، امّا چنین بازبینی ای در دراز مدت موجب نیرو بخشی و استحکام مردم خواهد شد".

بازبینی قضایی توسط دیوان عالی اسرائیل سنگ بنای تلاش این کشور در پاسداری از حقوق شهروندان آن بوده است. دیوان عالی طی سالهای متمادی، از طریق قانون پرونده های حقوقی، ایدهٔ حقوق بنیادین را پرورش داده است. این دادگاه فعالیت شاخه های گوناگون دولت را بررسی میکند تا تضمین شود که از حقوق بنیادین بشری، بی آن که لزومی در کار باشد، و [صرفاً] اقتضای نیازهای امنیتی، تخطی نمیشود. دادگاه این کشور، چنان که قاضی بریر اشاره کرده است، در جریان بازبینی حقوقی کوشش میکند تا تعادل لازم میان منفعت عامه و حقوق بشری بنیادین متعلق به فرد را برقرار سازد.

در اسرائیل هر کس که ادعا کند از آزادی ها یا حقوقش تخطی شده است میتواند، اعتراض خود را تسلیم دیوان عالی کشور کند. یافته های این دیوان اغلب مورد پسند همگان نبوده اند.

خانم دوریت بینیش، یکی از قضات دیوان عالی اسرائیل توضیح داد که "فرض ما در اعمال و اجرای بازبینی حقوقی این است که قانون در برابر تفنگ های جنگ ساکت نیست. چه قوانین بین المللی و چه قوانین داخلی اسرائیل در مواقع اضطراری اعتبار دارند و هر دو به اعمال بازبینی حقوقی، حتی به هنگام جنگ، منجر میشوند".

خانم بینیش افزود که "در واقع ممکن است مسامحه بر سر امور امنیتی برای کشور اسرائیل به مسألهٔ بقای این کشور تبدیل شود. اما ما باید تضمین حاصل کنیم که استدلال های مبنی بر امور امنیتی، جز در مواردی که آشکارا ضروری هستند، مورد استفاده قرار نگیرند. پرسشهای برخاسته از وضع امنیتی اسرائیل دادگاه ما را واداشته اند تا لجام های قانونی بنیادینی را اقتباس کند که توانایی ارتش را در تخطی از حقوق فردی محدود میکنند و اجازه نمیدهند که به صرف تکرار تسبیح (مانترا) "امنیت ملی" به چنین حقوقی تجاوز کند. ما باید اطمینان حاصل کنیم که حتی وقتی حفاظت از امنیت ما ایجاب میکند تا از حقوق بشر تخطی شود، چنین تخلفاتی صرفاً متناسب با ضرورت برخاسته هستند و با آن سنجیده میشوند".

ثروتمندان بریتانیا و ایرانیان ثروتمندتر از ملکه



رومن آبراموویچ، ثروتمندترین مرد بریتانیا در کنار همسر و دخترش

ثروتمندان بریتانیا و ایرانیان

ثروتمندتر از ملکه

هفته نامه بریتانیایی سندی تایمز فهرست سالیانه خود در مورد ثروتمندترین افراد بریتانیا را منتشر کرد

بنا به گزارشی که مهتا شیبانی در برنامه جام جهان نمای BBC تهیه کرده مینویسد:

آن گونه که ساندی تایمز نوشته، ثروتمندان بریتانیا در یک سال گذشته سی درصد به ثروتشان افزوده شده و چنین افزایش ثروتی در شانزده سالی که این هفته نامه به انتشار فهرست ثروتمندان میپردازد بی سابقه است.

بنا به گزارش مهتا، چشمگیرترین پدیده ای که در فهرست امسال ثروتمندان بریتانیا به چشم میخورد نشستن رومن آبراموویچ، سرمایه دار نفتی و مالک باشگاه فوتبال چلسی، بر صدر ثروتمندان بریتانیاست.

او که بیش از سی و هفت سال ندارد، ثروت هفت و نیم میلیارد پوندی خود را مرهون فروپاشی شوروی و تغییر نظام اقتصادی در روسیه است که او را که در گذشته ای نه چندان دور در کشورش بیش از دو هزار دلار در سال درآمد نداشت و با فروش لاستیک کهنه امرار معاش میکرد به جایی رسانده که بنا بر برآوردها، در هر ساعت پنجاه هزار پوند به ثروتش افزوده میشود و سالی هفت میلیون پوند هزینه کشتی تفریحی هفتاد و دو میلیون پوندی اش میکند.

رومن آبراموویچ در میان ثروتمندان جهان نیز در مقام بیست و دوم جای میگیرد.

جالب توجه ترین قسمت گزارش مهتا شیبانی لیست ثروتمندان یهودی ایرانی در بریتانیاست.

طبق گزارش او، جک دلال، معروف به "جک سیاه" با جای گرفتن در مقام شصت و چهارم در فهرست، ثروتمندترین ایرانی تبار بریتانیاست و ساندی تایمز ثروت او را بیش از پانصد و نود میلیون پوند برآورد کرده است.

او که هشتاد سال سن دارد و یهودی است، از مالکان سینماهای

زنجیره ای اودئون است و روند صعودی رشد ثروتش از سالهای دهه هفتاد میلادی آغاز شد که بانک دالتون بارتون را که به او تعلق داشت به قیمت پنجاه و هشت میلیون پوند فروخت و این پول را در خرید املاک سرمایه گذاری کرد.

یکی از موفقیت آمیزترین معاملات او خرید ساختمان بوش هاوس بود که بخش جهانی بی بی سی را در مرکز لندن در خود جای داده است.

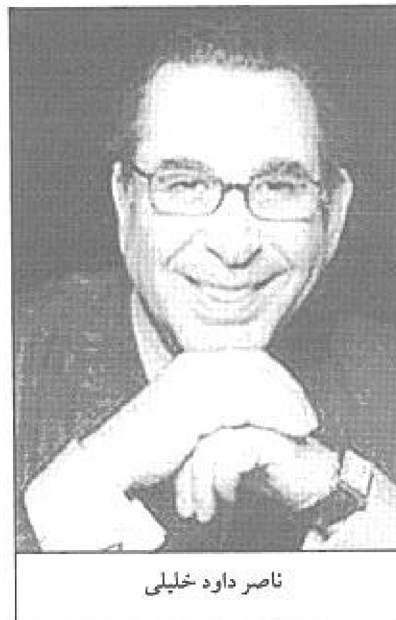
او این ساختمان را در سال ۱۹۸۷ خریداری کرد و شش ماه بعد آن را هفتاد و پنج میلیون پوند گرانتر فروخت.


رابرت چنگیز

برادران چنگیز، مالکان شرکت راچ که در زمینه خرید و فروش و ساخت املاک فعالیت دارد، دیگر ایرانیانی هستند که در جرگه ثروتمندترینهای بریتانیا جای گرفته و با ثروت چهار صد میلیون پوندی خود در رده صد و یکم را درفهرستساندی تایمز به خود اختصاص داده اند. این دو برادر که چهل و هفت و چهل و سه سال سن دارند از خانواده ای یهودی اند که نام خانوادگی شان قدوری بوده و پس از انقلاب ایران که همراه با پدر و مادر خود به بریتانیا مهاجرت کردند، نامهای ایرانی خود را به رابرت و وینسنت و نام خانوادگی شان را به چنگیز تغییر دادند. آنها تجارت را با خرید آپارتمانهایی در غرب لندن و اجاره آنها به گردشگران و دانشجویان آغاز کردند و بعدها ثروت خود را در زنجیره ای از میکده های بریتانیا سرمایه گذاری کردند که فروش سهمشان در این میکده ها در نوامبر سال گذشته بیش از پنجاه و هشت میلیون پوند سود برایشان به همراه داشت.

پدر آنها، ویکتور که اکنون در اسرائیل اقامت دارد، پیش از انقلاب از جواهر فروشان مشهور تهران بوده و خانواده سلطنتی ایران از مشتریان همیشگی اش بوده اند.

ناصر داود خلیلی، ایرانی یهودی دیگری است که نامش در فهرست ساندی تایمز و در رده یکصد و چهل و سوم درج


ناصر داود خلیلی

شده است.

بخش عمده دارایی او را مجموعه آثار هنری ایرانی و اسلامی اش تشکیل میدهد که خود او ارزش آن را بیش از یک میلیارد پوند میداند اما نویسندگان ساندی تایمز معتقدند که او اگر تمام مجموعه اش را بفروشد پس از کسر مالیاتش بیش از دویست و پنجاه میلیون پوند نصیبش نخواهد شد.

بقیه دارائی او را نیز املاک گرانقیمتش در لندن تشکیل میدهد.

جک دلال، برادران چنگیز و ناصر داود خلیلی، هر یک به تنهایی از ملکه بریتانیا که ثروتش از دویست و پنجاه میلیون


سر داود آلیانس

پوند فراتر نمیرود ثروتمندترند.

سر داود آلیانس که ساندی تایمز ثروت خود و خانواده اش را دویست و هیجده میلیون پوند تخمین زده و در رده یکصد و نود و هشتم فهرست جایش داده، یهودی ایرانی دیگری در میان ثروتمندان بریتانیاست و به نظر میرسد تنها ایرانی باشد که لقب اشرافی "سر" را کسب کرده است.

او که هفتاد و دو سال سن دارد ثروت خود را در صنعت نساجی سرمایه گذاری کرده و ساکن شهر منچستر در شمال انگلستان است که مرکز صنعت نساجی در این کشور به شمار میرود.

سر داود سهامدار اصلی و رئیس هیأت مدیره شرکت منسوجات "ان براون" است که در عالم تجارت اینترنتی شهرت دارد.

جشنی از عشق

نوشتهٔ: دکتر لئو بوسکالیا



«در زندگی و در عشق، تنها یک لحظه وجود دارد، لحظهٔ حال. تنها واقعیّتی که ما می‌شناسیم آن چیزی است که در همین لحظه در حال تجربهٔ آن هستیم. واقعیت نه آن چیزی است که سپری شده است و نه آن چیزی که هنوز به وجود نیامده است. درک این مطلب، زندگی را سحرآمیز می‌سازد چراکه معنای این سخن، زنده کردن عشق است».

شاید بهترین راه انباشتن زندگی از عشق، توجه به مفهوم آن باشد. عشق ورزیدن در حقیقت یک فرایند مداوم از ساخت و ساز عشق بر پایه‌هایی است که از آغاز در درون ما وجود داشته است. عشق، همواره در تمامی انسانها وجود دارد. امّا در هر لحظه‌ای از زندگی ما، مرحلهٔ متفاوتی از رشد را طیّ می‌کند.

گاهی ممکن است در تشخیص و شناسایی یک عشق با مشکل مواجه شویم زیرا عشق در هر فردی به گونه‌ای متفاوت خود را نمایان می‌سازد. این توقع که دیگران باید ما را به همان گونه‌ای دوست بدارند که ما دوستشان داریم توقعی غیر واقع بینانه و حتی احمقانه است. فقط شما می‌توانید، خودتان باشید. فقط شما هستید که می‌توانید مثل خودتان عشق بورزید، به عشق پاسخ دهید و آن را احساس کنید. نکته اصلی پیدا کردن عشق در خویشتن و در دیگران است. هیجان و شوق از ادراک این نکته حاصل می‌شود که «عشق چیست» و نه آن که به زعم شما چه باید باشد.

فرهنگ‌های مختلف از حیث بیان و ابراز عواطف و هیجانات، بسیار متفاوت هستند. به عنوان مثال، وقتی که من بستگانم را در ایتالیا ملاقات می‌کنم در عشقی که به گرمی و شیرینی ابراز می‌کنند کوچکترین تردیدی به دل راه نمی‌دهم و هیجان و وجد آنها را از حضور خود، بیدرنگ احساس می‌کنم. در غریو شادی آنها در جملات محبت‌آمیزشان و در آغوش گرم و بوسه‌هایشان گم می‌شوم. از نمایش عاطفی آنها به وجد می‌آیم و بخشی از این شور و شعف من به خاطر آن است که در چنین محیطی پرورش یافته‌ام در محیطی سرشار از برون ریزی‌های عاطفی. امّا این قابل درک است که همین جلوه‌های عشق و محبت، برای دیگرانی که به این گونه از فوران احساسات عادت نکرده‌اند می‌تواند عذاب‌آور و یا حتی وحشت انگیز باشد.

در واقع، در جامعهٔ ما، انسان‌های بسیاری وجود دارند که به ویژه از لحاظ جسمانی کاملاً مجزای از دیگران هستند. در برخی از نقاط دنیا مردان و زنان دست در دست هم در خیابانها قدم می‌زنند یکدیگر را در آغوش می‌گیرند و می‌بوسند حال آنکه در بخشهای خاصّی از ایالات متحده، این نوع رفتار، اگر

امّا باید به خاطر بسپاریم که زندگی یک روند و یک جریان است و نه یک هدف. تمام معنای زندگی تلاش برای لذت بردن از لحظات این سفر است.

در زندگی و در عشق، تنها یک لحظه وجود دارد؛ لحظهٔ حال. تنها واقعیتی که ما می‌شناسم آن چیزی است که در همین لحظه در حال تجربهٔ آن هستیم. واقعیت نه آن چیزی است که سپری شده است و نه آن چیزی که هنوز به وجود نیامده است.

نگوییم غیر اخلاقی، دست کم بسیار عجیب تلقی می‌گردد. به عقیدهٔ من، این نگرش شرم‌آور است. زیرا لمس کردن غالباً می‌تواند به مثابه گونه‌ای از ارتباط تلقی شود که در مقایسه با کلام صرف، توان تأثیر گذاری بسیار بیشتری دارد.

دست گذاشتن بر شانهٔ دیگران یا در آغوش گرفتن آنها، راه دیگری برای گفتن این جملات است که «احساست را درک می‌کنم» و یا «تو را می‌فهمم».

تأسف می‌خورم وقتی می‌بینم که کسی می‌گرید و اطرافیان او تنها با پریشانی نگاهش می‌کنند. ممکن است دستمالی پیشکشش کنند، ولی آغوش خود را، به ندرت، معنایش این نیست که این ناظران مات و مبهوت انسانهای بی عاطفه‌ای هستند آنها فقط، روشهای ابراز محبت را در خویشتن محدود ساخته‌اند. چارهٔ کار، بازگشت به گذشته است. و موشکافی فرهنگ‌ها و محدودیت‌هایی که بر عشق راستین اعمال کرده‌اند و مهمتر از آن، ترغیب آن عشق ناب، به شکوفا شدن.

یکی از مشکل ترین مفاهیم، درک و گرفتن این نکته است که «عشق، تنها در لحظهٔ حال زندگی می‌کند». متأسفانه، اغلب انسانها یا در چنگال دیروز اسیرند و یا مضطربانه به انتظار فردا نشسته‌اند و در میان این دو لحظهٔ حال را از کف داده‌اند.

برخی مشتاقانه به گذشته و به «آن روزهای خوب از دست رفته» نگاه می‌کنند و می‌کوشند تا شادی‌ها و امنیت گذشته را بازآفرینی کنند و برخی دیگر صرفاً برای فردا زندگی می‌کنند آنها عمر خود را صرف جمع‌آوری موفقیتها و پاداش‌های بیرونی می‌کنند تا برای فردایی با شکوه آماده باشند. پول‌های گزاف بدست می‌آورند و برای فردا ذخیره می‌کنند. خوشی امروز را بر خود و خانواده‌شان حرام می‌کنند تا بیمه عمر و یا هر چیز دیگر که امنیت آینده را تضمین کند خریداری کنند. زندگی در مسیر آینده‌ای نامعلوم و چه بسا به سوی خود مرگ به پیش می‌رود و ما آن چنان نگران آینده‌ایم که هدف و نشاط بالقوهٔ زندگی روزمره و امروز زیبا را از کف می‌دهیم.

امّا باید به خاطر بسپاریم که زندگی یک روند و یک جریان است و نه یک هدف. تمام معنای زندگی تلاش برای لذت بردن از لحظات این سفر است.

در زندگی و در عشق، تنها یک لحظه وجود دارد؛ لحظهٔ حال. تنها واقعیتی که ما می‌شناسم آن چیزی است که در همین لحظه در حال تجربهٔ آن هستیم. واقعیت نه آن چیزی است که سپری شده است و نه آن چیزی که هنوز به وجود نیامده؛ است. درک این مطلب، زندگی را سحرآمیز می‌سازد چرا که معنای این سخن، زنده کردن عشق است. امّا این بدان معنی نیست که ما باید برای لحظات زندگی کنیم بلکه باید درون لحظات زندگی کنیم و میان این دو، تفاوت بسیار است.

شکی نیست که گذشته دارای ارزش است و در آینده، گنجینه‌ای ناشناخته نهفته است با این وجود ارزش حقیقی، مختص لحظهٔ حال است زیرا تنها این لحظه در دستان ماست و زندگی تنها در آن اتفاق می‌افتد و جز آن همه چیز، تخیّل صرف است. و عشق، این را می‌داند؛ زیرا نگا: عشق نه به گذشته و نه بر آینده است.

نه، عشق نه آینده است و نه گذشته. عشق، اکنون است! و تنها در این لحظه است که عشق می‌تواند یک واقعیت باشد. به جز لحظهٔ حال، هر چیز دیگر یا خاطره است یا امید.

من در کتاب خود با نام «عشق» یک افسانهٔ بودایی را طرح کرده‌ام و در اینجا آن را تکرار می‌کنم: راهبی بودایی که از چنگال خرسی گرسنه می‌گریخت به لبهٔ پرتگاهی رسید و ایستاد. راه سومی نبود، یا باید به پایین می‌پرید و یا طعمهٔ خرس گرسنه می‌شد و او راه نخست را برگزید امّا حین سقوط به شاخهٔ درختی که از بدنهٔ صخره‌ای بیرون زده؛ بود چنگ انداخت و وسط زمین و آسمان معلق ماند. به پایین نگاه کرد و ببر گرسنه‌ای را دید که بی صبرانه در انتظار سقوط اوست. درست در همان لحظه بود که متوجه دو موش خرمای گرسنه شد که در لبه پرتگاه مشغول جویدن شاخه‌ای بودند که او از آن آویخته بود. خرس گرسنه در بالا، ببر گرسنه در زیر و موشهای جونده در کنار. مشغول تماشای موش‌ها بود که یک بوتهٔ توت

فرنگی وحشی در کنارِ آنها نظرش را جلب کرد و متوجه شد که یکی از توت‌های قرمز و بزرگ و رسیده و آبدار در دسترس او قرار دارد. آنرا چید در دهانش گذاشت و خورد آنگاه بانگی از شعف برآورد و گفت: «چه قدر خوشمزه!»

با این قبیل داستانهاست که مفهوم واقعی زیستن در زمان حال را می‌آموزیم. رشد و شادمانی عشق، در لحظهٔ اتفاق می‌افتد. عشق در لذت از لحظات، گرما می‌گیرد.

هنگامی که خود را غرق در لحظه‌ها می‌کنیم تازه در می‌یابیم که عشق، چه پیشکش‌هایی برای ما داشته است و در نتیجه زندگی ما از عشق افزون‌تر لبریز می‌گردد. افزودن عشق بر زندگی همواره خوب و پسندیده است امّا به هنگام تزریق عشق به زندگی، باید نوع عشق را نیز در نظر بگیریم. بزرگترین عشق، عشقی است که همه چیز می‌دهد و در ازای آن هیچ چیز نمی‌خواهد. هر عاشقی در آرزو و حتی بی تاب پاسخی از معشوق است اما عاشق واقعی در عین این اشتیاق هرگز چیزی طلب نمی‌کند به جز مجوز ماندن و تداوم حضور. این ناب‌ترین شکل عشق است و لذت بخش‌ترین آن، زیرا چنین عشقی هرگز نمی‌تواند تلخ و دردناک باشد. می‌بینید! وقتی در ازای عشق ورزی خود هیچ انتظاری نداشته باشیم هرگز مایوس و مغبون نمی‌شویم. دردناکی عشق از همان زمانی آغاز می‌شود که توقع آغاز می‌شود.

عشق ورزیدن ناب و بی چشمداشت، سهل و ساده به نظر می‌رسد امّا در عمل چنین نیست. و تنها معدودی از انسانها از عهدهٔ چنین عشقی بر می‌آیند. عشق راستین نیازمند تصاحب نیست در این عشق، معشوق رهاست و مهرورزی، بی چشمداشت. اگر عمیق و خالصانه عشق بورزیم به ناچار باید بپذیریم، ایمان بیاوریم، اعتماد کنیم و امیدوار باشیم که پاسخ آن را دریافت خواهیم کرد. امّا تضمینی وجود ندارد. اگر منتظر هستید که در ازای عشقی که می‌ورزید شاهد عشقی مشابه باشید چه بسا این انتظار تا ابد به درازا بیانجامد. در حقیقت عشق ورزیدن با هر توقعی، محکوم به یأس و نومیدی است، زیرا بعید به نظر می‌رسد که هیچ کسی، صرف نظر از میزان عشق و ایثارش، بتواند پاسخگوی تمامی نیازهای ما باشد. مکتب بودا به ما می‌آموزد که وقتی انسان به امیال و خواهش‌های خود پایان می‌بخشد به بیداری راستین نزدیکتر می‌گردد. هنگامی که توقع از دیگران را به عنوان یک حق برای خود قائل می‌شویم در حقیقت نسخهٔ بدبختی خود را پیچیده‌ایم. شاید ما هرگز نتوانیم که به طور کامل از خواسته‌های خود صرف نظر کنیم امّا به هر میزانی که قادر به زیستن بی توقع با دیگران باشیم به همان میزان از یأس و سرخوردگی در امان خواهیم بود. دیگران آنچه را به ما می‌دهند که می‌توانند، و این الزاماً آن چیزی نیست که ما از آنها مطالبه کرده‌ایم. هنگامی که به مشروط کردن عشق پایان می‌دهیم گامی بزرگ در جهت یادگیری عشق برداشته‌ایم.

حال این پرسش مطرح می‌گردد: «چگونه از خواسته‌های خود صرف نظر کنیم و عشق ناب را در خود بوجود آوریم؟» حتی بزرگترین آموزگاران معنویت هم نمی‌توانند عشق را به شما تقدیم کنند آنها فقط می‌توانند از طریق راهنمایی، پیشنهاد بینش دهی و تشویق و ترغیب، یاری‌تان کنند. به این خاطر است که به اعتقاد من، بهترین کلاس برای یادگیری عشق ورزیدن، غوطه‌ور شدن کامل در زندگی است. «از کجا آغاز کنیم؟» یکی از بهترین راهها، آن است که به خود فرصت عاشقی بدهیم، هشیارانه تصمیم بگیریم که درگیر عشق شویم و مهمتر از همه اینکه ایمان بیاوریم که توانایی تغییر داریم.

عشق ورزیدن ناب و بی چشمداشت، سهل و ساده به نظر می‌رسد امّا در عمل چنین نیست. و تنها معدودی از انسانها از عهدهٔ چنین عشقی بر می‌آیند. عشق راستین نیازمند تصاحب نیست در این عشق، معشوق رهاست و مهرورزی، بی چشمداشت. اگر عمیق و خالصانه عشق بورزیم به ناچار باید بپذیریم، ایمان بیاوریم، اعتماد کنیم و امیدوار باشیم که پاسخ آن را دریافت خواهیم کرد.

تا زمانی که به توانایی‌های خود ایمان نیاوریم قادر به تغییر نخواهیم بود امّا ایمان، به تنهایی کافی نیست: به عمل کار برآید. کافی نیست که دست روی دست بگذاریم و تنها آرزو کنیم که زندگی ما از عشق لبریز گردد، بلکه باید در جهت تحقق آن آرزوها کاری انجام دهیم.

یک آدم چاق نمی‌تواند تنها با آرزو کردن یک اندام متناسب، از وزن خود بکاهد. عشق هم، چنین است. تمایل برای عشق، مهم است امّا عشق، برای ابراز خود، به عمل و حرکت نیاز دارد. عشق، یک فعل است. عشق، واژهٔ حرکت است و اگر خواهان عشق هستیم باید با پیوستن به دیگرانی که در کار عشقند، به سوی آن حرکت کنیم.

از آنجا که ما در جهان ایده‌آل و بی نقص زندگی نمی‌کنیم و

در این جهان گاه محبت‌های ما بی پاسخ می‌مانند لازم است که برای تداوم بخشیدن به راه عشق، خود را تشویق و ترغیب نماییم. عاشق باید همیشه اینگونه بگوید: «من عشق می‌ورزم زیرا که باید بورزم زیرا که خود اینگونه می‌خواهم. من به خاطر خود عشق می‌ورزم و نه به خاطر دیگران. عشق ورزیدن من، قبل از هر چیز، به خاطر شور و نشاطی است که نصیب خود من می‌کند. و بعد، به خاطر وجدی که به دیگران می‌دهد. اگر دیگران به این محبت، پاسخ دادند، زهی سعادت! و اگر ندادند زهی سعادت! چرا که من خواهان عشق ورزیدنم».

هر عاشقی باید به خاطر بسپارد که ما برای شور و شوق عاشقی زنده‌ایم و امیدواریم که معشوق هم اینگونه باشد، امّا نه توقع آن را داریم و نه آن را مطالبه می‌کنیم و هنگامی که معشوق چنین می‌کند شور و وجد ما دو چندان می‌گردد.

متأسفانه، گاهی ما انسانها سد راه عشق خود می‌شویم. زندگی ما کلاف تو در توی رابطه‌هاست. در این روابط آرزوها، نیازها، انگیزه‌ها و رؤیاهای ما به سختی به یکدیگر گره خورده‌اند. همهٔ ما می‌توانیم با بررسی الگوی روابط خود، چیزهای زیادی دربارهٔ خود بیاموزیم. هنگامی که به مطالعهٔ کلاف زندگی خود می‌نشینیم متوجه می‌شویم که بعضی از نخ‌ها مانع از رشد و شکوفایی عشق در وجود ما شده است.

برای آنکه زندگی خود را به تابش نورها و رنگها و الگوهای عشق مزیّن کنیم باید بخواهیم و بتوانیم تا از ویژگی‌های مخرّب خاصّی دست برداریم، ویژگی‌هایی همچون:

نیاز همیشگی به محق بودن،
نیاز همیشگی به تغییر دادن دیگران در جهت نیازهای خود
نیاز همیشگی به محبوب بودن نزد همگان
نیاز همیشگی به تصاحب
نیاز همیشگی به تسلط داشتن بر خویشتن
نیاز همیشگی به فارغ بودن از تعارض و عجز و توانایی

حتی برای سالم‌ترین افراد هم در ارتباط با دیگران، مشکلاتی پیش می‌آید. هر زمانی که دو یا چند نفر به یکدیگر نزدیک می‌شوند، حتی اگر این نزدیکی ارادی و عاشقانه باشد، فرایند گردآورنده و نگه دارندهٔ آنها، به طرز شگفت انگیزی پیچیده و بغرنج است. توازن و امنیت روابط، ترد و شکننده است و برای آنکه یک رابطه به شکست نیانجامد به رفتارهای تازه نیاز است.

همان گونه که در بخش پایان کتاب «عشق ورزیدن به یکدیگر» عنوان کرده‌ام، برای مقابله با این مشکلات، روش‌های متعددی وجود دارد:

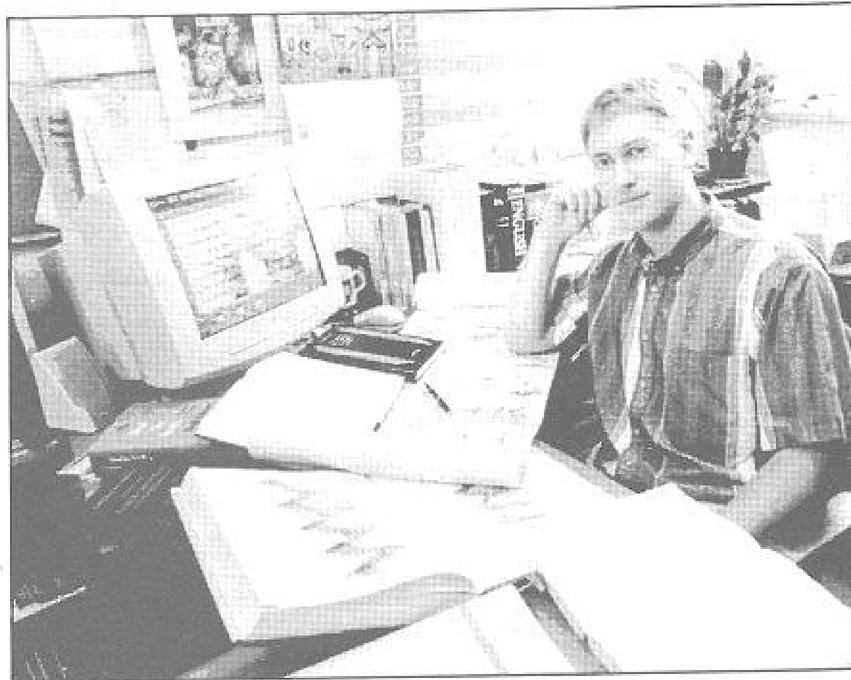
- می توانیم وجود مشکلات را انکار کنیم.
- می‌توانیم وجود مشکلات را تأیید کنیم اما برای حل آنها هیچ کاری انجام ندهیم.
- می‌توانیم خود را پشت مشکلات مخفی کنیم و با آنها زندگی کنیم.
- می‌توانیم مشکلات را غیر قابل تغییر ارزیابی کنیم و به رابطه پایان دهیم.
- و یا این که می‌توانیم راه مبارزه برای عاشق‌تر شدن را انتخاب کنیم. هر چه بیشتر دربارهٔ گره گشایی از روابط بیاموزیم توانایی ما برای عشق ورزیدن به یکدیگر بیشتر می‌شود.

و من امیدوارم که همه شما راه آخر را انتخاب کنید زیرا آرزوی من این است که زندگی شما مالامال از عشق باشد.

آیا با نظرات نسل جوان ما موافقید؟

بخش انگلیسی مجله چشم انداز با صفحات بیشتر از گذشته

را بخوانید و به فرزندانتان توصیه کنید.



مصاحبه ای با مهندس ابراهیم عبیر در مورد کم و کیف بورسهای تحصیلی در اسرائیل

س - آقای مهندس عبیر از فعالیتهای خودتان برای جامعه بگوئید.

ج - قبل از اینکه شمه ای از فعالیتهای قریب ۶۰ سال در راه یهودیت و صیون را بیان کنم،باید عرض کنم که در آستانه بروز انقلاب اسلامی در ایران (۱۹۸۰) یک سال قبل از آن با توجه به فعالیتهای اجتماعی خود با هیئتی از اعضای انجمن کلیمیان وقت برای ملاقات نخست وزیر وقت ایسرائل، زنده یاد منخم بگین و مقامات مهاجرت سفر چند روزه ای به اسرائیل داشتم که در نتیجه آن، ترتیب تسهیلات در امور مهاجرت داده شد. در ضمن با آمدن نمایندگان از دانشگاههای اسرائیل و با همراه آوردن ۲۰۰ پذیرش تأیید شده از دانشگاههای اسرائیل موفق شدیم با تقسیم این پذیرش ها دانشجویان را برای ادامه تحصیل در حرفه انتخابی خود، روانه اسرائیل بکنیم.

س - خودتان چه موقع ایران را ترک کردید؟

ج - چند هفته ای قبل از انقلاب، ایران را ترک کرده و به اسرائیل آمدم.

س - از فعالیتهای خود در اسرائیل بگویید.

ج - پس از چند هفته با کمکهای موشه کتساب، نماینده مجلس وقت و رئیس جمهور فعلی اسرائیل، شالوده سازمان مرکزی یهودیان ایرانی مقیم اسرائیل،با اتحاد سازمانهای موجود ریخته شد، تا بهتر بتوانیم با ورود سیل مهاجران از ایران، به مشکلات آنها رسیدگی و در جذب آنها کمک کنیم.

س - در این راه، آیا از کمک یهودیان خارج از اسرائیل هم برخوردار شده اید؟

ج - یکی دو سال بعد از آن، سازمان مرکزی کمک به دانشجویان ایرانی تبار به این نتیجه رسید که از سازمانهای ایرانی تبار در آمریکا بخواهد درصدی از بودجه کمک به اسرائیل را در اختیار ما بگذارند تا به دانشجویان کمک کنیم. این پیشنهاد از طرف سازمان های لوس آنجلس به این صورت قبول شد که سالیانه مبلغ متنابهی در اختیار دانشگاههای تل آویو - یروشلیم - حیفا و بن گوریون در بئرشبع گذارده شود تا به دانشجویان اسرائیلی قرضه بدون بهره داده شود که دو سال پس از فارغ التحصیل شدن،اصل آن را به صندوق برگردانند. با این تفاوت که دانشجویان ایرانی تبار از طرف سازمان لوس آنجلس تضمین میشدند.

س - آیا غیر از اسرائیل در کشورهای دیگر هم به دانشجویان کمک میکنید؟

ج - به غیر از دانشگاههای موجود در اسرائیل آموزشگاههای فنی و علمی ای موجود است که پس از سه تا چهار سال دیپلم میدهند و سطح معلومات آنها کمتر از دوره لیسانس دانشگاهها نیست و حق ثبت نام نیز کمتر از آن نمیباشد. از سازمان مکابی نیویورک خواسته شد درصدی از بودجه کمک به اسرائیل را در اختیار این سازمان بگذارند تا به صورت کمک بلاعوض در اختیار این دانشجویان قرار دهیم. این طرح قریب هفت سال است که سالیانه،اجرا میشود که خوشبختانه هر سال مبلغ این کمک بیشتر میشود.

س - ممکن است بگوئید تعداد دانشجویانی که کمک تحصیلی میگیرند چند نفر است؟

ج - تعداد متقاضیان این طرح سالیانه به حدود ۸۰۰۰ نفر میرسد که برحسب مبلغ موجود و وضع اقتصادی، علمی و اجتماعی دانشجویان، زیر نظر هیئت تشخیص، شامل هفت نفر از استادان دانشگاهها به قریب ۶۰۰ نفر از آنها کمک میشود.

تصمیم گرفته شده است که از امسال تشکیلات کمک دانشجویی، به طور مستقل و با اساسنامه جداگانه عمل کند که مراحل حقوقی آن در دست تهیه میباشد.

ضمناً برای اینکه فارغ التحصیلان با حس همکاری و کمک به دیگران آشنا شوند. از امسال همچنین قرار شده که کمک بلاعوض فقط به دانشجویان سال اول داده شود و دانشجویان سالهای دوم به بعد، وام بدون بهره با مبلغ بیشتر دریافت کرده که با ضمانت اولیای آنها و دو سال پس از تاریخ فارغ التحصیلی و شروع به کار این مبلغ را برگردانند.

س - ممکن است اسم اعضای بنیاد مکابی در نیویورک را به اطلاع خوانندگان ما برسانید؟

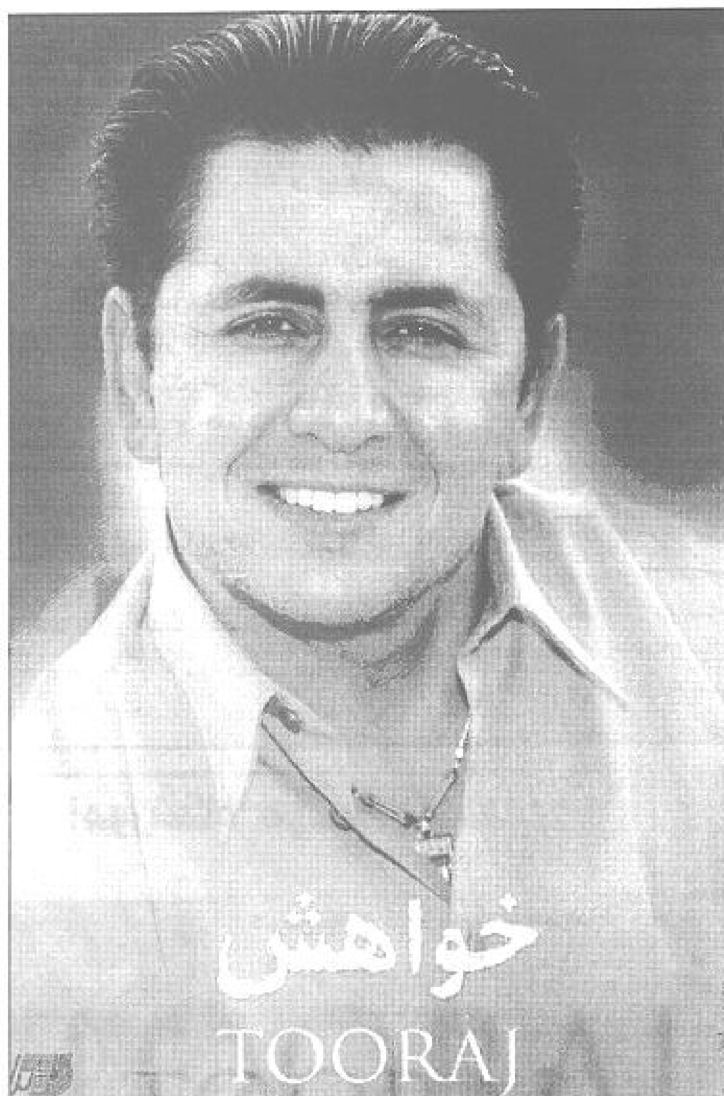
ج - نام اعضای بنیاد مکابی نیویورک را که در اساسنامه جدید ثبت شده اند را ذکر میکنم و نیز نام فعالین این طرح در اسرائیل را که در این مدت ۷ سال انجام وظیفه کرده اند. اعضای بنیاد مکابی عبارتند از:

آقایان: الیاس کلیمیان - صیون ماهفر - یوسف شاهری - پرفسور فرامرز لاله زاری - سلیم مراد - امیر بخور.

اعضای فعال در اسرائیل:

آقایان: پرفسور داوید مناشری نماینده تام الاختیار بنیاد مکابی در اسرائیل - دکتر داوید یروشلمی - دکتر مئیر لیتواک - دکتر سُلی شاهفر - موشه پور رستمیان و نوریل حاسید مدیر مسئول سازمان در یروشلیم - بالاخره بنده کمترین مسئول امور دانشجویان سازمان مرکزی.

تورج خواننده یهودی مقیم اسرائیل



با نوار خواهش خود وارد بازار هنری لس آنجلس شد

مصاحبه ای داریم با آقای تورج

س: چه انگیزه ای باعث شد که به خوانندگی رو بیاورید؟
ج: من از اوان کودکی علاقه خاصی به خواندن داشتم و در مهمانی ها و جشنهای خصوصی می خواندم. وقتی کمی بزرگتر شدم در ۶ سالگی آهنگهای آغاسی را میخواندم که تشویق دوستان و خانواده باعث دلگرمی و ادامهٔ کار من شد.

س: چه کسی مُشوّق شما در این کار بوده؟
پدرم همیشه حامی من بوده، برادرانم مرا در رسیدن به هدفم یاری داده اند و همسر عزیزم با صبوری و محبّت پشتیبان من بوده است.

س: در چه زمانی به آمریکا آمدید؟
ج: من در سال ۲۰۰۱ همراه باهمسرم عازم آمریکا شدم که خوشبختانه بعد از چندین سال انتظار خداوند پسری به ما عطا فرمود که زندگی ما را بسیار شیرین ساخت. در نوار جدیدم آهنگی برای پسرم خوانده ام به نام امید بابا.

س: با چه آهنگساز و ترانه سرائی همکاری دارید؟
ج: در اینجا با بزرگان شعر و موسیقی ملاقات کردم و کارهای زیبانی از آنها گرفتم که امیدوارم شنوندگان آنها را بپسندند.

س: چه تحصیلاتی در زمینه موسیقی داشته اید؟

ج: من در سن ۱۶ سالگی به فراگیری ردیف و دستگاههای ایرانی پرداختم و سولفژ را در یکی از بهترین کنسروتوارهای اسرائیل آموختم.

س: در حال حاضر چه میکنید و چه هدفی برای آینده دارید؟

ج: به خاطر استقبال خوبی که از CD اوّل من شده، در حال حاضر مشغول تهیهٔ CD بعدی خودم هستم که کارهایم همچنان از بزرگان موسیقی و شعر است. من در انتخاب شعر و آهنگ بسیار دقیق و حساس هستم و فکر میکنم همین دقّت عمل باعث پیشرفت یک هنرمند خواهد شد.

س: آیا خانواده شما از فعالیت هنری شما حمایت میکنند؟

ج: اکنون در انتظار همسرم و فرزند ۳ ساله ام هستم که به زودی در آمریکا به من خواهند پیوست.

س: در CD جدیدتان آیا آهنگ عبری هم اجرا کرده اید؟

ج: در کار جدیدم هدیه و سورپرایزی برای همکیشان عزیز دارم که وظیفه و مسئولیتم را در برابر آنها انجام خواهم داد و امیدوارم آنان نیز مرا مورد حمایت خود قرار دهند چون من گذشته از هنرمند بودن یک سرباز هستم که در اسرائیل برای بقای وطنم خدمت کرده ام که این باعث سربلندی من است.

س: انتظار شما از دست اندر کاران موسیقی چیست؟

ج: انتظار من اینست که دست اندر کاران و بخصوص کمپانی های پخش نوار به جوانها این فرصت را بدهند که خودشان را مطرح کنند و موفق شوند. معتقدم که به تازه نفسها باید امکانات بیشتر و پر و بال بیشتری داده شود که بتوانند کارهای نو و تازه خود را ارائه داده و صدایشان در تمام جهان پخش شود. موسیقی امروز ایران نیاز به چهره های جدید دارد. این باغ ترانه باید پر از گلهای تازه و رنگارنگ باشد.

س: صدای کدام خواننده ای را دوست دارید و گوش میکنید؟

ج: من همیشه طرفدار صدای معین بوده ام و ناخودآگاه به سبک او میخوانم. از خداوند متعال سپاسگزارم که چنین نعمتی به من داده که بتوانم شریک شادیهای هم وطنان عزیزم شوم و به مجالس شادی آنان شور و حال بیشتری بدهم.

س: در نوار جدیدتان چه کسانی با شما همکاری داشته اند؟

ج: هنرمندانی چون جهانبخش پازوکی، کاظم عالمی، شماعی زاده، منوچهر چشم آذر، فریده بنائی، امیر بدخش و رامین زمانی مرا یاری دادند که از همه آنها کمال تشکر را دارم.

ضمناً از مجله چشم انداز سپاسگزارم که این مصاحبه را با من ترتیب دادند بخصوص از آقای داریوش فاخری که همواره پشتیبان استعدادهای جوانان بوده اند.

امنون نتصر

یادداشت ها

مقاله هشتاد و دوم

۱۱۶ ـ میرزا کوچک خان و یهودیان رشت (۱)

میرزا کوچک خان برای گروهی از خوانندگانِ آشنا به تاریخ معاصر ایران چهره ای تازه یا شخصیتی گمنام نیست. نام اصلی او یونس بن میرزا بزرگ بود، و به علت نام پدرش او را میرزا کوچک صدا میزدند. در صفحات تاریخ، وی را بیشتر به نام «میرزا کوچک خان جنگلی» میشناسند، چون در یکی از بحرانی ترین دورهٔ تاریخی پایه گذار و رهبر «نهضت جنگل» در گیلان بود. میرزا در سال ۱۲۹۸ هجری قمری (برابر با ۱۸۸۱میلادی) در رشت، محلهٔ استاد سرا، در یک خانواده متوسط متولد شد. سالهای نخست زندگی را در مدرسه حاجی حسن واقع در محلهٔ صالح آباد رشت و نیز در مدرسه جامع به تحصیل علوم دینی پرداخت. مدتی نیز در لباس طلبگی در مدرسه محمودیه و صدر تهران تحصیل نمود، و آنجا بود که عبا و نعلین را کنار گذاشت و برای آزادی کشورش به مجاهدت مسلحانه پرداخت.

من در نظر ندارم در اینجا، عجالتاً، شرحی مفصل در احوال وی، و یا نکته ای تاریخی در بارهٔ نهضت نامبرده بنویسم. علی ای حال، او مؤمنی حقیقی، درستکار و آزادیخواه بود. ایران را دوست میداشت و میکوشید، تا آنجایی که اوضاع و احوال دوران پادشاهی محمد علی شاه و احمد شاه اجازه میداد، آن سرزمین را از نفوذ بیگانه پاک کند.

شروع فعالیت جدی وی را در امور سیاسی و اجتماعی از سال ۱۹۱۱، یعنی دور و بر سالی که محمد علی شاه مخلوع در صدد دستیابی به تاج و تخت از دست رفته خود بود، گزارش داده اند. در آن هنگام میرزا در تهران بود، ولی پس از برگشت به رشت (۱۹۱۴ مصادف با اوائل جنگ جهانی اول) با همدستان خود، که رفته رفته تعداد آنان به چندین هزار نفر بالغ گردیده بود، به سازماندهی افکار ایدآلیستی و وطن پرستی خود در بهبود اوضاع جامعه ایرانی روی آورد. در میان انبوه طرفدارانش حدود بیست نفر از افسران آلمانی و روس خدمت میکردند. دانسته است که در این راه با دولت مرکزی در تهران در ستیز بود و برای تقویت نهضت جنگل، که بر اساس منابعی چند یک خیزش بزرگ مردمی بود، از عوامل سیاسی چپ گرا و راست گرا یاری می طلبید.

همانگونه که در بالا اشارت رفت، وی حکومت مرکزی، بخصوص دار و دسته وثوق الدوله را، دست نشانده بیگانگان میدانست، که میبایست علیه آنها به مبارزه بپردازد.[1] ژنرال دانسترویل L. C. Dunsterville، فرمانده انگلیسی در شمال ایران، که از مخالفان میرزا بود، او را یک وطن پرست حقیقی دانسته و معتقد بود که امثال وی در ایران نادر و کمیابند.

رشت در اوائل نوامبر ۱۹۲۱ به دست قزاق های رضا خان سقوط میکند. میرزا کوچک خان، در حدود یک ماه بعد، همراه با دوست آلمانی خود، گائوک Gauk، هنگام گریز به سوی خلخال، در سرمای سخت زمستان در جنگل، در میان طوفان برف، از سرما جان می سپارد و یک دهاتی طالشی سر او را از تن جدا کرده آن را به تهران میفرستد. میرزا مردی قوی هیکل، بلند اندام، زیبا روی، چشم آبی، مؤدب، متواضع و خوش برخورد توصیف شده است. وی دارای دو خواهر و دو برادر به نام های محمد علی و رحیم بود.

میرزا کوچک خان، مانند بسیاری از اهالی رشت، یکی از حامیان دلسوز یهودیان و سایر اقلیت های دینی آن دیار بود. پدر بزرگم، شموئیل بن حییم، زاده اصفهان (تولد ۱۸۸۶ ـ فوت ۱۹۵۵)، که در سال ۱۹۱۷ برای کار و کسب از اصفهان به رشت روی آورده و در آنجا اقامت دایم گزیده بود، گویا با میرزا چند ملاقات داشته و همیشه از صفات و سجایای نیک آن راد مرد بزرگوار تعریف ها میکرد. در طفولیت و نو جوانی، که این تعریف ها را از دهان پدر بزرگم می شنیدم، متأسفانه چندان توجهی پژوهشانه در یادداشت رویدادها و به خاطر سپاری آنها نداشتم. ولی بارها از دهان سایر سالمندان یهودی ساکن رشت از بزرگواری و احسان میرزا در حق یهودیان تعریف ها می شنیدم.[2]

در سال ۱۹۷۹، پس از تغییر رژیم در ایران، مردم، که همیشه به نیکی از میرزا کوچک خان یاد میکردند، خاطره او را گرامی داشته و مجسمه وی را در مرکز شهر روبروی شهرداری نصب نمودند. جا دارد، جامعه یهودیان رشت در گرامیداشت آن سردار بزرگ، که حمایت وی از یهودیان سینه به سینه به نسل فعلی رسیده، بزرگداشت با شکوهی از وی به عمل آورند.

در ارتباط با مردم دوست داشتنی شهر رشت، در این فرصت میخواهم چند نکته را که همگان به آن معترفند باز گو کنم.

نخست اینکه در صد نسبی مردم تحصیل کرده آن شهر، که شمار زیادی از آنان به استادی دانشگاه ها، بخصوص دانشگاه تهران (مانند پورداود، محمد معین و دیگران) رسیده اند، همیشه چشم گیر بوده، و سالنامه های آماری کشور، لااقل تا پایان سلسله پهلوی، این پدیده پسندیده را تأیید میکند.[۳] دوم اینکه اهالی شهر نه تنها در سراسر ایران به عنوان افرادی متجدد و آزادیخواه شناخته شده اند، بلکه در اذهان خارجیان همیشه به عنوان مردمی متمدن و با فرهنگ معرفی گردیده اند.[۴] برای نمونه، بازیل نیکیتین روسی که در سال ۱۹۰۹ از این شهر دیدن نموده، مینویسد: رشت «از حیث آزادیخواهی و تمدن بر سایر ایالات ایران برتری دارد».[۵] در واقع، مسلمانان این شهر، نسبت به بسیاری از شهرهای ایران، در منتهای دوستی و صمیمیت با یهودیان بسر میبردند.

طبق کتاب مفید و محققانه ژانت آفاری،[۶] در ارتباط با انجمن های شهری، که در شهرهای مختلف در مورد انقلاب مشروطیت بر پا گردیده بودند، در اصفهان، برای نمونه، این انجمن روش ضد اقلیت مذهبی، به ویژه علیه اقلیت یهودی، در پیش گرفته بود. اما انجمن (دینی) شهر رشت در های خود را به روی اتباع غیر مسلمان باز نموده بود. در بهار سال ۱۹۰۷، هنگامی که در انجمن این شهر صحبت از تساوی حقوق ملت ایران به میان آمد، مجتهد رشت اعلامیه ای صادر کرد که طی آن به ارامنه و یهودیان حقوق شهروندی مساوی داده شود. رابینو، معاون کنسول انگلیس در رشت، مینویسد که یهودیان در این هنگام، در حالیکه توراة را در بغل داشتند، وارد جلسه انجمن شدند. چند تن از اعضای انجمن در نیایش کلیسای ارامنه حضور بهم رسانیدند. چنین روش آزادیخواهی و همزیستی مسالمت آمیز در شهر های دیگر ایران سابقه نداشته است.[۷] میرزا کوچک خان پرورش یافته چنین محیطی پیشرفته بود.

واما انگیزه اصلی این مقاله در این برهه از زمان بعلت واکنش هایی است که در سالهای اخیر در بارۀ بزرگداشت و بازسازی منزل میرزا کوچک خان در مجله گیله وا میخوانم. این مجله، که هم اکنون دوازدهمین سال انتشار خود را پشت سر میگذارد، به صاحب امتیازی و مدیری محمد تقی پور جکتاجی در رشت منتشر میشود، و الحق مجله ایست ارزنده، حاوی مقالات اجتماعی، ادبی، فرهنگی و پژوهشی مفید. نوشتارها در سطح بالای علمی است و باید به نویسندگان آن گفت دست مریزاد. گیله وا را چند سالیست که یک دوست همشهری نا دیده مهربان، بنام رضا شین[۸] از هلند برای نگارنده میفرستد.

رضا شین خود شاعر و نویسنده ایست چیره دست، که امیدوارم روزی سعادت ملاقات با ایشان را داشته باشم. رابطه ما صرفاً فرهنگی است و در مکاتبات سخنی از امور سیاسی نمی رود.

مقالات مربوط به باز سازی منزل میرزا کوچک خان را میخوانم ولی با تأسف می بینم که نویسندگان اطلاع کافی از چون چرای این منزل ندارند. مثلاً در هیچ کجای این مجله سخنی از نگهداشت این منزل از سوی یهودیان نمیرود. دلم میخواست این مقاله را برای چاپ مستقیماً برای گیله وا بفرستم، ولی شوربختانه، چون روابطی میان دولت فعلی ایران با کشور اسرائیل وجود ندارد، لاجرم رابطه مستقیم میان من و گردانندگان گیله وا میسر نمی گردد. از این روی تصمیم گرفتم این مقاله را در مجله چشم انداز بنویسم، در حالیکه روی سخنم با مجله گیله وا و مردم فرهیخته و حقشناس رشت است.

طبق فراخوان «بنیاد پژوهشی و فرهنگی میرزا کوچک خان جنگلی»، که خواهان گردآوری اسناد و مطالب در این مورد گردیده،[۹] چند کلمه ای از طریق این مقاله تقدیم این بنیاد میکنم، باشد تا مردم این دیار بدانند که در میان آنها یهودیانی زندگی میکردند که وجودشان با سرزمین سرسبز آن خطه شریفه سرشته شده است.

نگارنده، که این چند کلمه را به اختصار در اینجا مینویسم، در بیستم فروردین ۱۳۱۳ برابر با نهم آوریل ۱۹۳۴ در منزل میرزا کوچک خان واقع در استاد سرا، پلاک شماره ۱۵، متولد شده ام. در باره این منزل، که از روز تولد تا رفتن من به تهران و سپس مهاجرت به اسرائیل در آن میزیسته ام، پس از گزارش مختصری در باره یهودیان این شهر، سخنی خواهم داشت که معتقدم برای بنیاد نامبرده مفید خواهد بود.

یهودیان قرن ها بود در نواحی مختلف گیلان، مانند دیلمان، سیاهکل، رودبار، فومن، رشت و جاهای دیگر این استان زندگی میکرده اند.[۱۰] تا آنجایی که سالمندان به اطلاع رسانیده اند، در قرن نوزدهم محلۀ یهودیان رشت در جایی بنام «یهودی تپه» بود که گویا بر اثر آتش سوزی از میان رفته و ساکنان یهودی آن پراکنده شده اند. در اواخر قرن نوزدهم و اوائل قرن بیستم، یهودیان، اغلب از شهرهای اصفهان، سیاهکل و کاشان برای کسب و تجارت به شهر رشت و آبادی های اطراف آن روی آوردند.

اغلب یهودیان اصفهان و کاشان، که کارشان دوره گردی و

فروش پارچه بود، ابتدا در آبادی های اطراف رشت مانند املش، لشت نشا، صومعه سرا، زیاور، لاهیجان و غیره مقیم میشده اند. البته امروزه، تعدادی از این آبادی های دهکده مانند گذشته، جزئی از شهر رشت گردیده اند، مانند صومعه سرا. گفته اند که یهودی تپه در جایی است که آن را «سوخته» می نامیدند، و آن در حوالی ساغری سازان است. بعد ها، یعنی تقریباً از ابتدای قرن بیستم، یهودیان محلی را در ناحیه «نفت انبار» برای سکونت اختیار کردند، و آن در حوالی ساختمان امروزی فرمانداری در بخش جنوبی و جنوب شرقی مدرسه انوشیروان ارامنه قرار گرفته است. در همان حوالی، قبل از جنگ جهانی اول، سه خانه خریداری شد که یکی از آنها به کنیسای یهودیان رشت تبدیل گردید. در خانه دیگر، در مجاورت این کنیسا، خانواده فردی نکوکار بنام حاخام داود شعبان زاده سکونت اختیار کردند که پاره ای از اطلاعات نگارنده از زبان ایشان است.[11]

قبرستان یهودیان رشت ابتدا در یهودی تپه بود، بعد به جایی موسوم به «نقره دشت»، و آنگاه به محل فعلی آن واقع در چُمار سرا منتقل گردید. زمین این قبرستان با وسعت ده هزار متر مربع به قیمت دویست تومان خریداری گردید. مدرسه یهودیان ابتدا بنام «صیونیت» تقریباً در تقاطع سه راهی که یک سوی آن به محلهٔ استاد سرا و سوی دیگر آن به طرف تکیه مستوفی و سبزه میدان روی می آورد انتخاب گردید. در سال ۱۹۲۳، مدرسه بنام «کورش» به محل فعلی آن منتقل شد. این مدرسه، که قبلاً مهمانخانه بود، در فاصله ده دقیقه پیاده راه از آن سه راه مذکور در بالا به سوی شرق (یعنی به طرف کنیسای یهودیان) قرار گرفته بود. در سفرهای سالهای هفتاد میلادی از آن دیدن نمودم و خرابه ای بیش نبود. (ادامه دارد)

۱ اسناد و مدارکی موثق در دست است که نخست وزیر وقت، وثوق الدوله، با اخذ مبلغ هنگفتی رشوه از مقامات انگلیس، قرار داد ۱۹۱۹ را، که ایران را عملاً و رسماً تحت الحمایه انگلستان میساخت، امضا کرد. ولی، احمد شاه با شهامت تمام از توشیح این قرار داد سر پیچی نمود.

۲ این نیز گفته شود که در سال ۱۹۰۷، جماعت یهود رشت، برای تقویت جنبش مشروطه در آن شهر مبلغ چهار صد تومان، که رقم بسیار بالایی است، کمک کردند. نک به مشروط گیلان[2] تالیف رابینو، ترجمه محمد روشن، رشت ۱۳۲۸ (۱۹۸۹)، ص ۲۴۳ .

۳ گویند نخستین آکادمی موسیقی با ارکستر مجهز و نیز تاتر مدرن و مدارس پیشرفته دختران و سایر نهاد های مدرن ابتدا در این شهر بنا نهاده شده اند. علت اصلی این پیشرفت را ناشی از مجاورت این ناحیه با اروپا و رفت و آمد و اختلاط مردم رشت و اروپا دانسته اند.

۴ در یکی از فرصت های آینده، در این مورد نکات جالبی از مصاحبه خود را با ارتشبد حاجعلی کیا، که خود از اهالی شمال بود، منتشر خواهم ساخت. عجالتاً بد نیست بدانید که طبق این منبع، سازمان های امنیتی در دوران پهلوی برای تضعیف و شکستن روحیه مقاومت ساکنان «سه استان انقلابی و دست چپی: آذربایجان، کردستان و گیلان» با اختراع انواع جوک و انتشار آنها میان مردم فعالیت میکردند. کیا میگفت این روش تبلیغاتی، برگرفته از دو رژیم ضد بشری اروپا (روسیه کمونیستی و آلمان هیتلری)، یک مبارزه پسیکولوژی کار سازی در سازمان های امنیتی ایران شناخته شده بود. از کیا که مازندرانی بود پرسیدم: مازندران چرا نه؟ جوابی قانع کننده داد: رضا شاه مازندرانی بود! بعد با خنده اضافه کرد: من هم مازندرانی ام!

۵ بازیل نیکیتین Basille Nikitin ، **سفرنامه نیکی تین، قنسول سابق روس در ایران**، ترجمه علیمحمد فره وشی، تهران ۱۳۵۶ (۱۹۷۷). این نکته را، با عرض تشکر، از کتاب زیر آموخته ام: **اصفهان از دید سیاحان خارجی**، گردآوری فیروز اشراقی، اصفهان ۱۳۷۸ (۱۹۹۹)، ص ۲۰۷ .

۶ نک به: Janet Afary, *The Iranian Constitutional Revolution, 1906-1911*, New York 1996, p. 77.

۷ نقل از کتاب آفاری، ص ۷۸ مبتنی بر کتاب: **مشروطه گیلان از یادداشت های رابینو**، تالیف محمد روشن، رشت ۱۳۵۲ (۱۹۷۳)، ص ۲۲ .

۸ نام و آدرس کامل این شخصیت فرهیخته را به عللی افشا نمی کنم — تا اینکه خود ایشان اجازه بدهند.

۹ نک به **گیله وا** شماره ۲۸، مهر - آبان ۱۳۸۱، ص ۲۳ .

۱۰ نگارنده تحقیقات خود را در این زمینه به زبان عبری در یکی از نشریات علمی اسرائیل انتشار داده و در آینده آن را همراه با کارهای پژوهشی دیگر، به صورت کتاب منتشر خواهد کرد.

۱۱ ایشان در سال ۱۹۰۰ در رشت متولد شده، در سنی بالای شصت و پنج سالگی به اسرائیل مهاجرت نموده و در سال ۲۰۰۲ دار فانی را وداع گفتند. ملاقات من با ایشان برای گردآوری اطلاعات در محور تاریخ شفاهی یهودیان در دو نوبت: دوم نوامبر ۱۹۸۰ و اول ژوئن ۱۹۸۲، در محل سکونت ایشان در شهر بنِه باراق در مرکز اسرائیل انجام گرفت. مادر حاخام داود سیاهکلی و پدر ایشان از اهالی اصفهان بود. یکی از بستگان ایشان بود که منزل میرزا کوچک خان را خریداری نمود. در این مورد نک به ادامه این مقاله.

ایران شناسی

ایران شناسی، دورهٔ جدید

سال پانزدهم، شمارهٔ اوّل، بهار ۱۳۸۲

ناهید پیرنظر

مقایسهٔ «فرّه ایزدی» با «التفات الهی»



تفسیر نمونه هایی از اشعار فارسیهود با ذکر واژه فرّه

واژه فرّ را بعضی از شعرای فارسیهود از جمله شاهین ، عمرانی و اهرون بن ماشیح اصفهانی در اشعار حماسی خود بکار برده اند.[49] هر سه شاعر واژه فرّ را برای ابراز جنبه های "تدبیر" ، و "عنایت" مفهوم التفات الهی مصرف کرده اند. از آن جمله میتوان بچند نمونه زیر اشاره کرد:[50]

۱) شاهین در اردشیر نامه (فصل ۴۵) از واژه فرّ برای ابراز نوع فردی و جنبهٔ "عنایت" التفات الهی استفاده کرده است:

اینها همه دانیال سرور

بشنید ز پیر مشتری فرّ

منظور از "پیر" ، مردخای عموی ملکه استر است.

۲) شاهین همچنین در اردشیر نامه ، در کتاب عزرا (فصل ۱۹) از واژهٔ فرّ بصورت نوع فردی و جنبهٔ "تدبیر" استفاده می کند. منظور از لغت "تو" اشاره به شاه اردشیر میباشد. در این بیت با در نظر گرفتن اینکه اردشیر یک پادشاه ایرانی است واژهٔ فرّ دقیقاً با مفهوم ایرانی فرّهٔ کیانی نیز مطابقت مینماید.

عالم بشد از فرّ تو آباد

یا ربّ که همیشه این چنین باد

۳) در اردشیر نامه (فصل ۵۶) با اشاره به زیبایی استر نوع فردی و جنبهٔ "عنایت" "التفات الهی" را توصیف می کند:

انداخت هوای یار در سر

سودای جمال مشتری فرّ

۴) شاهین مانند سایر شعرای فارسی نو از جمله فردوسی در شاهنامه از مفهوم فرّ بمعنای شکوه و جلال برای توصیف موجودات غیر انسانی استفاده می کند. (اردشیر نامه ، کتاب عزرا فصل ۹) :

شاه از فرّ آن چمن بشد شاد

فرمود به سروران و میلاد

۵) عمرانی در فتحنامه، کتاب سموئیل اول (مطابق با متن فصل ۲۶، آیات ۶ - ۱۲) نوع فردی و جنبهٔ تدبیر التفات الهی را از قول ابیشای (Abishai) در وصف موقع شناسی و درایت داود چنین بکار میبرد:[51]

ز فرّ و رای ما، رای تو بیش است

همهٔ گفتار تو بر جای خویش است

٦) عمرانی در فتحنامه، کتاب دوم سموئیل (مطابق با متن فصل دوم، آیات ۲ _ ۸)پس از انتساب داود به پادشاهی

قوم یهود در اشاره به کشور داری و قدرت او در دفع دشمنان بنوع فردی و جنبهٔ تدبیر التفات الهی اشاره میکند:[52]

ز فرّ و صدمت آن شیر جبّار
تمامت کافران رستند زان کار

۷) اهرون بن ماشیح اصفهانی در شوفطیم نامه (کتاب داوران) واژهٔ فرّ را برای توصیف نوع فردی و جنبهٔ "تدبیر" در توصیف پسر گیدعون استفاده می کند.[53]

دگر او را بُدی فرزند دیگر
که بودی او بسی با هیبت و فرّ

بررسی شباهت ها و تفاوت های کلی

در مقایسه مفاهیم فرّهٔ ایزدی و التفات الهی شباهت ها و تفاوت های ذیل را میتوان نتیجه گیری نمود:

۱- «ریشه اسطوره ای» در مقابل «ریشه مذاهب ابراهیمی»:

الف: مفهوم فرّه در دوران قبل از اسلام با وجود در بر داشتن مشخصات مذهبی اوستایی از ریشه های اسطوره ای سرچشمه می گیرد. در حالیکه در ادبیات فارسی نو جنبه های مذهبی و اسطوره ای خود را از دست داده تنها برای توصیف قدرت و شکوه الهی در وجود افراد خاکی بکار میرود. اینگونه افراد عموماً بعلت اقدام در حفظ برتری ایران و دارا بودن مقام پادشاهی باین موهبت نائل گردیده اند. در رابطه با همین امر فردوسی، در شاهنامه، مفهوم فرّهٔ کیانی را در ایران اسلامی بعنوان سمبل هویت ملی بسط میدهد. یان ریپکا Jan Rypka در این راه پای را فراتر می گذارد و معتقد است که بعلت وجه اشتراک اعتقادات ایرانیان و اهل تشییع، در اشعار حماسی مذهبی اسلامی بخصوص در دوران صفویه از مفهوم افسانه ای فرّه برای توجیه اعتقادات تشییع در مورد ملیت و حقانیت امامت استفاده شده است.[54] برای نمونه در این مورد میتوان به ابیات ذیل در وصف حضرت علی ابن ابیطالب در قرن دوازدهم هجری اشاره نمود:[55]

بگفتند کی شهر یا ر بلند
نکو نام و نیک اختر و ارجمند
جهاندارو پیروزو با فرّ و هنگ
نگا رندهٔ گنبد سبز رنگ

بالاخره در ادبیات حماسی فارسیهود به مفهوم واژهٔ فرّه بار تازه ای در مورد قدرت و عنایت خالق جهان بصورتی که در مذاهب ابراهیمی شناخته شده ات اضافه شده است.

ب: برخلاف مفهوم واژهٔ فرّه، التفات الهی از ریشه های مذهبی سرچشمه میگیرد. و جنبهٔ افسانه ای آن بسیار محدود است. این ریشه ها در تمام مذاهب ابراهیمی مشترک بوده جنبه های گوناگون آن همواره در تمام ادیان مربوطه مورد بحث و ارزش یابی قرار گرفته است.

۲- «کیفیت» در مقابل «رابطه»:

دومین وجه تمایز این دو مفهوم این است که فرّه تنها یک حالت و کیفیت را میرساند. کیفیتی که باعث پیروزی خیر بر شرّ می گردد. در این مورد هیچ رابطه ای بین اهداء کننده و دریافت کنندهٔ این کیفیت وجود ندارد. در حالیکه التفات الهی که بصورت عهد و میثاق از جانب پروردگار به بندگانش ابلاغ شده است پایه بر روابط دو جانبه غیر مشروط و مشروط بین اهداء کننده یا خالق و دریافت کننده یا مخلوق دارد.

۳- «انسان خاکی» در مقابل «نیروی الهی»:

سومین وجه تمایز این است که در ادبیات فارسی نو فرّه عموماً برای توصیف جلال و شکوه یک انسان خاکی بکار میرود در حالیکه التفات الهی در ادبیات فارسیهود تنها نمایانگر قدرت پروردگار است که بوسیله انسان های خاکی بمرحلهٔ اجراء گذاشته میشود.

نمایانگر قدرت پروردگار است که بوسیله انسان های خاکی بمرحلهٔ اجراء گذاشته میشود.

۴- «انحصار» در مقابل «عمومیت»

چهارمین وجه تمایز این است که در شاهنامه فرّه موهبتی انحصاری است که فقط افراد منتخب که عموماً از طبقه پادشاهان، رهبران و پهلوانان هستند شانس دریافت آن را پیدا میکنند. در حالیکه در ادبیات فارسیهود التفات الهی همگانی است و رهبران و افراد عادی هر دو شایستگی

بهره مند شدن از آن را بدرجات دارا میباشند.

۵- «توجیه مسئولیت»

پنجمین وجه تمایز بین این دو مفهوم توصیف و توجیه مسئولیت است: در مورد فرّه بنابر شاهنامه تنها مسئولیتی که بر دوش دارندهٔ فرّه قرار دارد علاوه بر پاکی و نیک بودن ، حمایت از پادشاهی و حفظ برتری ملی ایران می باشد. موهبت داشتن فرّه در صورت عدم رعایت هر یک از این مسئولیت ها میتواند لغو شود. در حالیکه در مفهوم التفات الهی بنا بر نوع و درجهٔ رابطهٔ خالق و مخلوق، بار مسئولیت متفاوت است. هر چقدر که رابطه انسان با خداوند نزدیکتر باشد مسئولیت سنگین تری بر دوش انسان وجود دارد. نقش یک رهبر نظارت بر اجرای صحیح قوانین

ناشی از میثاق ها و نقش افراد عادی اطاعت از آن قوانین میباشد. در عین حالیکه همهٔ افراد بشر بطور دایم مشمول تدبیر و عنایت الهی میباشند، سرپیچی و عدم تعهد نسبت به انجام مسئولیت ها در خور تنبیه است.

در بررسی ویژه گیهای دو مفهوم فرّه و التفات الهی می توان چنین برداشت نمود که شعرای حماسه سرای فارسیهود در مصرف واژهٔ فرّ بمنظور توصیف التفات الهی باحتمال قوی هیچگونه آگاهی از مفهوم اسطوره ای و مذهبی پیش از اسلام این واژه نداشته اند ولی بعنوان یک ایرانی فارسی زبان، مانند سایر شعرای ادبیات فارسی، از این واژه برای اشاره و استعاره استفاده نموده اند. چنین برخوردی نمودار عمق فرهنگی و فکری شعرای فارسیهود در زبان و فرهنگ فارسی و تقارن ریشه های مشترک این ادبیات با سایر نمونه های ادب ایرانی میباشد.

---

49 واژه های فرّه و فرّ هر دو در ادبیات فارسی نو به یک منظور مورد استفاده قرار میگیرند.

50 نمونه های شاهین از یادداشتهای پروفسور امنون نتصر.

51 فتحنامه، نسخهٔ لوس آنجلس ص ۴:۵۲۸. ابیشای (Abishai) یکی از سه فرزند ذکور خواهر حضرت داود ضرویه (Zeruiah) است: کتاب اول سموئیل فصل ۲ آیه ۱۸.

52 فتحنامه، نسخه لوس آنجلس صفحه ۳:۵۶۲.

53 در این مورد واژهٔ فرّ در توصیف یک رهبر یهودی به معنی فرّ موبدی و پهلوانی بکار رفته است و نه یک پادشاه ایرانی.

54 Jan Rypka, *History of Iranian Literature*, ed. by Karl Jahn (Dordrecht-Holland: D. Reidel Publishing Co. 1968), p. 164.

55 میرزا محمد رفیع ابن محمد المشهدی المتخلص به باذل، متوفی سال ۱۱۲۴ هجری، «حملهٔ حیدری»، جلد دوم، چاپ ششم، سال شمسی، کتابفروشی اسلام، تهران ۱۳۷۳.

یهودیان قرقیزستان



از: دکتر موسی میکائیل (فیلادلفیا)
برگرفته شده: از کتاب خانه بدوشان کرهٔ خاک

این جمهوری در سال ۱۹۹۱ از شوروی سوسیالیستی سابق جدا گردید. یهودیان این سرزمین پس از انقلاب کمونیستی شوروی در اینجا ساکن شدند و یا از تبعیدیان روسیه اروپا از جنگ جهانی دوم (۴۵-۱۹۳۹) هستند و اکثراً در فرانز (پایتخت) ساکنند. فرانز پس از جدا شدن از شوروی به بیش کک تغییر نام داد. بزرگترین جمعیت یهودی در قرقیزستان در ۱۹۷۹ بود که تعدادشان به ۶۹۰۰ نفر میرسید ولی تدریجاً این تعداد رو به کاهش نهاد و طبق آمار ۱۹۹۸ تعداد آنها ۳۵۰۰ نفر ذکر شده است. از ۱۹۸۹ تا ۱۹۹۱ حدود ۲۰۴۴ یهودی و تعدادی پس از این تاریخ به اسرائیل مهاجرت کرده اند.

جامعه متشکلِ یهودی در واقع بعد از سقوط رژیم کمونیستی (۱۹۹۱) بر پا گردید. هشتاد درصد یهودیان اشکنازی هستند و تقریباً تمامی آنها به زبان روسی تکلم میکنند و حدود ۲۰ درصد آنان با روسها اسیمیله شده اند و ۲۰ درصد از جمعیت را بخارائی ها تشکیل میدهند. قبل از سقوط رژیم کمونیستی یک فرد یهودی در شورای عالی این جمهوری انتخاب شد.

از ۱۹۹۲ طبق قانون جدید یکی از شرایط جهت رسیدن به مقام عالی دولتی دانستن زبان قرقیزی است. از این طریق سدی جهت یهودیان برای رسیدن به این مقامات پدید آمد.

در بیش کک (پایتخت) یک مدرسهٔ یهودی روزانه، یک مدرسه (در روزهای یکشنبه) و یک کتابخانه یهودی وجود دارند همچنین مرکز آموزش ایش هتوراه Aish ha Torah و نیز دانشگاه یهودی فعالند. علاوه بر این در پایتخت یک کنیسا و نیز چندین عبادتگاه در شهرهای بیش کک و فرغانه موجود هستند.

از نقطه نظر تشکیلاتی یهودیان دارای مجمع فرهنگی منوراه هستند که محلِ فعالیتهای جامعه یهودی میباشد و نیز سازمان مکانی برای جوانان برقرار است.

یهودیان قزاقستان

(یکی از جمهوریهای اتحاد جماهیر شوروی سابق)

قزاقستان در ۱۹۹۱ از شوروی مجزا و مستقل شد. در این سرزمین یهودیان از ازمنهٔ قدیم که شامل یهودیان کوهستانی (تات ها) و بخارائی میباشد میزیستند و در زمان جنگ جهانی دوّم اشکنازیهائی از سایر نقاط به آنان پیوستند. اکثر یهودیان در شهر آلماآتا (آلماتی = پایتخت) ساکنند. جمعیت یهودیان قزاقستان در سال ۱۹۷۹ به ۲۳۵۰۰ نفر میرسید ولی در اثر مهاجرت تا سال ۱۹۹۹ تعداد آنان تخمیناً به ۱۲۰۰۰ نفر کاهش یافت. از ۱۹۸۹ تا کنون حدود ۸۰۰۰ نفر یهودی از قزاقستان به اسرائیل مهاجرت کرده اند.

جوامع یهودی اکثراً در آلماآتا و چند شهر بزرگ دیگر وجود دارند. طبق آمار ۱۹۸۷ حدود ۴۷ درصد متولدین از مادر یهودی و پدر غیر یهودی هستند. در شورای جمهوری هیچ یهودی شرکت نداشته است. در سالهای اخیر چند کسبه موفق یهودی در قزاقستان دیده شده اند. در ۱۹۹۸ جمهوری درخواست کمک و سرمایه گذاری در تمام رشته ها را از اسرائیل نمود.

از لحاظ فرهنگی یهودیان فرهنگ روسی دارند و به زبان روسی تکلّم می کنند. در قزاقستان ۱۱ مدرسهٔ یهودی در ۱۱ منطقه با حدود ۵۶۰ محصل برقرار هستند. یک کتابخانه و یک کنیسا و مرکز جامعه در پایتخت نیز وجود دارند.



یهودیان دارای چندین سازمان هستند از جمله: سازمان میتصوا که سازمان اصلی جامعه میباشد و بیش از بیست گروه را در بر میگیرد (مانند سازمان بازماندگان گتو و غیره). سازمان میتصوا از جوینت آمریکا برای امور سالمندان کمک میگیرد.

پرسشنامه مربوط به پیوند دل‌ها

در حال حاضر تعداد بسیاری از افرادی که در گروه‌های سنی متفاوت هستند از این برنامه استقبال کرده‌اند. شما نیز چنانچه مایل به آشنایی برای ازدواج و تشکیل خانواده هستید پرسشنامه زیر را تکمیل کرده و به آدرس سازمان قسمت پیوند دل‌ها بفرستید. لطفاً روی پاکت بنویسید محرمانه.

Are you tired of surprises in looking for the right person?
Find your soul-mate through SIAMAK's new program

Peyvand-e-Delha Dept.
24 Hr. Voice Mail: (310) 535-6719
(Ask for Mr. Aram)

برای تسهیلات بیشتر علاوه بر دسترسی به تلفن پیغام گیر ۲۴ ساعته ۶۷۱۹ - ۵۳۵ (۳۱۰)
سازمان روزهای یکشنبه ها از ساعت ۱۱ صبح تا ۴ بعدازظهر برای این منظور مخصوص باز است.
تلفن تماس برای روزهای یکشنبه ۶۲۴۹ - ۸۴۳ (۳۱۰)

General Questionnaire

Full Name ____________________ Nick Name ____________________

Address ____

Phone # (_ _ _) _ _ _ _ _ _ _

E-Mail ____

Male/Female (circle) Age __________ Height __________ Weight __________

Hair Color ____________________ , Single Divorced Widowed (circle)

Number of Children ______ Children Ages __________ Children Custody __________

Receive/Pay Child Support (circle) Receive/Pay Alimony (circle)

Drinking Limits (Social,Religious) Smoker __________ Keep Kosher __________

Religious Observations: (Orthodox Conservative Traditional)

Education ____________________ Occupation ____________________

Hobbies: (sports, hiking, music, dancing, dining, movies, plays, travel, other __________

Willing to Relocate to Other Cities/States ____________________

What turns you off in a companion ____________________

____

What do you prioritize or expect in a companion ____________________

Please send a check for $100.00 to the order of the *International Judea Foundation* along with completed form to: P.O. Box 3074, Beverly Hills, CA 90212

Eretz-Siamak Cultural Center

Name: First ______________________________ Last ______________________________

Address: ______________________________

Email Address: ______________________________

Telephone: Day: ______________________________ Evening ______________________________

Marital Status:

❑ Single ❑ Married ❑ Divorced ❑ Widowed ❑ Widow ❑ Single Parent

If single, are you:

❑ Under 18 ❑ 18 & over ❑ College Student ❑ Professional

If married, do you have any children?

❑ Yes ❑ No

If yes, ages of children ______________________ If single parent, ages of children ______________

What kind of programs would you be interested in attending at this center?

❑ Religious education ❑ Shabbaton ❑ Kabbalah ❑ Hebrew language classes
❑ Psychology/self-improvement ❑ Dance classes ❑ Yoga ❑ Gym
❑ Painting ❑ Programs for singles
❑ Movie Night ❑ Programs for seniors ❑ Music Night ❑ Ladies' Night
❑ Marriage Workshops ❑ Book Club ❑ Purim Carnival ❑ Men's club ❑ Cooking Classes
❑ Theme Shabbat Dinners ❑ Sisterhood ❑ Parenting Seminars
❑ Lectures/Seminars ❑ Chanukah Party
❑ Casino night Other (please specify) ______________________________
❑ Talent night ______________________________
❑ Picnics ______________________________
❑ Shab-e shehr ______________________________
❑ New Year's Eve party
❑ Jewish History/History of Israel Class
❑ Fundraising Events
❑ Open discussions

Would you like to volunteer to help at this center? ❑ Yes ❑ No

What specific types of services can you offer as a volunteer to this center? ______________________________

____

____

What are the problems in our community that you would like to be addressed by this center? ______________

____

____

Please mail all completed questionnaires to:
The International Judea Foundation P.O. Box 3074 Beverly Hills, CA 90212-9879
Thank You, The Eretz-Siamak Board

VIDEO OF AMERICAN BUSINESSMAN BEHEADED SURFACES ON ISLAMIC MILITANT WEBSITE

Nick Berg, 26, the founder of Prometheus Methods Tower Service corporation was a young business man living with his family on the outskirts of Philadelphia, Pa. Berg disappeared on April 9 after going to Iraq to negotiate a contract on behalf of his company to aid in the rebuilding of the communication antennas, which were damaged during the US led invasion of Iraq about a year ago. Last week, a video tape surfaced on one of the Islamic militant group websites showing the 26 year old sitting on the floor surrounded by five Islamic militants, believed to be members of al Qaeda. The identity of the men was concealed by head scarves and ski masks. The militant men read a prepared statement announcing that this was in retaliation against the recent 'torture' of Iraqi detainees by American soldiers. The men, then, beheaded Berg while shouting, "Allah is great", in Arabic. The same man who read the statement, pulled out a large knife and started cutting at the throat of a screaming and bleeding Berg; something that can only be described as barbaric, inhumane and utterly despicable. The US officials could not authenticate this video, but later the story was corroborated by Berg's family when they were told that his decapitated body was discovered by US patrol near a highway overpass just outside of Baghdad last weekend. Berg's family expressed their anger and frustration at the killing. When his parents were asked if they saw the online video, Suzzane Berg said, "I don't know if I want to see it. It's just so awful." Nick Berg's father, Michael Berg, blamed his son's death on bad policy by the Bush administration in Iraq. However, Mr. Berg failed to fully explain the link between the US policy and his son's death. When briefed about the death of the American contractor, President Bush offered condolences to Berg's mourning family while condemning the actions of the terrorists. He told the associated press, "Our thoughts and prayers are with his family. It shows the true nature of the enemies of freedom. They have no regard for the lives of innocent men, women and children. We will pursue those who are responsible and bring them to justice."

BY: Michael E Mousa
3rd year UCLA, Biology

Borrowing on the Equity in your Home

If you have decided that financing is the way to go, you might want to pass up on the chance to borrow from a bank or to strike a financing deal with the car dealership and instead borrow against the equity in your home to buy the car. This can either be done by refinancing the entire home mortgage and pulling cash out or, in the alternative, obtaining a home equity line of credit. A second mortgage would probably not be a good idea since interest rates on second mortgages are typically high.

The benefit with borrowing against your home is that the interest you pay on the home mortgage is tax-deductible, whereas the interest you pay on a regular car loan is not. Since there is a tax-savings when you generate tax-deductible interest, the home mortgage interest rate (in essence, your car loan's interest rate), is lower than its face rate.

Although your options might be numerous when shopping for that new or used car, a broad understanding of your financing options will help you make a smarter and more economical decision.

Happy car shopping!



Cash Purchase vs. Lease

Often, leasing makes just as much sense as paying cash for a car, maybe even more so. This is especially so when the total amount of lease payments (plus the down payment) equals the amount the car would have depreciated in the lease period. For example, take a $15,000 car and assume that you could lease the car with a down payment of $1,000 and monthly payments of $195 a month for three years. After three years, you have approximately paid a total of $8,000 (including the down payment). Now, instead, assume that you purchased the car for $15,000 cash and after three years, you decide to sell. If you can sell the car for $7,000, then you have in essence lost $8,000 over the three years you owned the car. And this is the same amount of total dollars that you expended on the lease. What's more, under these circumstances, if you are the type that likes to replace your car every three years or so, the leasing option allows you to replace your car relatively easily, just by returning it to the dealer and replacing it for a new car. Contrast that with the situation where you purchase the car for cash and are forced to find a buyer for the car after three years. Although you could always trade-in the car at a car dealership, the price the dealership offers does not come close to the fair market value of the car. With this in mind, even if the amount of lease payments over the lease period are slightly more than what the car would have depreciated in that lease period, it would still make sense to lease since the added convenience of being able to easily exchange the car after the lease period for a new car makes the lease so much more advantageous.

Finance vs. Lease

In some circumstances, a lease can be more advantageous than a loan. Here, you compare how much you would pay in total lease payments in the lease period versus how much you would pay in total principal and interest payments in that same period less the equity that you would build in that period. You should choose the option that provides the least expenditure of total dollars. In order to perform this analysis, you will need (1) an amortization calculator (find one at e-loan.com) that can generate an amortization schedule; and (2) the value of the car at the end of the lease period. For example, suppose you are considering purchasing a $50,000 car; your options are to lease the car for three years at $700 a month, or to finance the car at a 4% interest rate for five years. An amortization calculator will tell you that the payments on this type of financing arrangement are approximately $921 a month. Also assume that the car will be worth approximately $30,000 at the end of the three-year lease term. Under the lease, you will have made $700 x 36, or $25,200, in lease payments over three years. Under the financing arrangement, you will have made $921 x 36, or $33,156, in principal and interest payments. The amortization schedule will show you that after three years of payments, you will have a loan balance of approximately $21,200 left. This means that if you were to immediately sell the car after three years, you would earn a profit of $30,000 - $21,200, or $8,800, but of course you had spent $33,156 so your net expenditure is $33,156 - $8,800, or $24,356. However, underthe lease you expended a total of $25,200 in total dollars. Under this example, this difference is marginal and a lease looks just as attractive as a financing arrangement. But the example assumes no extra costs (actual and emotional) of selling the car privately for $30,000; remember that under a lease, you just return the car to the dealer and have the ability to trade in for a new car. This factor would make leasing even more attractive, even though the total dollar expended under each option is almost identical. Given that, leases do have restrictions that financing arrangements do not, such as mileage caps and maintenance requirements.

How to Pay For Your Car

Daniel Pouladian

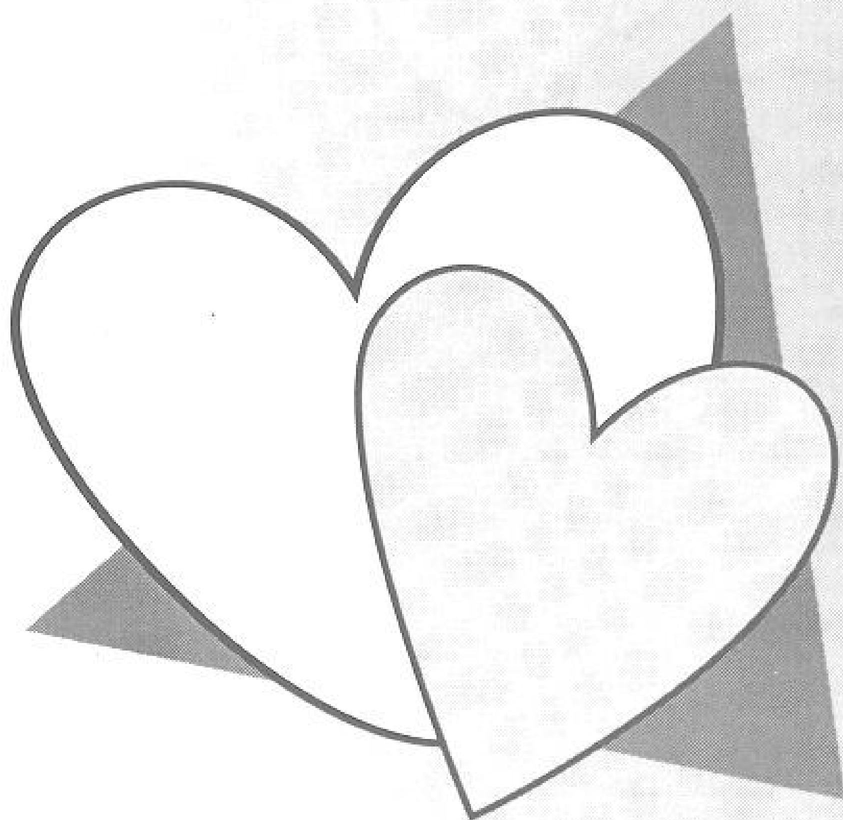
Looking to buy a new or used car? Although there are plenty of choices to make cars more affordable (or at least to allow us to overextend ourselves so that we can afford a car), the increased number of choices has made car buying more complicated. After all, we all want to make the correct and most economical choice so as not to be labeled a *friar*. The next couple of paragraphs will analyze what factors you should keep in mind when deciding what payment method to use to acquire that new or used car.

Cash Purchase vs. Finance

For those of you ready and willing to pay cash for that car, you should think twice before you drop a large sum of cash that could be otherwise used for an investment. Remember that cash is king and that your cash can earn a rate of return in a given investment. Therefore, you should carefully analyze what choices you have with your cash before you use it to buy a car. Specifically, when the rate of return that you could earn on your cash is higher than the interest rate that you would pay to finance that car, then you should finance the purchase price. This makes economic sense because the rate of return that you earn on the cash goes to pay the interest rate on the loan you took to buy the car, while any portion of the interest rate above and beyond the car loan's interest rate you keep as a profit. If you had, instead, used the cash to buy the car, then you would have forgone the opportunity to earn that profit.

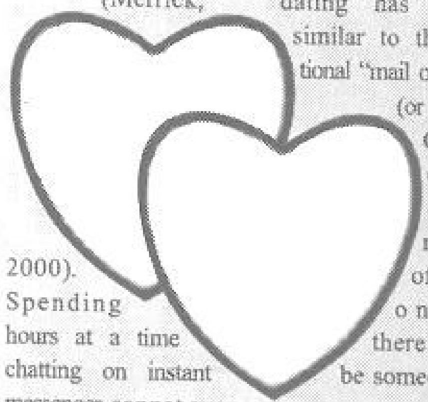
Alternatively, if the interest rate that you can earn with your cash is lower than the interest rate that you would pay to borrow to buy your car, you should pay cash for the car. Of course, if you had no other opportunity for your cash (i.e., a zero percent rate of return on a potential investment), then you should definitely pay cash for the car. Any other option would produce you a loss; this is so because instead of preventing a loss by avoiding the car loan's interest rate alto gether, you have chosen to sustain a loss equal to the difference between the car loan's interest rate and the interest rate that you could have earned otherwise in an investment.

dating scene long before computers. A woman could meet a man in a bar who'd conveniently misplaced his wedding ring." Welch explains that the same level of skepticism that is present in the bar scene, is also necessary online (Avins, 2000). Whether it's offline or online, dating is both a pleasurable and grueling process that has us questioning our potential mates; online dating only provides many more suitable opportunities for daters. With so many possibilities, why not engage in the online dating convention to find your soul mate across the map?



their pictures and profiles professionally done for their posting!) Lying about age is most common among those online daters over 30. It has become so common in practice, that one online dater says, "If I want to meet a woman under 45, I'll set the search criteria for 32 to 40. That way, I know the profiles of all the 45-year old women who've shaved five years off their age will show up anyway" (Avins, 2000).

Sometimes, what remains more frustrating than judging honesty is judging physical chemistry solely through virtual communication. People can look great on paper. You can read about their achievements, hobbies, likes, dislikes, hopes, and dreams – but can you really date a résumé? Many online daters become so infatuated with their intellectual connections, that they falsely assume that there will also be an accompanying physical attraction. Creating this fantasy however, only builds further disappointment when the chemistry fails to appear offline (Merrick, 2000).

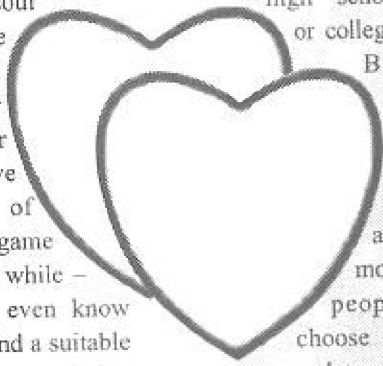


Spending hours at a time chatting on instant messenger cannot guarantee that two people will click in person. As a matter of fact, Dr. Reece Burka, a New Orleans psychologist cautions online daters saying, "You cannot assess information about another person without physical nonverbal cues. A false sense of intimacy is created when interaction remains purely cognitive" (Kirn, 2000).

Perhaps even the thought of such an overwhelming online dating pool causes daters much confusion. Is he or she good enough, or can I find an even more suitable match? With so many specific sites, online dating has become similar to the traditional "mail order bride (or groom)." Given the extraordinary number of singles online, there might be someone else – someone more handsome, more successful, less messy, who doesn't bite his nails. According to one online dater, "If the town matchmaker had put me together with some guy, we'd try to make it work. I sometimes wonder if too many choices- in fact, an endless supply – are actually detrimental to the process. Meeting so many people at once makes the competition tough...Ultimately, the numbers don't mean anything. As my mother used to say, 'All you need is one. The right one'" (Avins, 2000). Just the thought of so many people on the web creates a non-human approach to online dating. Aaron Ahuvia, assistant professor of marketing at the University of Michigan, calls this the "kid in the candy-store effect." With so many choices, daters 'become aggressive in their dating style, on a mission to hunt down the most qualified candidate (Kirn, 2000).

In the end, does the wide array of possible mates outweigh the fears of dishonesty and high expectations? With so many success stories and even marriages stemming from online dating, the negative aspects of trust, physical attraction and confusion are a very small price to pay. As Jim Welch, an online dating expert for matchmaker.com appropriately put it, "Liars and phonies were fixtures in the

down to it, you are just too busy to worry about finding a soul mate. Maybe you're recently divorced or a bit older and have been out of the dating game for quite a while – you don't even know where to find a suitable match. Internet dating has become the reasonable solution to many dating dilemmas. Logically, divorced daters and seniors have a "firm grasp" of who they are and what they seek in a potential mate (Jacobs, 2004). They are only in search of a venue where they could seek these qualities in others. Another interesting sociological point is made by Norval Glenn, a sociology professor at the University of Texas, who writes about the changes that have taken place in modern dating. Glenn writes, "Two or three decades ago, most American couples met in high school or college. But



as more people choose to marry later in life, few social institutions have arisen to replace the role that local communities, families and schools once played" (Harmon, 2003). Online dating has filled that void. Allowing singles to meet by virtue of many different characteristics and specific physical traits, online dating has become the modern matchmaker.

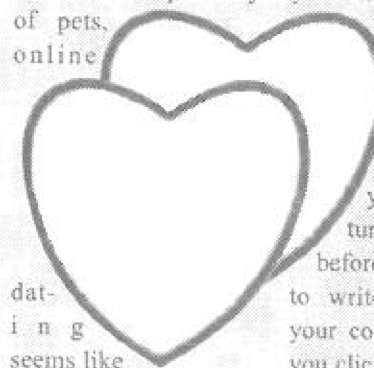
If math is your suit, the numbers totally work out. Why waste your time going out to a bar when a good night will mean talking to one or maybe two people? On a good night at the computer, you can bring up hundreds of custom picked matches with just a click of the mouse. Only lacking finger foods and cheesy pick up lines, the internet is one big singles' party; an estimated 45 million Americans alone use internet dating services each month (Harmon, 2003). There are currently over 2,500 websites catering specifically to the online dating ritual (Lodge, 2003). With careers serving as the pivotal point in many single peoples' lives, the most time efficient choice remains online dating (Merrick, 2000). Available seven days a week, twenty-four hours a day, rain or shine, the internet is a bar buddy that will never let you down.

What about trust issues? Can we really believe that everyone online is being honest? A common fear among online daters is dishonesty. Are people even telling the truth about their age, height, occupation, intentions, and most frequently exaggerated, weight? A 79-year old Manhattan man complained, "It's amazing how all women say they're slender when a lot of them are overweight." Ironically, this same man lists himself as only 69 years old on his match.com profile! The most commonly exaggerated traits are height, weight, and age. With regards to height, many experienced online daters have the custom of automatically deducting 3 inches (Harmon, 2003). Often, men and women find the need to call themselves thin or post dated or professional photos, quite far from reality. (With services readily available to them right there on the site, some online daters now go to the extent of having

With the ever increasing popularity of the internet, people across the world are opting to put away their Saturday night dancing shoes to slip into a comfortable pair of pajamas and embark on the virtual experience of online dating.

In the past, online dating was stigmatized as a last resort for pathetic singles, but it is currently the latest trend in dating. Many internet dating aficionados agree that there are several good reasons to search for a mate online. With such a broad dating pool, there are many opportunities to find the perfect mate without the hassle of going to a bar or the embarrassment of letting Aunt Millie set you up. Still, however, there are many skeptics on the topic – can you trust who is on the other side of the computer? How do you know there will be physical chemistry between two people through the internet? And how can you find the right one when there are so many to choose from? As traditional dating brushes itself up against technology, the revolution of online dating has the possibility of bringing two more compatible people together, but can also be a waste of time.

The first question that comes to mind is can everyone find a soul mate online? Well, just when you thought your highly specific needs would never be met, you realize that there is in fact, a site for everyone. Are you a vegan who refuses to kiss a mouth that touches meat? Check out www.veggiedate.org's site to find others who share in your philosophy (Lynn, 2003). Are you tired of meeting people who just aren't intelligent enough for you? You can go to www.rightstuffdating.com, a site for ivy leaguers only (Avins, 2000). Are you fat and fabulous? Try www.generous.net to share your fat pride with others. Even if you are suffering from an STD, go to HerpesDate.com to find a partner who shares in your pain (Lynn, 2003). If pets are your passion, you can turn to www.kissykat.com – a site that strives to match up singles not only based on their own qualities, but takes into consideration the compatibility of their respective pets (King, 2003). Whether you are Jewish, homosexual, elderly, or just plain kinky, there is the perfect niche for you. With sites catering to such specific interests such as ethnicity, race, age, religion, occupation, intelligence, and even the compatibility of pets, online



dating seems like the answer to everyone's dating prayers.

Another advantage to online dating is that it allows even the most introverted to engage in the festivities. No matter how shy you are around possible mates, the apprehension dissipates once you realize that the computer is the only one you must face. With that in mind, millions of formerly nonsocial daters are targeting potential dates online. Andrea Baker, a sociologist at Ohio University, raises an interesting point about the newfound ease of online dating. "The written word promotes people talking about themselves without the self-consciousness of 'how do I look, how am I dressed'." Whether you lack the confidence or become easily tongue tied, dating "behind the screen" gives you the opportunity to think before you type and to write and rewrite your comments before you click "send" (Kim, 2000).

So you've outgrown the bar scene, aren't in school, dating at work is out of the question, and when it comes

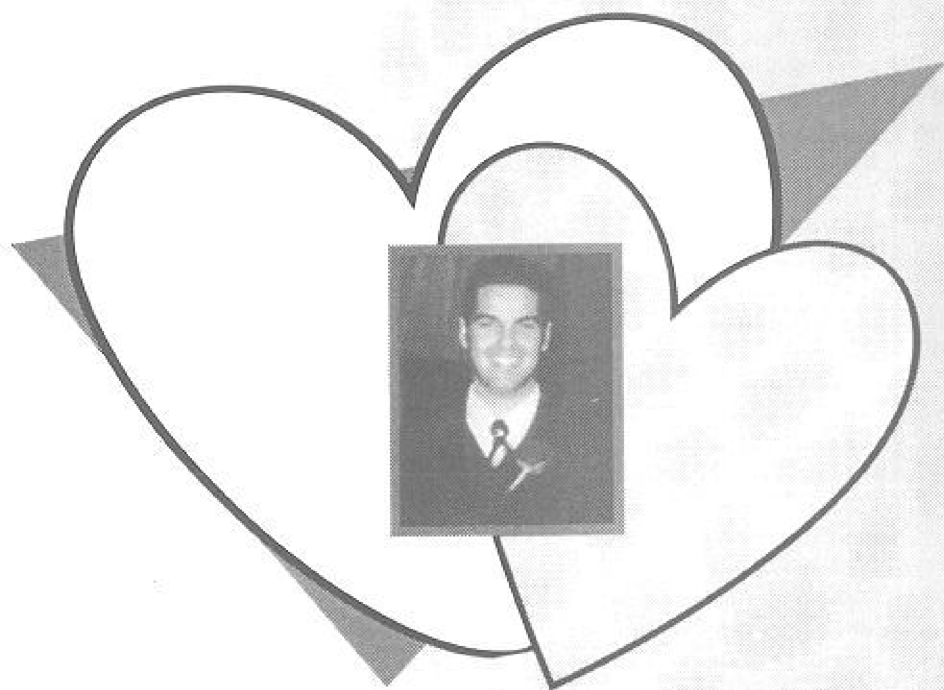
TO LOG ON OR NOT TO LOG ON?

ONLINE DATING

A detailed look inside internet dating

By: Danny Daftari

UCLA-1st year



Katsav chides Iranian Jews for preferring LA to Israel



By GREER FAY CASHMAN

One of the duties of the president of the State of Israel is to give pep talks to solidarity groups from the Diaspora, and to convince them that they will improve the Jewish quality of their lives if they come to live in Israel.

On Wednesday, the Iranian-born Moshe Katsav allowed himself to be a little sharper than usual when addressing an audience of mainly Iranian expatriates, most of whom live in Israel, but a large number of whom live in Los Angeles, which according to Dr. Heshmat Kerman, chairman of the Federation of Iranian Jews in the US, boasts the largest community of Iranian Jewish exiles in the world.

While he speaks fluent Hebrew and has a licorice processing business in Israel that is run by his daughter, Kerman prefers to live in LA. He justifies the fact that Iranian Jews who fled the Khomeini regime settled in Europe and the US by pointing out that these were the places where their children went to school, and they couldn't uproot their children in the midst of their studies, because education has always been high on the Iranian Jewish agenda.

It was an excuse that Katsav didn't buy.

While he was very proud of the achievements of Iranian Jews wherever they happened to be, he said, nothing could justify exchanging one diaspora for another. He found it incomprehensible that both Iranian and South African Jews had opted to live in countries other than Israel.

Another Iranian expatriate, David Bibyon, who lives in Holon and chairs the Ezer MiDavid organization, wanted to know what was being done to rescue the approximately 8,000 Jews still living in Iran.

He was dismayed to learn from Katsav that most of the Jews still resident in Iran are quite happy to be there and despite the anti-Israel hatred that often translates itself into anti-Jewish feeling, generally speaking, they are not persecuted. Katsav has met them when they have traveled abroad, and they are usually in a hurry to return to Teheran.

As concerned as he is about their future, Katsav is no less concerned about the strong possibility that in a generation or two, Iranian Jews living in America will become totally assimilated.

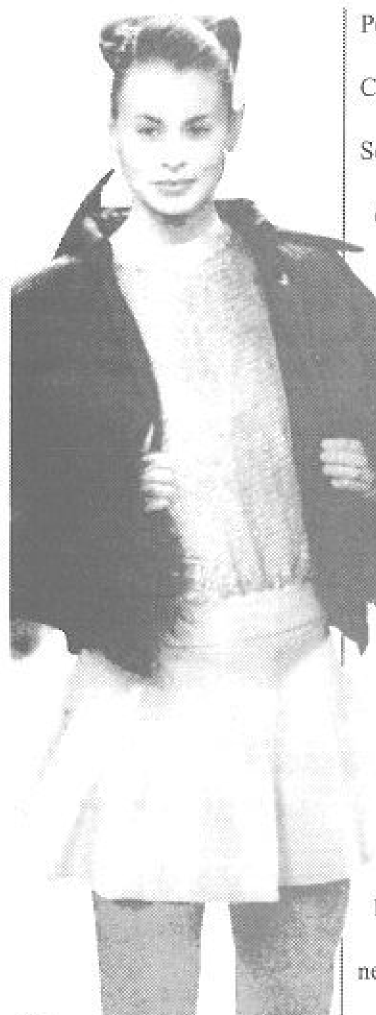
Jews were in Iran a thousand years before the Muslims, he said, "but it is a tragedy of our times that both the Jewish leadership of Iran and the Israeli leadership failed to impress the significance of aliya on Iranian Jewry." Both Katsav and Prof. David Menashri of Tel Aviv University noted that even though Iranian Jewry represents one of the oldest diasporas in the world, dating back to 733 BCE, there has been no proper research of the history of the Jews of Iran, and there are no adequate textbooks for students who want to study the long saga of Iranian Jewry.

no surprise he teamed up with Target in February 2003 pronounced (tar-jay), to create an exclusive collection of classically designed fashion sportswear and accessories for the style-conscious woman; high fashion items at low-end prices. His low priced collection at Target offers affordable luxury for every woman. The shift from designer high-priced pieces to low-priced pieces comes from the need to create clothes that every woman could wear and afford, not just a few. Although Isaac experienced a mild and painful short-lived hiatus from designing, (almost 5 years) he is back on the fashion scene and better than ever. To top off his come back of success, he has recently developed couture quality made-to-order designs, called Isaac Mizrahi New York. Each piece focuses on luxury and exquisite detailing. Price points for the collection begin at $5000. According to Sarah Mower of Vogue, Isaac is "that rare thing in contemporary design: a life-enhancing intelligence on the loose." Isaac's ability to reinterpret classic pieces is quite clever, which makes his clothes irresistible to its stylish clientele. "I find colors on candy wrappers," says Mizrahi." His ideas are different, and have altered the way women dress. He is inspired by outside forces and well as his sharp and imaginative mind.





Blessed with an excellent sense of style, he credits his fashionable mother with his early interest in clothes. Kind-hearted, humorous, and immeasurably talented, whether on the stage, behind designing costumes, or dressing Hollywood's elite, Isaac Mizrahi has definitely made an unforgettable mark on the fashion scene.



dolls and sketching hairdos, while other little boys played with toys. While attending Flatbush Yeshiva, an orthodox Jewish school, he was thought to be abnormal, possessing interests a nice Jewish boy generally did not have. From there, he enjoyed studying dance and acting at the High School of the Performing Arts in New York City. While attending Parsons School of Design, the late designer Perry Ellis hired Mizrahi before he graduated. He worked for Perry Ellis Sportswear until 1983, at which point he moved to Jeffrey Banks. From there, he moved to Calvin Klein, leaving in June of 1987 to form his own business.

Mizrahi was working in the luxury sportswear category, which covers everything thing from raincoats to eveningwear. Then, in 1992, the House of Chanel, who became Isaac's financial partner, encouraged him to produce a department store line, Isaac, which debuted in 1994. There, all of his original ideas came to life from his love for American style, resulting in a witty and versatile style of clothing. Unfortunately, after many years of hard work and much success, the same people who backed him financially, decided to pu" out, and in 1998, Mizrahi was forced to close his business, being left with little to do. Receiving many awards, from the Council of Fashion Designers of America in 1988 and 1989, the Fashion Industry Foundation Award in 1990, the Michelangelo Shoe Award in 1993, and the Sundance Film Festival Audience Award for Unzipped in 1995, (a personal documentary about putting together his 1994 fall collection), are some of the many accomplishments Isaac has been recognized for. Within a year after he called it quits, he turned in a new direction, writing a one-man show about his life called Le Miz, which debuted in Greenwich House Theatre in New York In October 2000.

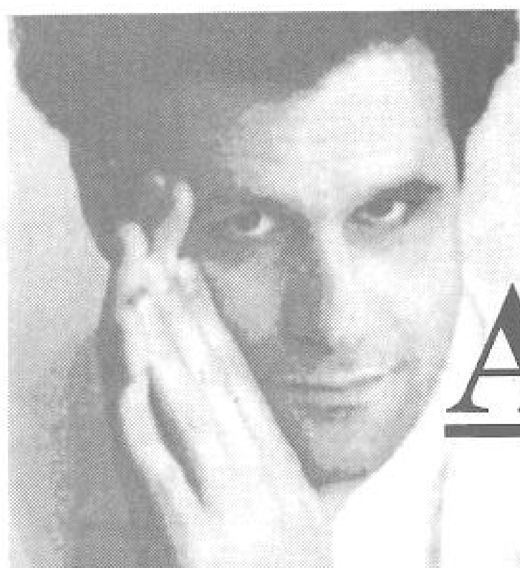




Commended for the youthfulness of his clothing, and constant flow of new ideas, it's

Jessica Reuben

ISAAC MIZRAHI



A *Legend* in the Making

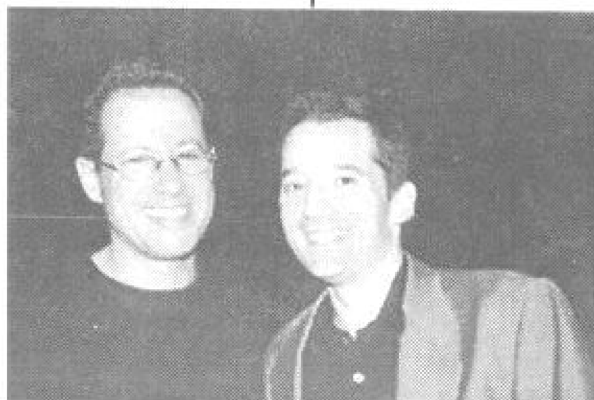
A legend in fashion, Isaac Mizrahi, has come to be known as one of the most-respected and highly intelligent designers in fashion today. Famous for his use of color, the clean, flattering lines of his designs are similar to the classic look and sophistication of New York.

With his moon-round face under a mop of poodle-black curls, fashion was in Mizrahi's blood. On October 14, 1961, Isaac was born to the son of a children's wear manufacturer, and a mother who adored and amassed fine clothing. Raised in the close-knit Syrian Jewish community of Brooklyn, New York, Isaac had talent written all over his face. Even as a young boy, Mizrahi would fantasize about fashion, sewing luncheon outfits for

Very few people marry exactly the person that their parents want. And smart parents do two things: first, they build up the person that you do marry because after all you chose them. And second, this is what they do about the things that they can't stand in the person that you marry: they keep quiet. That's what smart parents do. It is not the parents' job to point out the shortcomings of your child's intended. It's not your job. You don't have to marry them. You see the world differently and you want them to build strong families like you did. And this will drive a family apart. It is our job to draw each other close, and I've got news for you: it is no great mitzvah to draw someone close when you like everything about them. The point is you draw someone close when it's hard sometimes, because you know that that's what it means to build a home and a family, and also because you know that if your child chooses their spouse over you, you're going to suffer. And it is tremendously important. It's important for your children to know you will do that, and it is important for you to do it. Everybody gets their chance. You got your chance, they get theirs.

So I would say this, if your children, if you are lucky enough that your children have chosen someone Jewish to marry—and Jewish means born Jewish or someone who is born of another religion, who chooses, thank God, to become Jewish—if your children choose someone Jewish to marry, rejoice! Be happy! Be thrilled for them! Help them.

And now, for one last comment, back to the young Persian community. This is *Pesach*. And on Pesach, we are taught what it is that the Israelites did when they left Egypt. Remember what they did? They took the wealth of the Egyptians. They figured, "look, we have been slaves for hundreds of years; they owe us a little something." According to the Rabbis, the Egyptians gave it willingly, but we'll leave that aside for a moment. About that you don't need advice from me—believe me, I couldn't tell anybody how to create wealth. I don't know anything about business. There are lots of people that you can talk to that can help you to create successful careers, which is, I reiterate, a wonderful and important thing to do. But that is not what Moses did when Israelites left Egypt. Moses didn't go around and collect wealth. Moses found the bones of Joseph, who was buried in Egypt hundreds of years before, and he remembered the promise that Joseph had extracted from Bnai Yisrael, from his brothers and from his children, that they wouldn't leave him back in Egypt when they left.



Jay Reisbaum & Rabbi David Wolpe 2002 Ramah Dinner



Rabbi David Wolpe talks with Dan Katzir

And Moses did that because he knew that if we don't carry or past with us, we will never know where it is we are going. And this is really the plea that I make to you, more than anything else—don't leave Joseph back in Egypt. Don't be seduced by the wonders and the glory.

the image of God. It takes discipline to create and build a Jewish family in this city, in this country, in this world. After all, you have freedom. You can do whatever you want. But if every Jew, or even the majority of Jews, don't take upon themselves the discipline of finding other people to marry, who either are Jewish, or who will choose to become Jewish, and then who will raise their children as Jews, Judaism will disappear. And freedom for us will slide into chaos. And the fidelity to tradition, the love, the closeness that has characterized our people for thousands of years—in a moment, it will disappear.

Here is the third blessing. The third blessing is strong families and close community. That is a blessing, and I don't think I have to tell you, especially in a country where families disintegrate, what a blessing it is to have strong families and close community. Not every family, not every aspect of the community, but as a whole, it is true and it is a blessing. So what's the curse? What after all is the curse of the close community? Gossip? Gossip, that's one. Stereotyping. Every body knows everybody, so everybody knows exactly what everybody is like. I must tell you, may we be frank here for a minute, every young Persian that I speak to in my office, and there have been many, about the opposite sex, complains about how they stereotype their sex. The men complain about how the women stereotype them, and the women complain about how the men stereotype them. Now, somebody has got to be wrong. "Men", I heard. [Laughter] I'll tell you the answer! I happen to know the answer! The answer is that as soon as you spend enough time talking to anyone, they cease to be a stereotype. The Jewish people had this experience. You will make friends with somebody, and all of a sudden you'll discover that they don't like Jews. But because they know you what will they say? They say, "You're different". You are different. You are not like the rest of them. People are not stereotypes—they're people. They're human beings. They're created in the image of God. Don't do that to yourselves, and don't do it to other people.

I grant that this business of stereotyping and gossip and so on exist in any small community. I sometimes speak of this synagogue as a village. It's like a village. It has about the number of people as a medium size village, and the same things exist here. Different groups stereotype different groups. There is gossip about this one and that one. But let me tell you something that I experience as a Rabbi almost every single day, not every day but almost. Someone will come to me and tell me a story about someone else—and boy it's convincing. But then the other person comes and they tell me their story, and it's equally convincing. And I realize if you want to break down your stereotypes, you have to talk to somebody for more than 5 minutes. That's how it works. That doesn't mean that everybody will be your friend, or more; but you will discover, as human beings always have, that it is in some ways unfair to lump men as men or women as women or Jews as Jews, and that it is a disservice that we do to our selves to acquiesce—that is to agree, to allow—these kinds of stereotypes.

And if you begin not just to understand but to act as though money means responsibility, and gossip and stereotyping destroys individuals and reputations, and freedom is hard and boundaries are necessary, the world will change. I mean, after all, that's what Judaism is, in part. It is as a system that provides some boundaries. An image that a religious writer from another tradition once used is everybody is playing a game on a mountain top, and what faith does is that it puts a fence around the mountain top, so that you can be free or inside the game, so that you know that you won't fall off the edge.

Now I have two comments to your parents. First of all, to the parents: it is remarkable what you have given to your children. This is an amazing community, and the young Persian community are among the most accomplished, thoughtful, intelligent, ambitious– in the good sense–group of people I have ever seen, much less known. And it is true that you brought them to Los Angeles and you and they will have to live with all the ambiguity of living in Los Angeles, where we are taught that what you see is what matters, not what you are. And the car you drive and the house you live in are measures of your worth, not the people you help, the values you cherish, or the beliefs you have. But you have to help them. And by helping them I don't mean tell them what to do. I want to remind you of the first piece of advice that is given to you specifically in the Bible. It says *al kain ya'azov adam et aviv v'imo v'davak b'ishto*. It says, concerning Adam and Eve, "therefore a man will leave his father and mother and cling to his wife." I'm going to repeat that, "therefore a man will leave his father and mother and cling to his wife." I have seen—and this is the most difficult thing for me to say this morning—I have seen



marriages and engagement destroyed, destroyed by the fact that the man's closeness to his mother is greater than his closeness to his wife. [Applause] Don't do that to your children, because if that is true, they will never, they will never create a home of their own. They won't do it. They can't do it. And it's not fair. It's not fair.

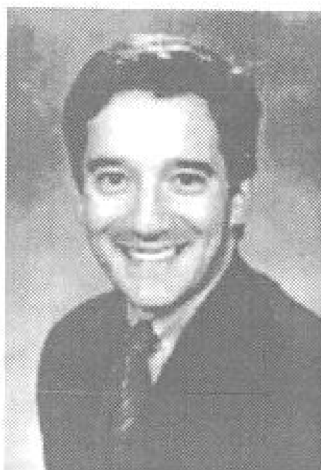
the younger Persian Jews whose lives are so enormously complex, so very difficult, who balance so many different forces in their lives, in part because of the tremendous gifts that they have been given by their parents and their community and also by the very ambiguity and difficulty of living as a Jew in America, which is only compounded, of course, by the questions of living as a Persian Jew in America.

Many years ago, Rabbi Isaac Klein, who was one of the leading Rabbis of the conservative movement, gave a sermon in which he mentioned that on Yom Kippur there is a blessing recorded in the prayer book that was said by the inhabitants of Sharon. It was a region subject to earthquakes, and each year they used to pray to God, "Dear God! May our houses not become our graves," and Rabbi Klein said what that really means is, "May our blessings not become our curses," because every blessing can also be a curse. And I want to talk to my friends in the younger Persian community about your blessings and the way in which at times these things can become your curses. And I want to say to you not because these things don't exist in the Ashkenazi community— as you will hear they do—but because, especially given how much you have been a part of this synagogue and this community and how much we hope and pray that you will be in the future, you do deserve every now and then that somebody just speaks to you. So here goes:

The first blessing is the blessing of wealth—to be crude, the blessing of money. Money is— make no mistake about it—a great blessing as far as I am concerned. And I say this with no irony intended, Jews cannot be too rich because money gives you power in this world, and we need power. It is a wonderful thing, and by the way, there is nothing wrong with loving beautiful things. Our tradition has a concept of *hidur mitzvah* beautifying the mitzvah, and the Rabbis talk about if one is able, you should have a beautiful *mezuzah* and a beautiful *chanukkiah;* that's a way of giving glory to God. That artistry and beauty are part of what God has given us in this world—and it's a good thing.

But you know, especially living in this city, that wealth can be a curse. Wealth can turn to *ostentation*—to display not because you love beautiful things but because you want to show that you have more than the person next to you. Wealth can lead to people in the same community who aren't wealthy feeling as though they have to pretend that they are because otherwise they would be looked down upon. And one thing that Judaism reiterates again, and again, and again is your worth as a human being has nothing to do with how much money you have. Nothing. That wealth, ultimately, is your spirit and your deeds, not your bank balance. That if you have wealth that that wealth is in part given to you to alleviate the misery and the pain and the need of others.

Look around you how do you think this place was built? It was built because people opened up their pocketbooks and their hearts. That's how. Because they believed that their



wealth was given to them on loan, not as a permanent possession. And you have, God knows, many, many models in your community (some of them are sitting right here) of people who understand their wealth that way, and who give not just to the synagogue, but to the community, to each other. There are people sitting in this congregation from the Persian Jewish community (and I won't tell you their names, although if they give me leave to, I would) who have pulled me aside and said to me, "Rabbi; if anybody in the synagogue is ever in trouble, call me and I'll take care of it." And those of you who are younger and who already have wealth or who will have wealth—I pray to God, that's who you are or who you will become. Don't let your money trap you. Don't let it be about having more than someone else, when everybody sitting in this room, almost without exception, has more than 99% of all the human beings who have ever lived. Are you going to make your life about getting 99.2 % or 99.3%? Then it becomes a curse. Don't let it happen. You and your souls are better than that. So let your deeds be better than that, too.

According to Rashi, the word *Israel* means "to struggle" and the word *Essav* means "already made". In other words we're about getting there, not being there, and it all depends where you want to get. It is nothing less than a *to'evah,* an "abomination", for a Jew to have money and not to give money. It is, in our tradition, a shame and a sin.

The second blessing is freedom. Freedom is a blessing. It's what this holiday is about. Thank god we live in a land of freedom. Nobody would want to say otherwise, and I don't have to tell you what a blessing this is. But it is a blessing that can be a curse because freedom without discipline is chaos—nothing less than that. All over the world you can see it. Look at what is happening now in Iraq. Iraq is in the place—no matter what is your political view—where there is freedom but not yet discipline, and that's what makes chaos. That's what Judaism is about—it is about taking this people that were slaves, giving them freedom and teaching them how to accept obligations upon themselves, not because they have a slave master with a whip, but because they are created in

Transcription of

Rabbi David Wolpe's

Sermon on the First of Pesach, 2004
Sinai Temple, Los Angeles



Transcription edited by:
Ms. Daftari

Transcription's final edit:
Payman Akhlaghi

Wednesday, June 02, 2004

When I first came to be the Rabbi of Sinai Temple almost seven years ago, I didn't know what a Persian Jew was. I knew there was such a country and I knew there were Jews there, and I knew that some of them where in Los Angeles. But even though I had had Persian Jews in my class at the University of Judaism, I didn't know there were Persian Jews or what that meant. Even though some had attended the service that I had been running for some 15 or 16 years at that time on the fourth floor on high holidays, I didn't know who they were or what it meant.

Things have changed a lot. In fact, if you look around you, and especially if you are in the front, if you look towards the back of the synagogue (which is worth doing for a moment), you will see that of the 2000-some people who are attending this service today —I'm going to give a conservative estimate—70% of them, I'm being conservative, are Persian Jews. [Applause] And I have said this before (although I don't think I said it from the pulpit, but I'll say it again) when people say to me "to what you attribute the success of your synagogue," I say "Khomeini!" [Laughter] He did more for Sinai Temple than any other single person. [Laughter] Although I would never say I'm grateful for Khomeini, I'm certainly grateful for the result.

But of course it was done over a long period of time by a lot people, and before I go on, I just want to acknowledge how much my predecessors, Rabbi Schrantz, Rabbi Tuttenhauer, Rabbi Rothstein, Rabbi Silverman, and also and especially Rabbi Derschowitz did to welcome (go ahead; you can applaud for Rabbi Derschowitz; why not?) did to welcome and embrace, and to realize what a great gift to our community and to our people in America was the Persian-Jewish community.

Now as much as I come to know the Persian-Jewish community, I will never be an insider. I didn't grow up in that community, I don't speak Farsi, and therefore I will always observe that community from the outside. And although through my work at Sinai temple, through the opportunity of having a Persian- Jewish president in Jimmy Delshad, through the chance to work with the Magbit foundation and some young Persian groups, both Eliana and I have come to love many members of the community and come to love the community, we're outsiders. But still—this is to the extent that is anybody's that a Rabbi has the right to call a congregation 'his congregation'—this is my congregation. And it is my task to speak to the congregation the best way I know how. And to say both things of praise, *shevach*, and also what our tradition calls *yisurin shel ahava*, "criticisms of love". And I want to speak particularly to

A Conversation with Nadia Adhami

mittee at Fred Fariborz Matloob – a unit of B'nai Brith for seven years, where we organized the first Jewish Persian youth group in Los Angeles. Volunteering my time to humanitarian causes is a big part of my life. I am many times moved by the verse in the Mishna that says, "Whoever saves a single soul, it is as if that person saves an entire world."

**LD: The Iranian Jewish Women's Organization of Southern California recently honored you as the Woman of the Year.
What has this award meant to you?**

NA: I am so deeply humbled by receiving this award. To me, this award is more than an honor. It bestows on me a pledge to continue to strive for excellence in my personal as well as professional life. I will continue to use my passion for science as well as my compassion for fellow human beings to create a world where there is no conflict or grief.

LD: Although our society has come a long way in granting equal rights to women, there must have been many challenges that have stood in your way as an engineer. Tell us about your experiences as a woman in a male-dominated field.

NA: I always feel like there is an incredible amount of strength and determination that stands behind all that I do, because I chose a career that I am passionate about. I feel that nothing can stand in my way when I wake up every morning excited about that day's work. Many times we forget that the greatness of a society, its future and collective prosperity doesn't depend on the number of doctors, lawyers or dot-com companies we have. Its vitality and success depends on how we use our knowledge. We are all individuals trying to fulfill our unique potential. We are obligated to find a higher purpose to our existence and follow our passion in life.

LD: What advice do you have for young Jews growing up today?

NA: Expect great things from yourself. The bumblebee doesn't know it is aerodynamically impossible for him to fly; he simply expects it of himself. Set your goals high. If you have accomplished all that you planned, then you have not planned enough. Don't limit yourself by planning only that which is possible to accomplish. Expect the best!



LD: When did you first devel op a passion for astronomy and space exploration?

NA: As a child, I was always mesmerized by the beautiful starry skies of Abadan, a city in south of Iran where I grew up. Since I had a passion for mathematics and physics, I was always inquisitive about the intricacies of our solar system and universe. In 1977, I followed the take-off of Voyager I & II spacecrafts. I also read President John F Kennedy's speech titled "We choose to go the moon" and I was fascinated by where the space exploration was headed. Subsequently, I started reading avidly about NASA and its missions.

LD: Tell us about what you would consider the biggest milestone of your career so far.

NA: I have always been fortunate to be involved in the forefront of technology. In 1992 I joined JPL's ALPHA Project (Advanced Laboratory for Parallel High Performance Applications). We designed an advanced framework for parallel discrete-event simulations. The United States air force utilized this framework for aerial combat simulations using F-15 eagle fighters, which were used in Operation Desert Storm. In 1994, four of my colleagues and I received a NASA Group Achievement Award and registered a NASA patent. Aside from this recognition, I learned an invaluable lesson. I learned that technology brings with it a moral obligation. All technology, including space exploration has no conscience of its own. As scientists, promoting peace and alleviating suffering must be our inspiration in life.

LD: You have amassed a very impressive and long list of achievements, honors and awards. To what would you attribute your long line of accomplishments?

NA: I accredit my endless motivation in life to my family. My family's most valuable attribute has been their unconditional love and unity. The wisdom and compassion taught to me by my parents has been my guiding light throughout my efforts.

LD: For generations, women have stayed away from certain careers for fear that it would make them less dedicated as mothers. Have you ever felt torn between your career and your child? What would be your message to young motivated girls who feel they have to choose between motherhood and a career?

NA: As Philosopher Kin Hubbard once said, there is no failure except in no longer trying, and there is no defeat except from within. I believe there are no boundaries in life except for those we place before ourselves. I know from personal experience that raising a child as a single mother, working, completing my education, and volunteering for charitable causes, all required a great amount of dedication and commitment. My advice to women is to use all available resources as I did, including support from family, manage time wisely, be well organized, and stay focused.

LD: It's evident that you've been successful in both your professional and personal life. Tell us about some of your Jewish activism outside your career.

NA: I am currently an active board member of ARM, a non-profit organization whose primary goal is funding research to find a cure for HIBM (Hereditary Inclusion Body Myopathies). This genetic illness affects the young at the prime of their lives and it predominantly affects Jews of Middle Eastern descent. The groundbreaking research that ARM helps fund at institutions around the globe such as Johns Hopkins University, Hadassah Hospital, and UCLA will hopefully one day alleviate the debilitating effects of this illness and ultimately lead to a cure. Prior to this, I served as the chairperson of the cultural com-

Iranian Jewish Women Advancing in the Sciences:

A Conversation with Nadia Adhami

NADIA ADHAMI,

recipient of the 2004 "Woman of the Year" Award from the Iranian Jewish Women's Organization, has become a pioneer in her field, and the unique example of a versatile Jewish woman of the 21st century. Adhami is of the first Iranian Jewish women to engage in the study of space travel and has succeeded in winning prestigious accolades an

patent from NASA. Among her accomplishments was the creation of software that simulated U.S. Airforce battles that was later used in Operation Desert Storm.

With an undergraduate degree in Management Information and a Masters in Software Engineering, Adhami has worked on a variety of groundbreaking scientific ventures including the Hubble

SpaceTelescope, Mars Observer and the Magellan projects. Currently, she currently works at Deluxe Laboratories, where she is responsible for the research and development of a number of scientific and technological breakthroughs. Chashm Andaaz had an opportunity to speak with Adhami to find out the secret to her success in doing it all and having a family.

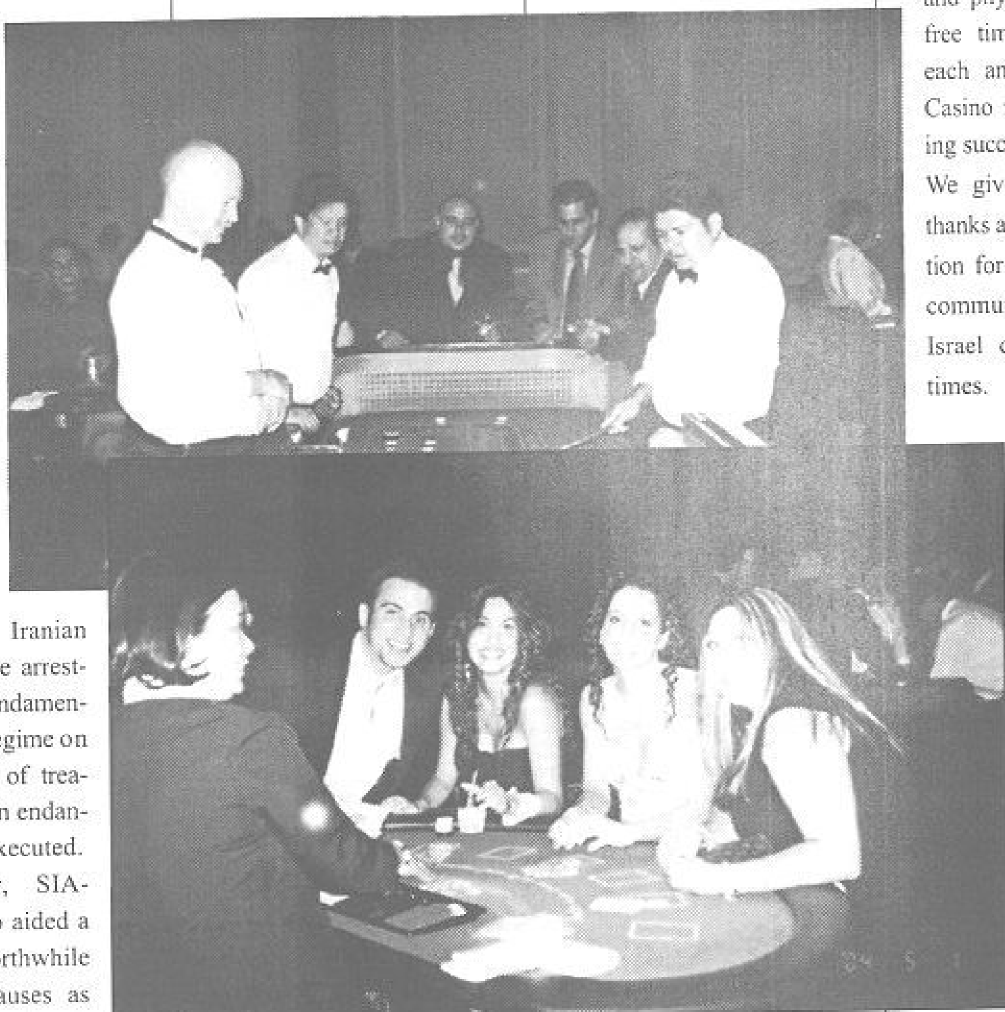
Interview by: Lisa Daftari

Likewise, the organization donated two ambulances and an intensive care unit to Magen David Adom in Israel. Most notably in 2000, SIAMAK and the Council of Iranian American Jews were at the forefront of bringing to the world's attention the plight of 13 Iranian Jews who were arrested by Iran's fundamentalist Islamic regime on false charges of treason and were in endanger of being executed.

Moreover, SIAMAK has also aided a number of worthwhile non-Jewish causes as well including; handing out food to the homeless in Downtown Los Angeles, sending medical aid to earthquake victims in India and Iran, as well as providing humanitarian support to Muslim refugees in war-torn Bosnia during the recent Balkan Wars.

According to the records attained from Eretz-SIAMAK, the organization is planning on hosting a variety of new Jewish oriented programs and services at their center.

These programs will include adult and youth Hebrew classes, marriage workshops,



open discussions, yoga classes, educational counseling, singles' Shabbatons, Iranian Jewish cooking classes, and multi-cultural events for young Jews to interact.

We at Eretz-SIAMAK hope to see the same crowd from Casino Night at our 2005 New Year's Eve Celebration! The Eretz-SIAMAK Outreach Committee would like to take this opportunity to especially thank all those who attended our Casino Night and the following generous sponsors of our event:

The Neria Yomtoubian Foundation, Dr. Robert Khorramian, Jack Gelnak of Premier Capital Management, Pedram Nazarian of Fame Floor Covering, Super Sal Kosher Market in Encino, Atlantis Hotel and Resort, Urban Retreat, Elana Bugoff, Ario Fakheri, Mali Rofeh, and a number of our special yet anonymous sponsors who gave from their hearts

More importantly, the Outreach Committee would like to acknowledge each and every single volunteer who helped sell tickets, promote our event, and physically placed their free time to making sure each and every aspect of Casino night was a smashing success!

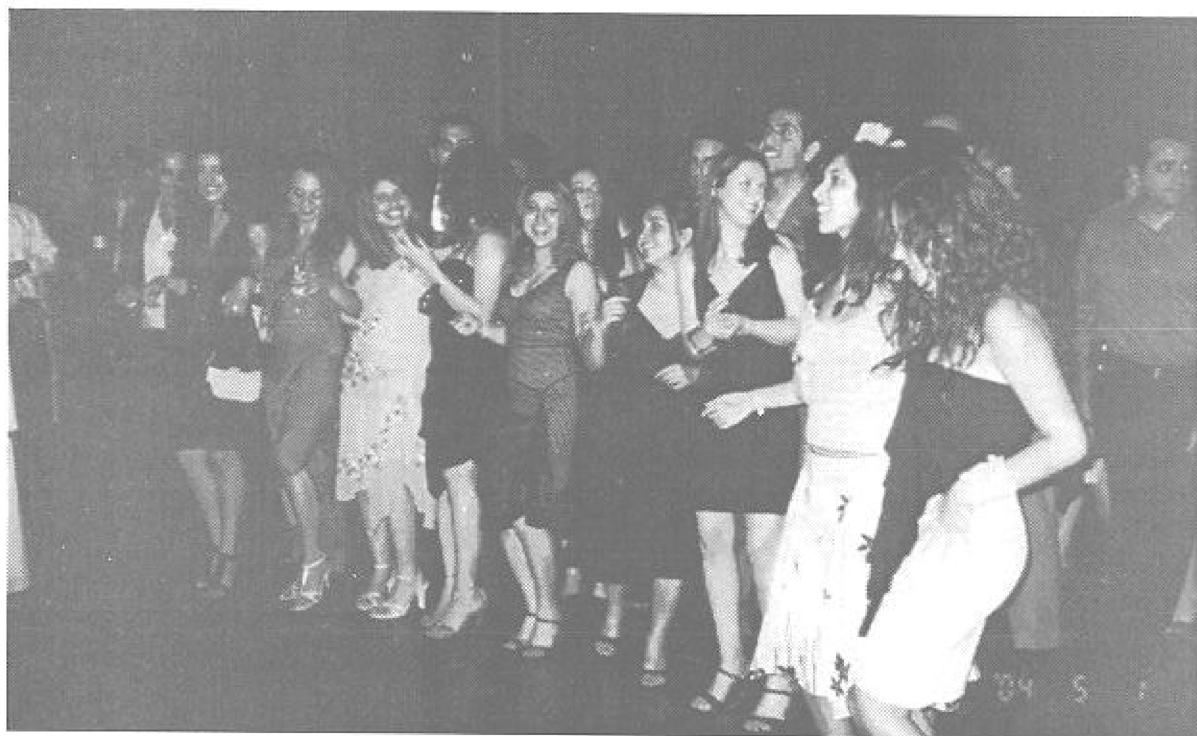
We give your out utmost thanks and sincere appreciation for giving back to the community and helping Israel during this critical times.

We wish to express our heartfelt gratitude to Ben Fakheri for employing his artistic talent in crafting our Casino Night flyer...Ben, you're a true artist!"

A special thanks must be given to Mrs. Ophelia Soumekh who was instrumental in coordinating the entire Casino Night logistics up to the smallest details. Her husband Ezra Soumekh deserves our appreciation as well for his generosity in time and understanding while we shared his wife during the weeks and months before Casino Night!

Local Jewish Professionals Celebrate Israel's Independence At Eretz-SIAMAK Center And Help Raise Needed Funds For Jews In Israel

By Karmel Melamed



CASINO NIGHT BABY!

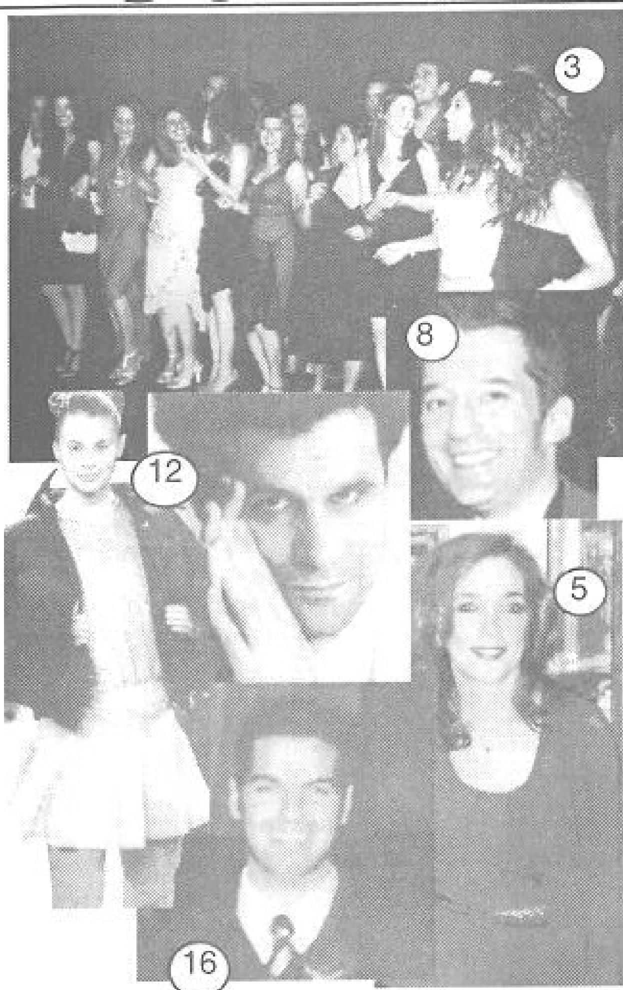
Close to 500 young Jewish professionals were rockin' the house in celebration of Israel's 56th Independence Anniversary at Eretz-Siamak Cultural Center's 1st Annual Casino Night on Saturday night May 1st in Tarzana. From shooting craps to playing their odds at poker, those in attendance helped generate approximately $5,000 in funds to help feed Israeli's living under the poverty line in Israel. Highlights from the evening's swanky shindig included famous tunes from a Frank Sinatra impersonator, and the antics of comedian Marvin Kharazi.

David Elbaz, a Jewish agency emissary, also delivered a special message to Casino Night partygoers about the serious situation Israeli Defense Forces face in protecting its citizens form terrorism.

Aside from raising money for those in need, numerous partygoers also signed a giant thank you card, which Eretz-SIAMAK has forwarded to an I.D.F. unit in Israel. a series of annual fundraisers the Eretz-SIAMAK organization has taken in the last three years to raise money to help feed hungry Jews living in Israel. In 2002 and 2003, a total of $50,000 was raised by Eretz-SIAMAK for Pitchon-Lev, an umbrella charitable organization in Israel feeding and aiding Israel's poverty stricken population.

In past years, SIAMAK has donated $20,000 to the Jewish community in Argentina, which was facing an economic crisis with these funds being matched dollar for dollar by the Jewish Federation of Greater Los Angeles.

Contens

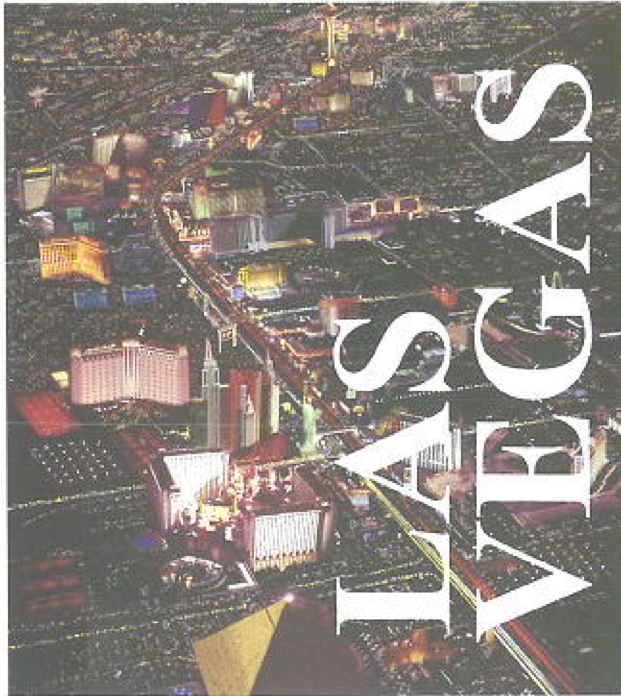


IRANIAN JEWISH CHRONICLE (CHASHM ANDAAZ)
Is published monthly by: Iranian American Jewish Association
A.k.a. SIAMAK (a non- profit organization)
An affiliated Organization of Jewish Federation Council of Greater Los Angeles
P.O. Box 3074 • Beverly Hills, California 90212 • Telephone: (310) 843-9846 • Facsimile: (310) 843-9266

Editor-in-Chief: .... Dariush Fakheri
Intern Editor: .... Lisa Daftari.
Contributing Writers (English Section): .... Karmel Melamed, Lisa Daftari, Jessica Reuben, Daniel Pouladian, Greer Fay Cashman, Danny Daftari, Jennifer Ahdout, Michael Mousa
Graphic Designer (English): .... Iris Stoll
Graphic Designer (Farsi): .... Minoo Hamodot
Marketing/Promotions: .... Lily Kahen
Public Relations: .... Asher Aramnia
With the help and cooperation of other board members: Star (Akhtar) Barlava, Saeed Banayan, Asher Aramnia, Fred Fouladi.

از رحیم

بالاترین رشد جمعیت وکمترین میزان بیکاری
در امریکا را فقط در شهر





بشنوید می توانید تمام اطلاعاتی که لازم دارید را با تلفن جویا شوید.

بیائید به لاس وگاس بیائید و از نزدیک رشد بی‌سابقه این شهر و محل مورد نظر خود را ببینید.

بپرسید و بدون مطالعه نخرید. با سرمایه‌گذارانی که میلیون‌ها دلار در سال گذشته با پیشنهاد من سرمایه‌گذاری کرده‌اند، صحبت کنید.

می توانید پیدا کنید

زمین

مستغلات

شاپینگ سنتر

فکس ۷۰۲-۹۱۴-۱۸۳۶

اگر می‌خواهید در لاس وگاس همیشه برنده باشید، پول خود را فقط روی این شماره بگذارید

702– 493– 5858



International Judea Foundation
P.O. Box 3074 – Beverly Hills, CA 90212-9879